همشهری ماه ■ شماره ۴۷ ■ ویژه‌نامه ایران‌شناسی ■ خرداد ۱۳۸۹
۱۳۲ صفحه ■ ۲۵۰۰ تومان ■ I S S N 1 4 5 8 9 6 3 5 4

همشهری ماه

همراه با پوستر رایگان
آهوی ایرانی

ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سرزمین من

آهو، زیبای دشت‌های ایران
پرونده‌ای درباره جانور بومی
تاریخ و جغرافیای سرزمین من

این یا کریم نیست
پرونده‌ای درباره قمری
پرنده شهرهای بزرگ

چراغ دل‌های همه تنگ
زیارت در بارگاه امامزاده عبدالله(ع)

آبگوشت
این لذیذ بارکردنی
آنچه درباره آبگوشت نمی‌دانید

{راهنمای سفر}
گشت‌وگذار در استان‌های
گلستان، یزد و تهران



چشم ایرانیان با یادگارهای ایران قدیم، در آن سوی مرزهای فعلی کمتر آشناست. اینجا ویرانه‌های مزار محمدعارف رِیوگری در تاجیکستان است و این آجرکاری بی‌نظیر بسم‌الله بخشی از پایه ستون سمت راست طاق آجری ۹۰۰ساله‌ای است که فروریخته و به همین خاطر معلوم نیست که در ادامه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، چه آیه‌ای می‌آمده است. معماران ایرانی دوره سلجوقی استادان خطاطی بی‌مرکب بودند و با خشت خوشنویسی می‌کردند. در آن زمان برای جزء جزء هر حرف چندین قطعه آجر به شکل‌های مختلف قالب‌گیری و پخته می‌شد. این مزار در دشت لاله‌های کوهی در کنار رودخانه وَخش در ناحیه‌ای واقع شده که نام قدیم آن رِیوگر بوده و امروزه به نام شاعر بزرگ تاجیک، میرزا تورسون‌زاده نامیده می‌شود / عکس: زائور داخته



{بازتاب}

[شما و «سرزمین‌من»]

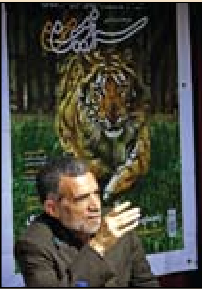
اگر می‌خواهید درباره موضوع خاصی از سرزمین‌مان بیشتر بدانید و اگر می‌خواهید نادیده‌ها و ناشناخته‌های روستا و شهر خود را به هم میهنانتان معرفی کنید، کافی است به ما خبر دهید. / تلفن: ۸۴۳۲۱۳۲۰
sarzamineman@hamshahrimags.com

ما و خلیج فارس



وقتی نمودار نشانگر نتایج فروش مجله در سطح کشـور و پراکندگی معنی‌داری که دارد، به دست‌مان رسید، حسابی ما را به خود مشغول کرد. وقتی دیدیم استان هرمزگان جزو استان‌های بالانشین فهرست فروش است، به تکاپو افتادیم که استقبال هرمزگانی‌ها از «سرزمین من» از کجا آب می‌خورد؟ اما انگار جواب این سؤال خیلی هم سخت نبود. به نظر می‌رسد این استقبال بازتاب بخش فعال و جذاب «خلیج فارس» و دیدنی‌های منحصر به‌فردش در مجله است؛ خلیج همیشه فارسی که برای کرانه‌نشین‌هایش هم جغرافیای محل زندگی‌ست، هم منشأ زندگی، و برای همه ما ایرانی‌ها، تکه‌ای جدانشدنی از یک روح بزرگ ملی.

رونمایی با قدم رنجه یک چهره صدوق



دهمین شماره سرزمین من روز اول خردادماه رونمایی شد. در این نشست صمیمی محمدباقر صدوق ـ معاون محیط‌طبیعی سازمان حفاظت محیط‌زیســت ایران و چهره‌ای فرا مدیریتی ـ مهمان این مراسم بود. صدوق پس از بازدید از تحریریه سرزمین من در جمع خبرنگاران حاضر شــد و درباره نقش کلیدی مطبوعات در حفظ محیط زیست و رابطه رســانه و محیط زیست سخن گفت و ســپس در یک جلســه بی‌پیرایه با صراحت مختص خودش به گپ‌وگفت با اهالی مطبوعات نشست. این جلسه اگرچه با محوریت موضوع ببر و پرونده شماره دهم سرزمین من درباره ببر مازندران برگزار شده بود اما محدود به آن نماند و از مکان‌یابی برای شــیر ایرانی در «دز» خوزستان و دیگر مسائل محیط‌زیست کشور سخن به میان آمد. در انتهای این جلسه از محمدباقر صدوق به خاطر تلاش‌هایش در حفظ محیط‌زیست ایران تقدیر شد. در ادامه یاداشت دکتر صدوق در دفتر یادبود سرزمین من را می خوانید:
«ســرزمین من را عده‌ای عاشــق ایران و طبیعت آن تهیه می کنند. به جرات گفته‌ام و می گویم که سرزمین من، نشنال جئوگرافیک ایرانی است و شخصا از خواندن آن لذت می‌برم؛ مجله‌ای که جای آن سال‌های سال در مطبوعات ما خالی بود و من، هم امیدوار و هم خوشبینم که روزی به درجه بین‌المللی برسد. بی‌تعارف باید گفت که مردم ما از ویژگی‌هــای طبیعی و میراث فرهنگی خود اطلاع چندانی ندارند و «سرزمین‌من» می‌تواند این خلأ را پر کند. وظیفه خودم می‌دانم که از مدیران و نویسندگان مجله که نقشی اساسی در شناخت طبیعت و میراث فرهنگی ایران‌زمین دارند، صمیمانه تشکر کنم. به صراحت باید گفت که کیفیت هرشماره مجله نسبت به شماره قبلی بالاتر رفته است و از این روی برایتان آرزوی توفیق بیشتر دارم.»

احمد داموود
[مدرس، نویسنده و پژوهشگر تئاتر]

سرزمین من یک مجله عاشقانه است. نگاه عاشقانه و گفت‌وگوهای عاشقانه نویسندگانی عاشق است؛ گفت‌وگوهای عاشقانه با سرزمینی که هویت آنان و هستی‌شان را شکل داده است. تصاویر بسیار زیبای سرزمین من، هم چشمنوازند و هم پرمحتوا. جالب است که مجله را به دست هر کسی که داده‌ام، بعد از تورقی کوتاه جز نگاهی پر از تحسین و جملاتی پر از عشق تحویل نگرفته‌ام. موفق باشید و پایدار.

محمدرضا عدل
[روزنامه‌نگار و سردبیر مجله سفر]

هیچ‌کس هم نداند ما مطبوعاتی‌ها خوب می‌دانیم که جای نشریه‌ای چون «سرزمین من» در جامعه رسانه‌ای ما خالی بود. این مجله نه‌تنها توانسته این جای خالی را پــر کند، بلکه حتی در نــوع خود و در زنجیره مطبوعات ما به عنوان یک ســرحلقه عمل کند. ســرزمین من به مطلوب‌ترین شــکل ممکن از تصویر اســتفاده می کند و همین اســتفاده بجا از ظرفیت بصری مجله در چهارچوب یک طراحی زیبا و همراه با متن پیراسته موجب شده است تا کار خیلی خوب از آب درآید. بدون تعــارف، ما مطبوعاتی‌ها –و همه مخاطبان بالقوه و بالفعل ســرزمین من– الحق که باید از موسسه همشهری و گروه مجلات همشهری سپاسگزار باشیم که با انتشار این نشریه موجب پر شدن این خلأ و همین طور برآورده شدن توقع بسیار بالای اهل فن شده‌اند.
و اما یک نکته... ســرزمین من اگــر ایده‌ها و زبان بخش مردم‌شناســی خود را از زبان آکادمیک دور کند و فولکلور و آداب و رسوم جاری مناطق مختلف کشــور مثل عروســی‌ها و دورهم جمع شدن‌ها و بازی‌ها و... را ســاده‌تر ارائه کند، کمک بزرگی به فولکلور سرزمین ما کرده است. پاینده باشید.

دکتر احمد نادعلیان
[هنرمند محیطی]

نمی‌توانیــم انــکار کنیم کــه «ســرزمین من» به کیفیت تجسمی دلخواهی که خوانندگانش انتظار دارند رسیده اســت. این کیفیت تجســمی، چه به لحــاظ زیبایی و کیفیــت عکس‌ها و چــه به لحاظ صفحه‌آرایی حرفه‌ای و چشــمنواز موجب می‌شود تا ما تکلیف خودمان را با این مجله روشــن کنیم و بگوییم سرزمین من به لحاظ فرم یک مجله کاملا حرفه‌ای است.
اما به عنوان خواننده؛ نکته‌ای کــه درباره محتوای مجله قابل تأمل است، ویژگی دووجهی بودن مطالب آن است. مطالب سرزمین من– چه از وجه ایده و چه از وجه تحریر و تنظیم– در عین حال که نیاز عمومی جامعه را پاسخ می‌دهد و با طیف گسترده‌ای ارتباط برقرار می‌کند، از ســطحی نگــری و زردی دوری می‌کند و این کار بسیار دشواری است.

گستره شکوه ایران



گســتره بازتاب‌های گزارش نمایشگاه «شکوه ایران» در شــماره دهم ویژه‌نامه ســرزمین‌من همراه با پوستر ضمیمه(جام مارلیک) بسیار وسیع بود. از جمله این بازتاب‌هامتن قدردانی آزاده اردکانی سرپرست موزه ملی ایران بود که در آن ضمن تشکراز پرداخت کامل به نمایشگاه شکوه ایران برای اعضای تحریریه سرزمین‌من آرزوی موفقیت کرده است.

[بازتاب ویژه]



بیتا یدی‌نــژاد، جوان‌ترین مخترع ایرانی که در شش ســالگی اولین اختــراع خود(محافــظ گل و گیاه) را بــه ثبــت رســانده، یکــی از خوانندگان ســرزمین من اســت. این دانش‌آمــوز ۱۰ســاله درباره مجله می گوید:«مجله ســرزمین من مجله بســیار خوبی است. این مجله پوسترهای قشنگی هم دارد. پوستر پلنگ و جام مارلیک را به دیوار اتاقم زده‌ام و هر روز نگاهشان می کنم». مادر بیتا هم می گوید:«سرزمین من بیتا را با آثار طبیعی و باستانی ایران آشنا کرده است. مجله مطالب علمی و آموزنده‌ای دارد که فرزندم از آنها نکته‌برداری می کند و حتی ایده می‌گیرد.» خانم یدی‌نژاد که خودش هم از جمله خوانندگان پرپاقرص مجله است، ادامه می‌دهد:« جالب اســت بدانید که بیتا با عکس‌های سرزمین من یک آلبوم درست کرده است. هربار که مجله منتشر می‌شود بیتا ســاعت‌های طولانی آن را با خود به این طرف و آن طرف می‌برد و مجله را زمین نمی‌گذارد». او می گوید:« وقتی در شماره ۱۰ چشم بیتا به بخش راهنمای سفر مجله افتاد که کاخ‌موزه‌های تهران را معرفی کرده بود، کلی ذوق کرد. از آنجا که هنوز این فرصت را نداشته‌ایم که او را به این کاخ‌موزه‌ها ببریم، با زدن تصاویر این کاخ موزه‌ها به دیوار اتاقش، یک بازدید مجازی از این کاخ‌ها به عمل آورد».

[از میان نامه‌ها]

دکترعلی عسگری‌افشــار

استفاده‌ای که مجله «سرزمین من» از عکس می‌برد، در نوع خود کم نظیر و حتی می‌توان گفت بی‌نظیر است. بی‌شک یکی از مهم‌ترین عوامل جذابیت سرزمین من عکس‌های منحصربه‌فردی اســت که در جای‌جای مجله می‌بینیم. اما برخی تصاویر مجله ـ به‌خصوص در بخش «راهنمای سفر»ـ در قطع کوچک چاپ می‌شوند و این در حالی است که غالبا اطراف عکس‌ها خالی است و امکان بزرگ‌نمایی برای این عکس‌ها وجود دارد. در ضمن باید این نکته را یادآور شوم که شماره دهم را از لحاظ سیر تکاملی نشریه باید یک گام بزرگ رو به جلو به حساب آورد. پاینده باشید.
ممنون از اظهار نظر شــما. درباره کوچک کار شــدن عکس‌ها باید بگوییم که هر صفحه برای بهتر دیده شــدن نیاز به ســفیدخوانی و فضای آزاد دارد و دلیل خالی بودن اطراف عکس‌ها همین است.

مهدی رشیدی- ارومیه

به نظر من «سرزمین‌من» مثل یک راهنمای قابل‌اعتماد است که می‌توانی دستت را در دستش بگذاری و در مسیر شناسایی و دستیابی به هویت‌ملی حرکت کنی.
وقتی چنین مجله‌ای در دســترس جوانان ما قــرار می‌گیرد،در واقع زیبایی‌هــای متنوع و جذاب سرزمینشــان پیش چشمانشان گشــوده می‌شــود و با این پنجره دیگر چه نیازی دارند تا مثلا در اینترنت به دنبال تصاویری از اینجا و آنجا باشند تا حس زیبایی‌شناختی خود را ارضا کنند.
پیشــنهادی دارم که می‌توانید به آن فکر کنید: می‌توانید در گوشه پوسترهای زیبایی که همراه با مجله منتشر می کنید، پرچم ایران را هم به‌گونه‌ای هنرمندانه چاپ کنید.

[رخداد]

یک میهمان ویژه در تحریریه سرزمین‌من

چهارشــنبه ۲۹ اردیبهشت ماه، گروه مجلات همشــهری یک میهمان ویژه داشت: محمدعلی رامین، معــاون مطبوعاتی وزیر فرهنگ و ارشــاد اسلامی. او در طول دوران مدیریتش به نشستن در اتاق خود در وزارتخانه بسنده نکرده و مدام در حال بازدید از نشریات و گفت‌وگوی نزدیک و رودررو با اهالی رسانه بوده است تا از نزدیک و بی‌واسطه در جریان مسائل مطبوعاتی و رسانه‌ای کشــور قرار بگیرد.بازدید معاونت مطبوعاتی از سرزمین من و گفت‌وگو با سردبیر و نویسندگان مجله از جمله این دیدارهاست. صفحات بسم‌الله، امامزاده، پرندگان عطار و پوستر کودکان از جمله مطالبی بود که مورد توجه معاونت محترم مطبوعاتی وزیر ارشاد قرار گرفت.

سرزمین من و میراث معنوی

امسال روز آخر از هفته بزرگداشت میراث فرهنگی به میراث معنوی اختصاص داشت. در همین راستا در روز سوم خرداد همایش ها و نمایشگاه‌های مرتبط برگزار شــد. ویژه نامه سرزمین من در یکی از نمایشگاه‌های مربوط به این روز در بخش ایران و اســلام موزه ملی ایران غرفه داشت که مورد توجه پژوهشگران حوزه میراث معنوی قرار گرفت.



سعید غفوری عزیز
درگذشت ناگهانی برادر گرامی‌ات، ما را نیز متأثر کرد. در غمت شریکیم.
تحریریه سرزمین من

{سرمقاله}

قلب عتیق و سکته سپاهان



سودای کلانشهر شدن اصفهان و شتاب حریصانه مسئولان شهری برای توسعه آن، آرامش بافت تاریخی اصفهان و به تعبیری قلب تاریخی این شهر را زیر و رو کرده است. آن هم نه به عنوان مشخص توسعه و تخریب که با چماق موجه احیاء و مرمت بافت و آشتی توسعه و تاریخ. حرف آنها این است که در تمام جهان بافت سنتی احیا می‌شود، در تمام جهان ممکن است مترو از زیر یک بنای تاریخی عبور کند، و از این دست در تمام جهان‌های دیگر. اما دریغ که در تمام ایران و جهان، یک نصف جهان بیشتر نیست. در تمام جهان جراحی قلب باز انجام می‌شود، اما این مجوز جراحی نامسئولانه و ناشیانه نیست. احیای بافت عملی است که با ظرافت و دقت باید انجام شود. عملی که کار بیل‌ها و بولدوزرها و لودرها نیست. یکی از مسئولان شهری اصفهان می گوید ما خاکبرداری را با قاشق نمی‌توانیم انجام دهیم و درست می گوید. آنها می گویند شما نمی‌دانید که چه خواهدشد و چنین پروژه عظیمی در جهان بی‌نظیر و همتا است. آنها نمی‌دانند شاید که حفظ میراثی که به ما رسیده و هست، بسیار مهم‌تر از نقشه مهندسان شهری برای چه خواهدشدهاست. همه جهان به نصف جهان ما رشک می‌برند و ما در سودای تغییر شکل آن به کلان شهری ملهم از معماری غربی هستیم. در مالزی بخشی از شهرهای خواهرخوانده اصفهان را همچون اصفهان می‌آرایند و ما بافت صفوی اصفهان را بدل به بزرگراه‌های امریکایی می کنیم. باید از معماران شهری‌مان بپرسیم که آیا می‌دانند که چرا چند سال پیش، از میان این همه شهرهای ایران و دیگر سرزمین‌های اسلامی سراسر جهان، اصفهان به عنوان پایتخت جهان اسلام پذیرفته شد؟ شاید معماران شهری ما نمی‌دانند مسجد عتیق چه بوده است. شاید آنها نمی‌دانند بی‌دقتی در عمل جراحی باعث مرگ بیمار می‌شود. شاید آنها نمی دانند ...

● **سردبیر**

۸ / تصویر ایران زمین
شقایق زاگرس
عروسی شاهسون
گله و آب

۱۴ / خبرهای تصویری
جای خالی هنر
ثبت‌کنندگان تاریخ به ثبت رسیدند
آخرین نفس تپه مادها
غمخورک بی‌غم

۹۷ / راهنمای سفر
آسمان نزدیک است
یَتا شهر هزار مسجد
پیش به سوی شیرپلا

۱۱۸ / خبرها و چهره‌ها
آرام‌بود و دریا وار
خداحافظ معلم ایل
میراث کشاورزی موزه‌ای نیست
خانه‌شاعرموزه شد
دریا سبز شد
قاتلان ماهی‌ها

۱۲۲ / از خودمان است
بخت واژگون

۳۰ / زیر درختان شهر
درختان پارک‌های تهران نقش زیباسازی شهر را هم بر عهده دارند

۵۰ / چراغ دل‌های همه تنگ
زیارت در بارگاه امامزاده‌عبدالله(ع) در استان تهران

۷۶ / پرواز پایتخت از روی اولین فرودگاه ایران
دیروز، امروز و فردای پادگان قلعه‌مرغی تهران ، نخستین فرودگاه کشور

۸۴ / سلطان بیشه
پرونده مجله آلمانی زبان گئو درباره شیرها

۱۳۰ / بخش انگلیسی
چکیده انگلیسی بعضی از مطالب این شماره

۵۶ / حجاب جنوب

نگاهی به برقع، پوشش زنان استان هرمزگان

قشم موزه مردم‌شناسی است؛ همین حالا و در همین روزگاری که همه رسم‌ها و یادهای سنتی و ماندگار ایران در حال تحول جدی است. سفر به این جزیره پهناور، یعنی برخورد با تمدن کهنی که هنوز هم بسیاری از آداب و رسومش به جا مانده. درست است که شهر قشم در این جزیره با ساختمان‌های تجاری و پاساژهای مدرنش دیگر شباهتی با روزگاران گذشته خود ندارد اما همین جا هم هنوز ردپای تاریخ مردمان جنوب به‌خوبی مشخص است. یکی از آنها نقاب مخصوصی است که زنان این جزیره به صورت می‌زنند؛ نقابی در رنگ‌ها و انواع مختلف که معمولا از بالای ابرو تا زیر بینی را می‌پوشاند و دریچه‌هایی برای دیدن جهان دارد. نقابی مخصوص زنان سواحل خلیج‌فارس که آن را به عربی بُرقِع (Borqe)، به گویش محلی مناطق هرمزگان بُرکه (Borke)، در مناطقی از بندرلنگه بَتُوله (Batoole) و میان مردمان مناطق شمال بندرلنگه و جنوب استان فارس (لارستان) تَبیلِه (Tabile) می‌نامند. برای یافتن رمز و راز این نقاب با قایق از بندرعباس به سمت جزیره قشم حرکت می کنیم که موزه‌ای از انواع و اقسام آن را در خود جای داده است.



۱۸ / زیبای دشت‌های ایران
پرونده‌ای درباره جانور بومی تاریخ و جغرافیای سرزمین



۶۶ / این لذیذ بار کردنی
پرونده‌ای درباره آبگوشت، غذای کهن ایرانیان



۱۰۴ / یَتا شهر هزار مسجد
راهنمای سفر به بزرگترین شهر خشتی جهان

سرزمین من

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایران‌شناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز : مؤسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

سیدمجید حسینی مدیرعامل
سیداحسان جاهد قائم‌مقام اجرایی
سیدجواد رسولی مشاور مدیرعامل در امور مجلات‌اجتماعی
علیرضا دژدار مدیرکنترل پروژه

گروه مجلات همشهری، ناشر مجلات:
جوان، مثبت، دیپلماتیک، ماه، سرنخ، خردنامه، دانستنیها کتاب داستان همشهری و ویژه‌نامه‌های سرزمین من، پایداری تماشاگر، آیه، بیست‌وچهار، الف و صفرویک

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری سردبیر
علی‌شهیدی، محسن‌ظهوری، طاهره رحیمی تحریریه
حسین کریم‌زاده دبیرعکس
حسین مسلم طرح و برنامه
فاطمه عطائی مدیراجرایی
حامد جابرها مدیرهنری
پوریاامیرزاده، علی‌محافظت‌کارابدی سرپرست صفحه‌آرایی
سعید غفوری، منصوربلدزاده صفحه‌آرایی
محمدمهدی رمضانی تصویرسازی
محمدامیرپور، مهدی دادخواه ویرایش
شبنم رضوانی، رومیصا رهبر ویرایش‌عکس
حمیدرضا خاموشی حروفچینی
محمدرضا شاهرخی‌نژاد عکس جلد

با سپاس از : لیلا مختاری، الهه کاویار، بابک رجبی، مهندس مهدی منبتی، حجت‌الاسلام گلزاری، سازمان اوقاف و امورخیریه شهری، تولیت آستان مقدس حضرت امامزاده عبدالله(ع)، سفره‌خانه کریم‌خان‌زند، قهوه‌خانه آذری، دیزی‌سرای ایرانشهر

نشانی: تهران ، خیابان کریمخان زند، شماره ۱۰۱ کدپستی: ۱۵۸۵۶ تلفن: ۸۴۳۲۱۳۱۶ / ۸۴۳۲۱۳۲۰ دورنگار: ۸۴۳۲۱۳۲۲ پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹۰۵
آگهی‌ها: ۸۴۳۲۱۸۱۲ روابط عمومی: ۸۴۳۲۱۱۴۰ پذیرش اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳
پشتیبانی اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱ مجری‌هماهنگی‌چاپ‌ونظارت: شرکت فردآوردرسان معین
چاپ: هنرسرزمین سبز مجری‌توزیع: شرکت پیام‌رسان روزهای‌سبز
نظارت و توزیع: شرکت فردآوردرسان معین بازرسی توزیع: ۸۸۳۰۵۱۰۱
ای‌میل: www.hamshahrimags.com sarzamineman@hamshahrimags.com

شقایق زاگرس

کرمانشاه ـ اواسط بهار بیشتر مناطق زاگرس و از جمله دشت‌های اطراف شهر کرمانشاه از گل‌های شقایق، قرمزرنگ می‌شود. این شقایق‌ها که در جاده کامیاران به سمت سنندج روییده‌اند، عمری بین سه تا پنج روز دارندو با اولین باد و باران می‌میرند تا یک سال بعد گل قرمز دیگری به جای آنها بروید / عکس: صابر کریمی



عروسی شاهسون

اردبیل ـ خاله داماد به رسم شاباش (شادباش) بر سر عروس و شانه داماد پول می‌چسباندتا جوان‌های شاهسونی خیر و برکت را به خانه ببرند. صورت عروس را هم با پارچه‌ای قرمز به نام «دواخ» (روبند) پوشانده‌اند تا قبل از رسیدن به خانه، کسی او را نبیند. اینجا قشلاق حاج حیدر، سکونتگاه زمستانه عشایر طایفه مغانلو در منطقه بیله‌سوار است./ عکس: پریسا کرم‌نژاد



گله و آب

یزد ـ بهار و تابستان، فصل زندگی اجتماعی و سر و صدای کبک‌های همیشه خرامان ایران است. البته در مناطق حفاظت شده محیط‌زیست، وجود آبشخورها در مکان‌های خاص باعث شده تا پرندگان همیشه به صورت گله‌ای دور آنها دیده شوند؛ مثل همین تصویر که یک گله کبک (*Alectoris Chukar*) را در پناهگاه حیات‌وحش بوروئیه در حال آب خوردن ثبت کرده است./ عکس: حسن مقیمی





دیگر نیست
کتیبه مسجد را برده‌اند و سازمان‌های اوقاف و میراث‌فرهنگی استان فارس بر سر اینکه کدامشان مسئول نگهداری و حفاظت از آن بوده با هم به توافق نمی‌رسند. هر کدامشان که مسئول باشند، نکته همچنان این است که کتیبه را برده‌اند /عکس: امیرحسین ذوالفقاری

کتیبه مسجد وکیل برای دومین بار به سرقت رفت

جای خالی هنر

طاهره رحیمی

هوا کاملا تاریک شده بود که سایه‌ها به گوشه‌ای از مسجد خزیدند و پشت یکی از ستون‌های بزرگ پنهان شدند. نماز و دعا تمام می‌شد و مسجد هزارساله کریمخانی کم‌کم خلوت. نگهبان آخرین مهمان مسجد را هم که بدرقه کرد، چراغ‌ها را خاموش کرد. آخرین در را که می‌بست، حرکت سایه‌ای را روی یکی از دیوارها دید، اسمی را صدا زد و به طرف قسمت تاریک مسجد رفت اما دیر شده بود؛ این سایه‌ها بودند که به سمت نگهبان می‌دویدند. مدیر کل اوقاف و امور خیریه استان فارس می‌گوید: «سارقان، پس از درگیری با نگهبان مسجد وکیل، دست و پای او را بسته و با تخریب قسمتی از دیوار مسجد، کتیبه را کندند، بعد از شکستن قفل‌های در غربی مسجد، آن را با خود بردند»؛ کتیبه‌ای که یک هزار سال عمر دارد.

این نخستین بار نیست که کتیبه کهنسال مسجد وکیل به سرقت می‌رود. یک بار دیگر و در دوره پهلوی هم کتیبه دزدیده شد اما دوباره بازگشت. برای حفاظت بیشتر، آن را از مسجد نوی شهر شیراز به مسجد وکیل منتقل و در دالان ورودی نصب می کنند. این کتیبه که در فهرست آثار ملی میراث فرهنگی هم به ثبت رسیده، به قرون اولیه اسلام تعلق دارد. در قسمت بالای آن سوره توحید و عبارت «لااله‌الاالله، محمد رسول‌الله» به خط کوفی نقش بسته است. علاوه بر این، مضمون اصلی کتیبه که دارای ابعاد ۹۰ در ۳۰ سانتیمتر است، آیه‌الکرسی است که بخشی از آن قبل از سرقت اخیر از بین رفته بود.

با وجود آنکه چند هفته از دزدیده شدن این کتیبه می گذرد، نه اداره اوقاف استان فارس و نه سازمان میراث فرهنگی این استان، مسوولیت حفاظت و نگهداری آن را نمی‌پذیرند. مدیر کل اوقاف و امور خیریه استان فارس معتقد است: «مسجد وکیل به‌لحاظ مسجد بودن و بهره‌برداری به‌عنوان مکانی برای انجام فریضه‌های دینی در اختیار اوقاف است، اما از جنبه‌های تاریخی و باستانی در حیطه عملکرد و حوزه فعالیت‌های قانونی سازمان میراث فرهنگی است». اما مدیر کل میراث فرهنگی و گردشگری استان فارس نظر دیگری دارد؛ «نگهداری و حفاظت از مسجد وکیل برعهده سازمان اوقاف است، نه سازمان میراث فرهنگی.» اگرچه دادستان فارس هم سازمان میراث فرهنگی را متولی حفاظت از این بنا می‌داند، اما هنوز هیچ یک از این دو نهاد، مسوولیت پیگیری مستقیم این پرونده را در مراجع قضایی برعهده نگرفته‌اند.



نقالی در فهرست میراث معنوی ملی کشور ثبت شد

ثبت‌کنندگان تاریخ به ثبت رسیدند

علی شهیدی

ایرانیانی که برای هزاران سال، تاریخ شفاهی ایران را در ذهن و جان خود ثبت کرده بودند و آن را به فرزندان می‌سپردند تا دست به دست و نسل به نسل در تاریخ به پیش رود و به دست اهل رسد و بخشی از آن روزی بدل به اثری وزین و منظوم، همچون شاهنامه فردوسی شود، همزمان با روز بزرگداشت فردوسی در اردیبهشت‌ماه امسال، به همت سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری به ثبت رسیدند.

نقالان و قوالان، محتوای روایات شفاهی و مکتوب کهن را در قالبی جالب و جذاب، همراه با تصویر و جلوه‌های صوتی، لحنی و آوازی برای مردمان کوچه و بازار به رایگان حکایت می کردند؛ کاری که امروز تنها با جادوی سینما قابل قیاس است و بس.

تاریخ همواره مکتوب نمی‌شده و نمی‌شود، اما در ذهن‌ها زنده بوده و هست و اگر بینندگان آن، دیده‌ها و شنیده‌ها را به دیگران منتقل کنند، زنده خواهد ماند. این یکی از روش‌هایی بود که ایرانیان قدیم برای حفظ تاریخ و فرهنگ خود به کار می‌بردند و با این ترفند، تاریخ ایران را برای ما جاودانه کردند و به ثبت رساندند. آنچه در ذهن بود، به تاراج دزدان و دشمنان نمی‌رفت، در آتش اسکندریان و چنگیزیان نمی‌سوخت و پس از مرگ برای وارثان ناخلف فروختنی و دورریختنی نبود. صاحب گنج تاریخ شفاهی آن را تنها به آنکه اهلش بود می‌سپرد و بس.

معاونت حفظ، احیاء و ثبت آثار سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری چند پرونده مفصل میراث معنوی در خطر ایران را برای ارائه به سازمان فرهنگی ملل متحد، یونسکو و ثبت در فهرست میراث معنوی در خطر جهانی، مدون کرده که پرونده «دانش دریانوردی سنتی در حوزه خلیج فارس»، پرونده‌های صنایع سنتی «زری‌بافی» و «مخمل‌بافی» و نیز پرونده فن داستان‌پردازی دراماتیک ایران «نقالی» از آن دست‌اند.

مرجع شفاهی
مرگ سهراب، این مرثیه باستانی ایرانیان از آن داستان‌هایی است که از روایت‌های شفاهی به متن‌های منثور پهلوی و پارسی راه یافت و در نظم شاهنامه به خامه فردوسی به اوج رسید. اما فردوسی همواره امانت‌دارانه روایت‌های کهن را به کار برده و می‌فرماید: «کنون پر شگفتی، یکی داستان/ بپیوندم از گفته باستان»
عکس: کتاب شناخت اساطیر ایران بر اساس طومار نقالان



غرق تاریخ
آب تا نیمه بالا آمده و دیگر چیزی نمانده تا تمام تپه با همه تاریخش برای همیشه غرق شود. این تپه باستانی یادگاری است از روزهای کهنی که می‌توان با کاوش در آن، زندگی و آداب و رسوم آن‌ها را دریافت
عکس: خبرگزاری مهر

بخشی از تپه باستانی «گونسپان» ملایر، پیش از اتمام کاوش‌های باستان‌شناسی زیر آب رفت

آخرین نفس تپه مادها

آراد لرچی

شهرهای تاریخی به مرور ویران می‌شوند، خاک آنها را در بر می‌گیرد و تبدیل می‌شوند به تپه‌های باستانی؛ یعنی همان چیزی که از زیرش تخت جمشید سر درآورد. وقتی تپه‌ای باستانی متعلق به هزاران سال پیش در کشوری وجود داشته باشد، مطمئنا تنها راه، کاوش آن تپه است و سر در آوردن از رازهایی که احتمالا بر تاریخ و باستان‌شناسی آن کشور اثرگذار خواهد بود. منطقه پاتپه در ملایر با تپه‌های باستانی‌اش که قدمتی هزاران ساله دارد، یکی از این نمونه‌هاست. این تپه‌ها نه تنها کاوش‌شان به اتمام نرسیده، بلکه تا چند ماه دیگر به‌طور کلی از بین می‌روند. تپه باستانی گونسپان که در نزدیکی روستای پاتپه ملایر قرار دارد و به نام این روستا هم خوانده می‌شود، دارای لایه‌هایی از دوران پیش از تاریخ، دوران مادها با معماری خشتی، دوره اشکانی با معماری سنگی و چینه‌ای و آثاری از دوره زند و قاجار است. اما شروع آبگیری آزمایشی سد خاکی کلان ملایر، هم اکنون آن‌را تا نیمه در آب فرو برده است. در صورت ادامه آبگیری این تپه مادی به صورت کامل به زیر آب می‌رود و با همه داشته‌هایش غرق خواهد شد.

از ابتدای امسال که دریاچه سد خاکی «کلان» ملایر در استان همدان آبگیری آزمایشی خود را آغاز کرد، آرام آرام آب وارد منطقه باستانی پاتپه شد و یکی از بلندترین تپه‌های باستانی ایران را به ارتفاع حدود ۲۸ متر در آب محاصره کرد. تا پیش از آنکه آبگیری سد آغاز شود، لایه‌های قاجار، زند و اشکانی کاوش و از آنها نقشه‌برداری شد. اما نوبت به سازه‌های مادی نرسیده، آب به تپه نفوذ کرد و کاوش‌ها متوقف شد. سازه‌های دوران ماد گونسپان می‌توانست مهم‌ترین بخش کاوش این تپه باشد؛ چرا که تعداد محوطه‌های دوران ماد که تا حدودی سالم باقی مانده‌اند، بسیار کم است و کاوش‌های این تپه می‌توانست، نقاط تاریکی از دوران ماد را روشن کند. بابک مغازه‌ای ـ دبیر انجمن ایران شناسی کهن دژ ـ در این‌باره می‌گوید: «پاتپه همچنان نیازمند انجام کاوش‌های گسترده‌تری است. اما با احداث سد کلان ملایر که حوزه آبگیری ۳۱۰ هکتار دارد، حدود بیست محوطه و تپه کوچک و بزرگی که در محدوده آبگیری سد قرار گرفته و برای همیشه از بین خواهند رفت. گونسپان مهم‌ترین این تپه‌هاست و باستان‌شناسان مختلف برای نجات بخشی آن پنج فصل کاوش انجام داده‌اند. با آبگیری این سد علاوه بر گونسپان محوطه‌های باستانی «شط غیله» و «قلعه نو» به همراه روستای پاتپه و زمین‌های کشاورزی و باغ‌های این روستا برای همیشه به زیر آب فرو می‌رود.

دریاچه سد کلان با حجم ۴۵ میلیون متر مکعب، در ۳۰ کیلومتری ملایر در حال ساخت است. قرار است این سد ۱۸ میلیون متر مکعب آب شرب ملایر و ۸ میلیون متر مکعب آب آبیاری زمین‌های کشاورزی جنوب این شهر را تامین کند. طرح مطالعاتی ساخت سد مخزنی کلان ملایر روی رود کلان این شهر، توسط شرکت آب منطقه‌ای همدان در سال ۷۹ و بدون هماهنگی با سازمان میراث فرهنگی و گردشگری آغاز شد. پاتپه همچنان نیازمند زمان بیشتری است، اما در حال حاضر این تپه باستانی به صورت جزیره‌ای در آمده است که تنها حدود ۶ تا ۸ متر از آن بیرون از سطح آب باقی مانده است. تنها امید برای نجات آن بخشی از بودجه باقی مانده نجات بخشی این تپه است که به وسیله آن بتوان آبگیری سد را هر چه سریع‌تر متوقف و عملیات کاوش را آغاز کرد.



عمل پیچیده
ساق پای این بوتیمار آن‌قدر نازک است که کار گذاشتن پین درون آن مثل جا دادن سوزنی درون سوزن دیگر بود. این بوتیمار پاشکسته، پایش را در یکی از پیچیده‌ترین عمل‌های جراحی به دست آورده / عکس: هومن ملوک‌پور

شکستگی استخوان ساق در یک پرنده مهاجر درمان شد

غمخورک بی‌غم

محسن ظهوری

وقتی پرنده سرگشته‌ای در دل یک شهر بزرگ و دودآلود، گم شده باشد و یک پایش هم شکسته، دیگر باید قید زندگی را بزند. همه پرنده‌ها این شانس را نمی‌آورند که جراح دامپزشکی پیدا شود و با پیچیده‌ترین نوع عمل جراحی پایشان را درمان کند و دوباره راهی آسمانشان کند. این اتفاق اواسط اردیبهشت‌ماه امسال افتاد؛ بوتیمار بیماری به کلینیک دامپزشکی دکتر هومن ارجاع داده شد که حالش وخیم به نظر می‌رسید. بلافاصله معاینات بالینی و رادیوگرافی روی این پرنده انجام گرفت و مشخص شد که بوتیمار در ناحیه ساق یکی از پاها شکستگی دارد. تیم جراحی کلینیک، بلافاصله تشکیل جلسه داد و پس از مشاوره تصمیم به جراحی و کارگذاری پین به منظور تصحیح شکستگی گرفت؛ نوعی عمل جراحی که در ایران بی‌سابقه است؛ چرا که این گونه جراحی‌ها وقتی در این اندازه‌های بسیار کوچک انجام می‌گیرد، به مهارت و دقت زیادی احتیاج دارد. دکتر هومن ملوک‌پور ـ دامپزشک و جراح حیوانات ـ در این‌باره می‌گوید: «این کار شبیه کار گذاشتن یک سوزن داخل یک سوزن دیگر است و کوچک‌ترین خطا در عمل، موجب خرد شدن استخوان می‌شود.» اما تیم جراحی تصمیم خود را گرفته بود و عمل جراحی روز ۱۲ اردیبهشت‌ماه امسال به سرپرستی دکتر حمیدرضا فتاحیان با موفقیت انجام شد. ملوک‌پور درباره این عمل جراحی توضیح می‌دهد: «یک پین ۰/۱ سانتی‌متری را در داخل استخوان ساق پای این پرنده که ۰/۳ سانتی‌متر قطر داشت به طور کامل جاگذاری کردیم و سپس توسط آتل گذاری حمایت لازم از محل شکستگی به عمل آمد. حالا این پرنده در سلامت کامل به سر می‌برد.»

اینکه این بوتیمار زخمی در این فصل سال در تهران چه می کرد، خود حکایت دیگری است. به گفته ملوک‌پور، وجود این پرنده در مناطق شهری تهران آن هم در این فصل که از زمان مهاجرت آنها به سمت شمال گذشته، بسیار عجیب به نظر می‌رسد. می‌شود این احتمال را داد که این پرنده از دیگر دوستان مهاجرش جا مانده و در راه رسیدن به مقصد مهاجرتش، زخمی شده است.

بوتیمار با نام علمی *Ixobrychus minutes* پرنده‌ای از راسته لک‌لک‌سانان و از خانواده حواصیل است که در میان ایرانیان به غمخورک هم معروف است. شهرت بوتیمار به‌خاطر افسانه‌ای است که از قدیم درباره رفتار این پرنده گفته‌اند. آنها اعتقاد داشته‌اند که بوتیمار همیشه در تشنگی به سر می‌برد و به همین دلیل همیشه غمگین است، به حدی که وقتی به چشمه یا نهر هم می‌رسد از غم تمام شدن آب، تشنه می‌ماند و می‌میرد. البته این افسانه خصوصا درباره بوتیمار شکسته پای صدق نمی کند، چون او حالا باید به جای غم خوردن شاد و سرحال هم باشد.

{طبیعت}

زیبای دشت‌های ایران

پرونده‌ای درباره جانور بومی تاریخ و جغرافیای سرزمین ما

«همه دشت پر خرگه و خیمه گشت / از انبوه آهو سراسیمه گشت» حکایت این بیت از شاهنامه فردوسی، حکایت کهنه‌ای است از انبوهی جانور زیبایی که هنوز هم در ایران یافت می‌شود. حکایت روزگاری که دشت‌های سرتاسر سرزمین ما جای پای آهو بر خود داشت؛ جانوری سازگار با مناطق خشک و دمای بالای محیط که زیستگاهش دشت است و به همین دلیل در مقابل انسان بسیار آسیب‌پذیر. ایرانیان از دیرباز با این جانور زیبا ارتباط عاطفی خاصی داشته‌اند؛ شاهد این مدعا ضرب‌المثل‌ها، حکایات، شعرها و نقاشی‌های به جامانده از تاریخ است و تصاویری که توسط هنرمندان ایرانی بر سفال و زر و سیم و سنگ نقش بسته است. آهو، این جانور زیبا که نامش از صفت اوستایی «آسو» به معنای تیزرو آمده، از تبار آنتلوپ‌ها (Antilopini) است؛ همان دسته‌بندی خاصی که به گونه‌هایی از خانواده گاوسانان (Bovidae) که نمی‌توان آنها را به گاوها، گوسپندان و بزها منتسب کرد، اطلاق می‌شود. این جانور که از حدود ۱۵ گونه مختلف در سطح دنیا، سه گونه‌اش در ایران زندگی می‌کند، از جنس غزالان (*Gazella*) است؛ واژه‌ای عربی معادل آهو در فارسی که واژه لاتین Gazelle از آن گرفته شده است. این متن توسط محمودرضا همامی ـ عضو هیات علمی دانشکده منابع طبیعی دانشگاه صنعتی اصفهان ـ و سعیده اسمعیلی دانشجوی کارشناسی ارشد محیط زیست این دانشکده نوشته شده است.



تنها و زیبا
در میان ۳ گونه آهوی موجود در ایران، ظرافت و زیبایی جبیر چیز دیگری است. این جانور برخلاف گونه دیگر آهوهای ایران که آهوی ایرانی نام دارد، بیشتر انفرادی یا به‌صورت جفت زندگی می‌کند. جبیر برخلاف آهوی ایرانی که فقط نرهایشان شاخ دارند، هر دو جنس نر و ماده‌اش دارای شاخ است / عکس: حسن مقیمی

به دنبال آهو

بررسی جانورشناسانه گونه‌های آهو در ایران

محمودرضا همامی و سعیده اسمعیلی

همه ما این داستان را شنیده‌ایم و آن را باور داریم که آهویی هنگام فرار از دست صیاد، به امام‌رضا[ع] پناه آورده و به‌واسطه ضمانت آن امام بزرگوار جان به سلامت برده است. در بعضی روایات مثل روایتی که ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی نقل می‌کند هم این‌طور آمده که آهو به مزار آن حضرت پناه برده است. به همین دلیل هم ایرانیان آهو را به‌واسطه ضامن‌اش بیش از دیگر گونه‌ها دوست دارند و حتی بعضی از شکارچیان، شکار این جانور زیبا را خوش‌یمن نمی‌دانند، گرچه این موضوع باعث نشده تا نسل آهو کاملا در امان بماند. این پستاندار زیبا و ظریف در مقابل تهدید انسانی کاملا بی‌دفاع و شکننده است و پس از سال‌ها دویدن در دشت‌ها و شعرها و نقش‌ها، در معرض خطر قرار گرفته است.

گوسپند یا آهو؟

چند نفر از نسل امروز آهویی را در طبیعت دیده؟ چند نفر از آنها می‌دانند که آهو چه شکلی دارد؟ با اینکه به جرات می‌توان گفت این جانور از معروف‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین حیوانات طبیعت برای آدمیان است، اما بسیاری زندگی و رفتارش را نمی‌شناسند و گونه‌های آن را از هم تشخیص نمی‌دهند. این عدم آشنایی با گونه‌های حیات‌وحش کشورمان، تا آنجا پیش رفته که بعضی‌ها آهو را با گوزن و حتی با بزکوهی و گوسپند وحشی هم اشتباه می‌گیرند. از میان گونه‌های مختلف آهو در جهان، سه‌گونه آهوی‌ایرانی (*Gazella subgutturosa*)، جبیر (*Gazella bennettii*) و آهوی کوهی (*Gazella gazella*) در ایران زندگی می‌کنند. از این میان آهوی ایرانی بیش از دیگر گونه‌ها شناخته شده است و غالبا وقتی فقط نام آهو برده می‌شود، منظور همین جانور است؛ آهویی که برجستگی گواتر مانندی در قسمت حنجره‌اش دارد و به همین دلیل به آن آهوی گواتردار (Goitered gazelle) هم می‌گویند. این آهو از شبه جزیره عربستان و در خاورمیانه تا مغولستان، پاکستان و چین پراکندگی دارد. آهوی ایرانی امروزه در ۳۴ منطقه مورد حفاظت سازمان محیط‌زیست در ۱۴ استان ایران زندگی می‌کند که بزرگ‌ترین جمعیت‌های آن در منطقه حفاظت شده سرخ آباد زنجان، پناهگاه حیات‌وحش موته، پارک‌های ملی قمیشلو و کلاه قاضی در اصفهان، پناهگاه حیات‌وحش شیراحمد و پارک ملی سالوک در استان خراسان شمالی وجود دارد.

پشت، پهلو و دست و پای آهوی ایرانی به رنگ دارچینی متمایل به زرد نخودی و خاکستری است که به اصطلاح به آن رنگ شکار می‌گویند. البته در تابستان آهوی ایرانی بدن روشن‌تر و براق‌تری دارد و به رنگ نخودی تا خاکی دیده می‌شود.

در پهلوهای آهوی ایرانی نوار تیره رنگی وجود دارد و گاهی یک نوار روشن و تقریبا سفید هم در بالای آن دیده می‌شود. زیر بدن و نیمه داخلی دست‌ها و پاهای کشیده‌اش، سفید رنگ است و گردنی برافراشته دارد. دم این جانور زیبا کوتاه و سیاه‌رنگ است که هنگام خطر برای هشدار به دیگر افراد گله آن‌را به سمت بالا نگه می‌دارد. صورت آهو ظریف و گوش‌های آن نسبت به صورت بلند است. چشم‌ها سیاه‌رنگ و درشت هستند و به حالت مورب روی صورت قرار گرفته‌اند. رنگ صورت روشن و دارای نوارهایی تیره و سفید است که از گوشه چشم‌ها شروع شده و تا پوزه ادامه می‌یابد. البته با بالا رفتن سن، صورت روشن‌تر شده و به تدریج کاملا سفید می‌شود.



خیره به لنز
وقتی آهو احساس خطر کند، مستقیم به منبع خطر خیره می‌شود، مثل همین ۴ آهوی ایرانی که به عکاس چشم دوخته‌اند. آهوی ایرانی که پرتعدادترین گونه آهو در میان گونه‌های دیگر ایران است، تقریبا در تمام سال به صورت گروهی زندگی می‌کند / عکس: علی مهاجران

آهوی نر ایرانی را با شاخ سیاه‌رنگ چنگک شکلش می‌شناسند. شاخ‌هایی که طول آنها به ۴۵ سانتی‌متر می‌رسد، از قاعده خیلی به‌هم نزدیکند و به تدریج از هم دور شده و نسبت به خارج و عقب خمیدگی پیدا می‌کنند. روی این شاخ‌ها، حلقه‌های برجسته زیبایی وجود دارد.

جبیر گونه دیگری از آهو در ایران است که جثه‌ای کوچک‌تر و ظریف‌تر از آهوی ایرانی دارد و پراکندگی آن محدود به ایران، پاکستان و هندوستان است. این جانور در ایران بیشتر در کویر مرکزی، شرق و جنوب کشور دیده می‌شود. گرچه انتشار جبیر در سطح ایران بسیار محدودتر از آهوی‌ایرانی است، ولی چون این جانور محتاط است و اجتماعی نیست، گله‌های آن نسبت به آهوی ایرانی کمتر مورد تهاجم شکارچیان غیرقانونی قرار گرفته. با وجود این، تخریب زیستگاه به دلایل گوناگون درسطح کشور به ویژه در سال‌های اخیر، بقای این گونه کویری را با مشکل روبه‌رو کرده است. درست است که جبیر در بیابان‌های ۹ استان ایران زندگی می‌کند، اما بزرگ‌ترین جمعیت آن در حال حاضر در پارک ملی کویر در فاصله ای نه چندان دور از جنوب شرقی تهران دیده می‌شود.

ایرانیان آهو را به‌واسطه ضمانت امام‌رضا[ع] بیش از دیگر گونه‌ها دوست دارند و حتی بعضی‌ها شکار این جانور را خوش‌یمن نمی‌دانند، گرچه این موضوع باعث نشده تا نسل آهو در امان بماند

به طور کلی جبیر نسبت به آهوی ایرانی زیستگاه‌های خشک‌تری را انتخاب می‌کند. پوشش بدن جبیر در تابستان نرم و براق و به رنگ نخودی مایل به قرمز است. در زمستان رنگ سفید گلو و شکم تمایز بیشتری با پشت بدن پیدا می‌کند. رنگ بدن در نژادهای مختلف این گونه کمی با یکدیگر متفاوت است؛ جبیرهای جنوب کشور رنگ سرخ‌تری دارند در صورتی‌که رنگ بدن جبیرهای نواحی مرکزی ایران تقریبا زرد گندمگون است. شاخ جبیر با شاخ آهوی ایرانی تفاوت زیادی دارد؛ طول شاخ جبیر کوچک‌تر و امتداد دو شاخ تا حدی با هم موازی‌اند و نوک آنها هم اندکی به سمت داخل متمایل شده است. نکته جالب در این است که در هر دو جنس نر و ماده جبیر شاخ دیده می‌شود.

آهوی کوهی، سومین گونه آهو در ایران است که در عربستان، عمان، فلسطین و جنوب لبنان پراکندگی داشته و فقط یک جمعیت از آن در جزیره فارور در استان هرمزگان زندگی می‌کند. درباره منشاء این جمعیت نظرات مختلفی وجود دارد اما باتوجه به پراکندگی وسیع آهوی کوهی در سواحل جنوبی خلیج‌فارس، این احتمال وجود دارد که آهوان جزیره فارور در گذشته از یکی از کشورهای عربی حاشیه خلیج‌فارس به این جزیره منتقل شده باشند.

زیبای چهار فصل

وقتی صحبت از گله آهو می‌شود، حتما اشاره به آهوی ایرانی است. جبیرها در ایران بیشتر به‌صورت منفرد یا در گله‌های کوچک دو تا شش راسی دیده می‌شوند، در حالی که در بعضی مناطق ممکن است بتوان گله‌های ۱۰۰ راسی آهوی ایرانی را مشاهده کرد. آهوی ایرانی تقریبا در تمام سال به صورت گروهی و در گله زندگی می‌کند اما در هر فصل اندازه و ساختار گله‌اش



در کمین خطر

گله آهو در هر صورت هوشیاری خود را حفظ می‌کند، حتی هنگام نوشیدن آب. آنها به نوبت اطراف را می‌پایند و هنگام نوشیدن آب یا چرا هم مرتبا سر خود را بالا می‌آورند تا پیش از وقوع خطر بتوانند از وجود آن آگاه شوند /عکس: فریبرز حیدری





نبرد ریاست
دو نر رقیب در حال زورآزمایی هستند و بقیه در حال تماشا! نر قوی‌تر، پس از این نبرد، رئیس گله خواهد بود و ماده‌های بیشتری را در اختیار خواهد داشت
عکس: حسن مقیمی

آهوی ایرانی برای استفاده از مزارع گندم یا سبزه‌زارهای اطراف روستاها مسافت‌های طولانی را طی می کند حتی دیده شده که از کتان و خربزه هم استفاده کرده است

متفاوت است. بزرگ‌ترین گله‌های آهوی ایرانی در فصل زمستان است که از نرها، ماده‌ها و نابالغان تشکیل می‌شود، و در فصل بهار کوچک‌ترین گله‌ها در آهوی ایرانی دیده می‌شود که شامل ماده و فرزندان است؛ چرا که نرهای بالغ در این فصل از ماده‌ها و نابالغ‌ها جدا شده و گله نرها را تشکیل می‌دهند. این فصل که در مرکز ایران تقریبا از اواسط اردیبهشت تا اوایل خرداد ادامه دارد، فصل زادآوری آهوی ایرانی است و ماده‌های باردار برای زایمان از گله جدا شده‌اند. آنها پس از گذشت حدود ۱۵۰ روز دوره بارداری، در محل امنی که معمولا میان بوته‌های بلند است نوزاد خود را به دنیا می‌آورند. آهوها در هر زایمان معمولا یک تا دو نوزاد به دنیا می‌آورند، نوزادانی که پس از تولد تا مدتی ناتوان هستند و روی زمین پهن می‌شوند و یکی دو روز طول می‌کشد تا بتوانند با مادر خود راه بروند. این نوزادان فقط حدود ۲/۳ کیلوگرم وزن دارند و طول بدن‌شان تقریبا نیم‌متر است. بدن آنها از موهای نرمی پوشیده شده که نسبت به رنگ بالغان تیره‌تر است اما پس از یکی دو هفته روشن‌تر شده و همرنگ بالغ‌ها می‌شوند. آهوی ماده معمولا نوزاد خود را میان بوته‌ها پنهان می‌کند و هرازچندگاهی برای شیردادن به آن بازمی‌گردد. البته پس از چند روز، بره به همراه مادر به چرا می‌رود اما هنوز به اندازه کافی قوی نشده و در صورت حمله طعمه‌خوار به‌راحتی شکار می‌شود.

در تابستان و اوایل پاییز ساختار گله‌های آهوی ایرانی مشابه بهار است با این تفاوت که ماده‌های بیشتری همراه با بره‌هایشان در یک گله یافت‌می‌شوند. تابستان گذشته در پارک ملی کلاه قاضی متوسط اندازه گله‌ها برای ماده‌ها هفت راس و برای نرها بیش از ده راس بود. در این هنگام آب یکی از عوامل محدودکننده زیستگاه برای آهوی ایرانی است، به ویژه ماده‌ها و نوزادان نیاز بیشتری به آب دارند و درنتیجه روزانه مساحت کمتری را نسبت به گله نرها می‌پیمایند.

فصل جفت‌گیری یا مستی در مرکز کشور از اواسط پاییز آغاز و تا اوایل زمستان ادامه دارد. به این ترتیب آرامش گله نرها برهم می‌ریزد. نر ها با علامتگذاری بوته ها بوسیله غدد پیش چشمی خود قلمرو خود را مشخص می کنند. نرهای بالغ یکدیگر را تهدید می کنند. در صورتی که تهدیدها کارساز نباشد ممکن است بین نرها برای دسترسی به ماده‌ها نبردهایی اتفاق افتد. نر برتر تعدادی ماده را در کنار خود نگه می‌دارد و همواره مشغول حراست از قلمرو خود و مراقبت از ماده‌ها در مقابل رقیبان است. پس از جفتگیری قلمروها شکسته شده و ماده‌ها و گله‌های نرهای نابالغ به هم می‌پیوندند و باز گله‌های بزرگ آهو تشکیل می‌شود.



خمیازه آهوها
آهوی نر در حال استراحت است. آهوها معمولا در ساعات گرم روز در کنار بوته‌های بلندتر موجود در دشت استراحت می‌کنند، گرچه در تمام مدت استراحت هم تمام حواس خود را به اطراف می‌دهند تا طعمه غفلت خود نشوند
عکس: فریبرز حیدری

دونده دشت‌ها

برای دیدن آهو باید زیستگاه آنها را شناخت. آهوها در دشت‌ها و تپه‌ماهورهای با پوشش گیاهی کم‌ارتفاع زندگی می‌کنند. پوشش گیاهی انبوه و بلند، دید را محدود کرده و امکان فرار سریع آنها را با مشکل مواجه می کند. البته آنها از پوشش گیاهی بلندتر به عنوان استراحتگاه و مکان امنی برای پنهان‌کردن نوزادان استفاده می‌کنند. به طور کلی آهوان به جنگل‌ها و درختچه‌زارهای انبوه وارد نمی‌شوند، اگرچه در جنوب ایران در زیستگاه‌های مشجر هم دیده می‌شوند.

بیشتر زیستگاه‌های آهوی ایرانی در ایران را مناطق استپی خصوصا درمنه‌زارها و دشت‌های پوشیده از علف شور که از کوهپایه‌ها زیاد دور نیستند تشکیل می‌دهند. درمنه و علف‌های شور از گونه‌های مورد استفاده آهو هستند. درمنه گونه‌ای است که به‌واسطه داشتن اسانس زیاد مورد استفاده دام قرار نمی‌گیرد ولی آهوان از این گونه و بعضی دیگر از گونه‌های غیرخوشخوراک برای دام، استفاده می‌کنند. با این وجود، در صورتی که گونه‌های گیاهی خوشخوراک‌تر در اختیار آهوان قرار گیرد، مطمئنا از آنها هم استفاده می‌کنند. در صورت وجود کشتزارها در حاشیه زیستگاه آهوان، آنها معمولا به سمت آنها متمایل می‌شوند. آهوی ایرانی برای استفاده از مزارع گندم یا سبزه‌زارهای اطراف روستاها ممکن است مسافت‌های طولانی را طی کند و حتی دیده شده که از کتان و صیفی‌جاتی مانند خربزه هم استفاده کرده است.

برف زمستانی یکی دیگر از عوامل محدودکننده آهو است. جمعیت‌های ساکن مناطق برفگیر در زمستان به مناطق گرم‌تر مهاجرت می‌کنند. اما اکنون توسعه شهرها و جاده‌ها در بسیاری از مناطق ارتباط بین زیستگاه‌ها و جمعیت‌های متفاوت آهوی ایرانی را قطع کرده است که این مساله علاوه بر اثرات کوتاه مدتی مانند تلف‌شدن حیوانات به دلیل سرمای زیاد، موجب قطع ارتباط ژنتیکی و در نهایت انقراض جمعیت‌های محلی در بلندمدت خواهد شد.

جبیر نسبت به آهوی ایرانی در زیستگاه‌های خشک‌تری می‌تواند زندگی کند. معمولا زیستگاه جبیر به حاشیه‌های بیابان محدود می‌شود و برخلاف آهوی ایرانی از کشتزارها و سکونتگاه‌های انسانی دوری می‌کند.

از یوز تا گرگ

گله آهوان در هر حال حتی هنگام چرا و استراحت هم هوشیاری خود را کاملا حفظ می‌کنند و با چشمان تیزبین خود به نوبت اطراف را می‌پایند. وقتی خطری گله را تهدید کند دم خود را بالا نگه می‌دارند و به سرعت به سمت دشت یا دامنه‌ها می‌دوند. دست و پاهای قلمی و بدن ورزیده، دویدن بسیار سریع، باشتاب زیاد و بیشتر با



شیرخوارگاه

نوزاد آهوی ایرانی از بدو تولد به صورت ایستاده شیر می‌خورد. برای نوزاد آهو از لحظه تولد، ۴ تا ۶ هفته زمان لازم است تا بتواند آب و غذای آهوان بالغ را بخورد. البته آنها معمولا پس از خوردن علف هم ۳ تا ۶ ماه دوران شیرخوارگی خود را ادامه می‌دهند / عکس: حسن مقیمی



پرش‌های بلند را برای آهو میسر ساخته است. آهو دونده سریعی است و در صورت لزوم می‌تواند با سرعت حدود ۷۰ کیلومتر بر ساعت از دست شکارچیان ماهری چون یوز و گرگ و دیگر طعمه‌خواران فرار کند. اما مشکل اینجاست که این سرعت را تنها برای مدت کوتاهی می‌تواند حفظ کند و پس از آن خسته شده و از دویدن باز می‌ماند.

متاسفانه شکارچیان هم از این نقطه ضعف آهو سوءاستفاده کرده و با وسایل نقلیه موتوری مانند جیپ و موتورسیکلت به دنبال آن می‌روند. حیوان بیچاره شاید بتواند از چنگال گرگ‌ها و یوز جان سالم بدر برد اما توان رقابت با موتور را ندارد و در نهایت به صورت ناجوانمردانه‌ای با ضربات چوب یا زنجیر که بر سرش وارد می‌شود، از پا در می‌آید.

روزگاری یوزها مهم‌ترین شکارچی آهو در ایران بوده‌اند اما از آنجا که جمعیت یوزپلنگ‌ها در بسیاری از زیستگاه‌های ایران کاهش چشمگیری داشته، گرگ‌ها در رتبه اول قرار گرفته‌اند. گله گرگ‌ها معمولا عضو ضعیف‌تر یا پیرتر گله آهو را انتخاب کرده و با تعقیب گروهی، حیوان جدامانده از گله را پس از طی مسافتی شکار می‌کنند. در بسیاری از زیستگاه‌ها از جمله پارک ملی کلاه‌قاضی مهم‌ترین عامل مرگ و میر آهوان شکار آنها توسط گرگ عنوان شده است. البته دشمنان طبیعی آهو تنها یوز و گرگ نیستند؛ بره‌ها و به ویژه نوزادان آهو در فصل زادآوری طعمه گوشتخواران دیگری مثل کاراکال، روباه و حتی پرندگان شکاری مانند عقاب می‌شوند.

همیشه محتاط!

آهوها حیوانات هشیار و محتاطی هستند و این احتیاط را در رفتار آنها می‌توان دید. اگر آهو احساس خطر کند، گردن را راست نگه داشته، سر را بالا می‌گیرد، گوش‌ها را در حالی‌که به طرف بالا راست شده رو به جلو و به سمت منبع خطر گرفته و در همین حال دمش را پیوسته تکان می‌دهد. این حالت «هشدار» است. حیوان در این حالت فرار نمی‌کند ولی با پاهای کشیده و در حالی که گوش‌ها و دم خود را بالا گرفته حرکت می‌کند، متناوبا می‌ایستد و به سوی منبع خطر نگاه می‌کند. اگر منبع خطر نزدیک باشد، حیوان ایستاده و همه توجهش را به سوی آن متمرکز می‌کند؛ با یکی از پاهای جلویی‌اش زمین را می‌کند و با خارج کردن هوا از بینی‌های خود صدای خاصی درمی‌آورد.

ممکن است افراد دیگری از جمعیت هم پس از توجه به فرد هشداردهنده، همان حرکات را انجام داده و صدای هشداردهنده‌ای از خود خارج سازند. این عمل، دیگر اعضای گله را که به‌طور ثابت به سمت منبع خطر متوجه شده‌اند، هشیار می‌کند. افرادی که به منبع خطر نزدیک‌ترند به تولید صدای خرناسه مانند یا سوت مانند خود ادامه داده، در حالی‌که افراد دیگر به حالت هشیار باقی می‌مانند. قبل از فرار، یکی از حیوانات با پاهای کشیده چند قدم به سمت منبع خطر حرکت کرده، با دقت به آن سمت نگاه می‌کند و سپس در حالی که توسط دیگر افراد گله دنبال می‌شود به تاخت فرار می‌کند.

حیواناتی که در حال استراحت‌اند، هنگامی که متوجه خطری در نزدیکی خود شوند، به

گله‌ای برای تمام فصول

گله‌ای از نرها و ماده‌ها. آهوی ایرانی در هر فصل اندازه و ساختار گله‌اش متغیر است. بزرگ‌ترین گله آنها را می‌شود در فصل زمستان دید که از نرها، ماده‌ها و نابالغ‌ها تشکیل می‌شود. در این فصل حتی تا ۱۰۰ راس آهو هم در یک گله دیده شده /عکس: علی مهاجران

تندی بلند شده، جست‌وخیزکنان و به سرعت فرار می‌کنند. «جبیرها» در این حالت، صدایی خرناسه مانند هم از بینی‌های خود خارج می‌سازند. به همین دلیل در هندوستان به جبیر، «چینکارا» می‌گویند که در زبان هندی به معنی «خرناسه کشنده» است.

خانه خراب‌ها

روزگاری دشت‌های ایران محل تاخت و تاز آهوها بود و جمعیت زیاد آنها در سراسر ایران پراکنده بودند. جالب است که تا همین ۷سال پیش با اینکه آهوی ایرانی در فهرست سرخ اتحادیه جهانی حفاظت وارد شده بود، اما هنوز در طبقه تهدید نشده (LR) قرار داشت. اما به دلیل کشتار زیاد و تخریب زیستگاه این حیوان، سریعا به طبقه نزدیک به تهدید (NT) و ۳سال بعد یعنی در سال ۲۰۰۶ به طبقه تهدیدشده و آسیب‌پذیر (VU) انتقال پیدا کرد. مهم‌ترین عوامل تهدیدکننده آهوی ایرانی را در درجه اول باید شکار غیرقانونی و سپس تخریب زیستگاه دانست. کل جمعیت آهوی ایرانی در ایران در سال ۲۰۰۱ بیش از ۱۰هزار راس برآورد شده که ۹۰ درصد آنها در مناطق حفاظت شده قرار داشته‌اند. البته جمعیت این‌گونه در بعضی از مناطق حفاظت شده در طول دهه اخیر افزایش یافته است. آهوی ایرانی در صورت حفاظت و وضعیت زیستگاهی مناسب، پتانسیل تولیدمثلی بالایی دارد، اما در صورت کاهش بیش از اندازه جمعیت، همانند بسیاری از گونه‌های دیگر شانس بقای آن بسیار کم است.

روزگاری یوزها مهم‌ترین شکارچی آهو در ایران بوده‌اند اما از آنجا که جمعیت یوزپلنگ‌ها در بسیاری از زیستگاه‌های ایران کاهش چشمگیری داشته، گرگ‌ها در رتبه اول قرار گرفته‌اند

بسیاری از جمعیت‌های آهوی ایرانی طی چند دهه اخیر که به دلیل دگرگونی‌های گوناگون، فشار بر زیستگاه‌هایشان بیش از پیش بوده است، منقرض شده‌اند؛ به عنوان مثال تا قبل از دهه ۶۰ جمعیت‌هایی از آهو در استان‌های اردبیل، گیلان، مرکزی، کردستان، همدان، لرستان، چهارمحال و بختیاری و کهکیلویه و بویراحمد وجود داشته که در حال حاضر همگی منقرض شده‌اند. علاوه بر این جمعیت‌های آهوی ایرانی استان‌های ایلام و مناطق مرزی استان خوزستان در طول سال‌های جنگ تحمیلی به شدت کاهش یافت و وضعیت جمعیت‌های آهوی ایرانی در استان کرمانشاهان هم نامعلوم است. آهو که با طنازی و کرشمه‌اش روزگاری مقبول همه ایرانیان بوده، حالا شدیدا به کمک نیازمند است تا نسل‌اش در این کشور پایدار بماند ■



{طبیعت}

درختان پارک‌های تهران جدای از تصفیه هوای آلوده نقش زیباسازی شهر را هم بر عهده دارند

زیر درختان شهر

معصومه ابوالحسنی

یکی، با موهای ژولیده و بلند در گوشه‌ای از پارک کز کرده و با وزش هر نسیمی می‌لرزد. دیگری سینه ستبرش را جلوی تیغ آفتاب گرفته و در چهار فصل سال به سبزی ماندگارش می‌نازد و آن یکی هنوز بهار نیامده، پیش از دیگران شکوفه می‌دهد. اینها ساکنان شهر تهران هستند؛ درخت‌هایی با رنگ و شکل متنوع که احتمالا بارها در کنارشان نشسته‌اید و زیر سایه آنها از دود و صدای پایتخت فاصله گرفته‌اید.

پارک‌های تهران با حدود ۱۵۰ نوع درخت، شریان‌های تنفسی این کلانشهر دود گرفته هستند؛ درخت‌هایی که بعضی از آنها قدمتی بیش از خود پایتخت دارند و بعضی‌هایشان هم از راه دوری آمده‌اند تا خانه‌ای در تهران داشته باشند. درست است که بعضی از این درخت‌ها که یادگار روزهای سرسبزی تهران هستند، توانسته‌اند از مهلکه شهرسازی جان سالم به در ببرند اما بسیاری از آنها هم با توجه به ویژگی‌هایشان با هدف و منظور خاصی کاشته شده‌اند تا چهره پارک‌های تهران همیشه زیبا باشد. حالا در هر فصلی که به این پارک‌ها بروید یکی‌شان را ژولیده‌موی می‌بینید که در خود فرو رفته و دیگری را سینه به تیغ آفتاب داده و همیشه سبز.

عکس: حامد خورشیدی

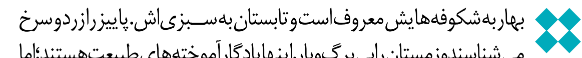


دم‌گل‌های ارغوانی
این رنگ‌های ارغوانی، شکوفه‌های درختچه پَر (*Cotinus coggygria*) نیستند، بلکه دُم‌گل‌هایی هستند که از بین شکوفه‌های ریز این گونه گیاهی زیبا بیرون زده‌اند
عکس: ولی‌الله مظفریان



سبز جاودانه
زیبایی پارک فقط به درخت‌های کاشته شده در آن نیست؛ عشقه، پیچک یا همان پاپیتال‌های همیشه سبز (*Hedra helix*) که در گوشه و کنار سکوها و حوض‌ها کاشته شده فضا را زیباتر می‌کند / عکس: حامد خورشیدی

جنگل در تهران
اینجا نه جنگل‌های شمال که پارک طالقانی تهران است. جنگل‌کاری‌های تهران فضایی ایجاد کرده تا آدم‌ها بتوانند در فضایی شبیه جنگل با آرامش قدم بزنند / عکس: مجید ناگهی



بهار به شکوفه‌هایش معروف است و تابستان به سبزی‌اش. پاییز را زرد و سرخ می‌شناسند و زمستان را بی برگ و بار. اینها یادگار آموخته‌های طبیعت هستند؛ اما نه در پارک‌های تهران که هر درختی از جایی آمده و ویژگی خاص خود را به همراه آورده. درخت‌ها، این ساکنان دائمی پارک‌های تهران فقط وظیفه تصفیه هوا را بر عهده ندارند، آنها آمده‌اند تا به خاکستری تهران رنگ، به هوای آلوده شهر اکسیژن و به خستگی ساکنانش سایه بدهند. فرقی نمی کند کجای این شهر باشند، آنها وظیفه خود را چه در پارک‌های بزرگ و چه در منازل و حاشیه بزرگراه‌های تهران انجام می دهند. بعضی از این درختان با اینکه بومی پایتخت نیستند اما آن قدر اصالت تهرانی دارند که مثل کاج تهران به نام این شهر ملقب شده‌اند. بعضی دیگر مثل «ابریشم مصری» یا «به ژاپنی» به تازگی مهاجرت کرده‌اند و هنوز لهجه زادگاهشان را با خود به همراه دارند؛ لهجه‌ای که در گلبرگ‌ها و پرچم‌های زرد و قرمز ابریشمین و در گل‌های سرخ شرق دورشان مشخص است. درست است که این درخت‌ها در تمام نقاط تهران کاشته شده‌اند اما اگر کسی مایل به دیدن همه آنها در یک مکان باشد، می تواند به یکی از زیباترین پارک‌های تهران برود و با قدم‌زدن در آن، انواع و اقسامشان را ببیند؛ از قدیمی‌های معروف تا از راه رسیده‌هایی که شاید حتی نامشان به گوش نرسیده باشد. پارک ملت برای خود یک موزه گیاه‌شناسی است.

موزه گیاهان

حدود نیم‌قرن پیش بود که برای تپه‌های بلاتکلیف خیابان ولی‌عصر (عج) نقشه یک تفرجگاه را در سر پروراندند. ۳۴ هکتار زمین بایر این تپه‌ها پس از هشت سال به بوستانی تبدیل شد که حالا آن را به نام پارک «ملت» می‌شناسیم؛ پارکی که در سال‌های اخیر با کاشت ۱۲۰ گونه درخت و درختچه در آن به یک باغ گیاه‌شناسی تبدیل شده است. سندروس، صنوبر، چنار، نارون، اقاقیا و بیدمجنون درختانی هستند که پوشش گیاهی غالب این پارک را تشکیل می‌دهند. درختان نام آشنایی که چنان در خاک ریشه دوانده‌اند که گویی از درختان بومی تهران هستند. اما واقعیت این است که آنها تقریبا همزمان با گسترش شهر تهران در دوران قاجار در این منطقه کاشته شده‌اند و حالا جزئی از پارک هستند. البته انواع سرو هم در کنار درختان تبریزی و زبان گنجشک در پارک ملت وجود دارند؛ «هرچند نمی‌توان تاریخ دقیق کاشته شدن این درختان را تعیین کرد اما از قطر تنه آنها می‌توان حدس زد که هیچ کدام از تهرانی‌های قدیمی در قید حیات نمی‌توانند کاشته شدن این درختان را به خاطر بیاورند». این را دکتر مظفریان، گیاه‌شناس پیشکسوت ایران می گوید. او جدای از این درختان پیشکسوت، نام تازه‌رسیده‌هایی را هم که به تدریج به این مجموعه گیاه‌شناسی اضافه شده‌اند برای ما ردیف می کند: «بداغ، یوکا، ارغوان و برگ بو». البته این تنوع درختکاری در همه‌جای پارک ملت وجود ندارد. اگر فرصت قدم‌زدن در تمام قسمت‌های این پارک را پیدا کرده باشید حتما متوجه شده‌اید که قسمت شمالی پارک بیشتر جنگل کاری و قسمت جنوبی آن چمن کاری شده است. در میان این جنگل کاری‌ها انواع متنوعی از درختان دیده می‌شوند؛ نارون‌هایی که از قدیم ساکن اینجا شده‌اند و از نوع اوجا یا نارون چتری هستند؛ زبان گنجشک‌هایی که با اقلیم خشک تهران سازگاری بالایی دارند و انواع سروهایی که آنها را به قد بلندشان می‌شناسند. هرچند توصیف تمام گونه‌های گیاهی پارک ملت به صدها صفحه مطلب نیاز دارد اما از توصیف یک نوع درخت متفاوت در این پارک نباید گذشت؛ شاید تا به امروز گل‌های عجیب پرمانندش را دیده باشید، بدون اینکه نامش را بدانید. این درخت به دلیل شکل ظاهری دم‌گل‌هایش درخت پر نام دارد. شکوفه‌های بسیار کوچک این درخت در لابلای دم‌گل‌های آن پنهان شده‌اند.

درختان سازگار

درختان پر شهر تهران تنها ساکن پارک ملت نیستند، پارک لاله هم درختان پر نسبتا کوتاه‌قدی دارد که به کندی رشد می کنند. اما درختی که پارک لاله و مخصوصا قسمت‌های مرکزی و جنوبی آن را در انحصار خود گرفته، گیاه بی‌رقیبی است که به خاطر فرم متفاوت شاخسارش، به مجنون تشبیه شده! شاید باور نکنید که بیدهای مجنون پارک لاله از نظر قدمت دست کمی از چنارها، کاج‌ها و نارون‌هایش ندارند. اما در شرایطی که اقلیم شهر تهران سال به سال گرم‌تر می‌شود، نگهداری این گیاهان هم روز به روز مشکل‌تر شده و به آبیاری بیشتری نیازمندند. مهندس علی محمدمختاری، مدیرعامل سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهر تهران که ۲۵ سالی است وظیفه نگهداری و توسعه درختان پارک‌های تهران را بر عهده دارد، می گوید: «برای آبیاری بیش از ۹۶ درصد فضای سبز شهر تهران از آب غیرشرب یا آب خام استفاده می کنیم. گیاهان مختلف نیاز آبی متفاوتی دارند که به گونه گیاهی، سن و وضعیت بستر رشد آنها بستگی دارد. گیاهان علفی –به ویژه چمن– نیاز آبی بالایی دارند و با توجه به تغییرات اقلیمی تهران به نظر می‌رسد برای حفظ فضای سبز موجود، در آینده نزدیک به منابع آبی بیشتری نیاز داشته باشیم». دقیقا به همین دلیل سازمان پارک‌ها در سال‌های اخیر گونه‌های متفاوتی از درختان را مهمان پارک‌های تهران کرده است. محققان سازمان پارک‌ها که پژوهش‌های زیادی درباره گیاهان سازگار با اقلیم تهران انجام داده‌اند، از مدت‌ها قبل به فکر تغییر پوشش گیاهی شهر تهران افتاده است؛ «پوشش گیاهی فضای سبز شهر تهران باید متناسب با تغییرات اقلیمی این شهر تغییر می کرد. مهم‌ترین راهبرد مدیریتی برای این کار، بهره گیری از گیاهانی بود که نسبت به اقلیم، گرم‌تر و مقاوم‌تر باشند و در نتیجه به آب کمتری هم نیاز داشته باشند». البته مختاری به این موضوع که گیاهان کاشته شده در پارک جنبه زیباشناسی هم دارند اشاره می کند؛ «البته ما از انواع دیگر گیاهان هم در فضای سبز شهری استفاده می کنیم. گیاهانی که طراوت و جلوه بصری مناسبی داشته و

مبارزه با دود
رشته‌کوه‌های اطراف تهران باعث شده تا آلودگی خودروها در هوای شهر باقی‌بمانند و راه گریزی نداشته باشند. جنگل‌کاری‌های اطراف شهر به تصفیه این آلودگی‌ها کمک می‌کند /عکس: ابوالفضل سلمانزاده



در سال‌های اخیر درختانی وارد پارک‌های تهران شده که علاوه بر مقاومت، گل‌های زیبایی هم می‌دهند. یکی از درختچه‌هایی که روزهای اول بهار گل می‌دهد، یاس زرد است

از پوشش متراکم قابل توجهی هم برخوردار باشند؛ چراکه یکی از مهم‌ترین کارکردهای فضاهای سبز علاوه بر سلامت و پالایش اکوسیستم شهری، جنبه‌های زیبایی‌شناختی آن است». حالا با اجرای این سیاست‌ها در پارک‌های جدیدالتاسیس شهر تهران و در بعضی نقاط پارک‌های قدیمی، درختانی دیده می‌شوند که در ماه‌های مختلف سال گل می‌دهند. مظفریان که عضو هیات علمی موسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع کشور است به «سرزمین من» توضیح می‌دهد که این درختان چگونه انتخاب شده‌اند؛ «از آنجایی که چنار، نارون، کاج و زبان گنجشک درختان گلداری نبودند، در سال‌های اخیر گونه‌هایی از درخت و درختچه وارد پارک‌های تهران شده‌اند که علاوه بر مقاومت در برابر اقلیم خشک تهران، گل‌های زیبایی هم می‌دهند. یکی از درختچه‌هایی که در روزهای اول بهار گل می‌دهد، یاس زرد است». درختچه زیبا و جذابی که آن را یاس زرد می‌نامند، اخیرا همراه با «به ژاپنی» بزرگراه‌ها و پارک‌های تهران را سبز کرده، از نیمه اسفندماه گل می‌دهد و پس از تمام شدن گل‌هایش، درخت دیگری با گل‌های سفید ریز خودنمایی می کند. نام این درخت «اسپیره» است؛ درختی که گل‌های سفید آن به تدریج با اتمام فروردین‌ماه از بین می‌روند اما این دلیل بر این نیست که دیگر شکوفه‌ای در پارک‌های تهران وجود نداشته باشد. حالا که اسپیره شکوفه‌هایش را به زمین بخشیده، نوبت به گل‌های زرد پروانه‌ای شکل درخت طاووسی است؛ گل‌هایی که عطر خوبشان تا اواخر خردادماه و اوایل تابستان در پارک‌های تهران استشمام می‌شود. با اینکه انتظار داریم شکوفه‌ها تنها در فصل بهار روی درختان ظاهر شوند اما شواهد نشان می‌دهند پایان بهار، پایان شکوفه‌ها نیست. واقعیت این است که گرمای تابستان مانعی برای زندگی بعضی از شکوفه‌ها نیست.

شکوفه‌های تابستانی

«زادگاه ابریشم مصری، کشور مصر نیست، این گیاه، بومی آرژانتین و اروگوئه است.» این را دکتر مظفریان می گوید و احتمال می‌دهد اولین بار آن را از مصر به ایران آورده‌اند که به این نام ملقب شده؛ درختی که جدای از مصری یا آمریکای لاتینی بودنش باید آن‌را جزو زیباترین درختان پارک‌های تهران دانست. این درخت برای خودنمایی‌اش زمانی را برگزیده تا یکه و بی‌رقیب باشد؛ بهار که به پایان برسد و شکوفه‌ای بر درختان نماند، نوبت شکوفه دادن اوست؛ «ابریشم مصری درختی تابستان گل است که وقتی شکوفه می‌دهد به چهار رنگ متفاوت و زیبا جلوه می کند؛ برگ‌های سبز، شاخه‌های خاکستری، گلبرگ‌های زرد و پرچم‌های قرمز رنگ. این ترکیب رنگی عجیب تا پاییز ادامه دارد.» ولی‌الله مظفریان تحقیقات زیادی روی درختان پارک‌های تهران انجام داده و یک‌یک آنها را برای ما توصیف می کند: «درختچه باران طلایی از دیگر گیاهانی است که در سال‌های اخیر با گل‌های طلایی رنگش وارد پارک‌های تهران شد و بیش از همه در پارک ملت و ساعی دیده می‌شود. ماگنولیا هم البته یک گونه گیاهی همیشه‌سبز است که در تمام فصول سال برگ‌های خود را سبز نگه می‌دارد. سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهر تهران این گونه گیاهی را در بعضی از پارک‌های شهر تهران مثل پارک شهر، پارک لاله و پارک دانشجو کاشته است».

در فصل زمستان تنها درختان «همیشه‌سبز» می‌توانند فضای پارک‌ها را از دیگر نقاط شهر تهران متمایز کنند، گرچه درختان «خزان کننده» هم در پاییز زیبایی

سایه و آفتاب
این بید مجنون پیر که سروهای شیراز جوان دورش حلقه زده‌اند، تلاش کرده تا سایه‌اش روی این عابر خسته بیفتد؛ کاری که چنار کهنسال در حال انجام آن است / عکس: حامد خورشیدی

رنگ‌آمیزی با درخت
قرارگیری سرو شیراز (*cupressus*) که درختانی همیشه سبز هستند، در کنار درختان خزان‌کننده و شکوفه دهنده، رنگ‌آمیزی خاصی در هر فصل به پارک‌های تهران می‌دهد / عکس: ابوالفضل سلمانزاده



ابریشم رنگارنگ
رنگ‌های متنوع در درختچه ابریشم مصری زیبایی خاصی به آن داده؛ به‌خصوص پرچم‌های قرمزی که از دل شکوفه‌های زرد این درختچه با نام علمی *Caesalpinia gilliesii* بیرون زده / عکس: ولی‌الله مظفریان

خودشان را دارند؛ درختانی که با شروع سرما و فصل خزان، برگ‌هایشان را از دست می‌دهند و منظره‌ای را به پارک‌های شهر هدیه می‌کنند که از توان درختان همیشه سبز خارج است؛ یک پاییز رنگارنگ و رویایی.

در فصل پاییز، یکی از پارک‌های تهران که در مرکز شهر هم قرار دارد، به خاطر وجود همین درختان طرفداران زیادی پیدا می‌کند؛ پارک دانشجو که ۵۰درصد فضای آن را پوشش گیاهی تشکیل داده، در فصل پاییز، بارانی از برگ‌های رنگارنگ روی عابرین پیاده‌روهایش فرو می‌ریزد. بعضی از درختان این پارک مثل چنار، نارون، کاج‌تهران، سرو، اقاقیا و افرا شناخته‌شده‌تر هستند و در پارک‌های دیگر هم دیده می‌شوند. اما خرمالو، برگ‌بو، بلوط و ازگیل ژاپنی، از درختان پارک دانشجو هستند که در کمتر پارکی در تهران دیده می‌شوند. البته همه درختان پارک دانشجو به همین‌ها ختم نمی‌شوند؛ از سپیدارهای معروفش گرفته تا بیدهای مجنون، شمشادها، ارغوان‌ها و یاس‌های زرد هم در همین فضای نه‌چندان گسترده کاشته شده‌اند. در این پارک درختان چشم‌آشنایی وجود دارند که البته نامشان چندان آشنا نیست؛ طاووسی، توری، بِه ژاپنی و میخک هندی.

شاید پارک دانشجو به دلیل موقعیت مرکزی‌اش در شهر و پوشش گیاهی خاص و امکاناتی که دارد، رقبای زیادی در میان پارک‌های تهران نداشته باشد. اما یکی از حریفان این پارک که گوی سبقت را در جذب بازدیدکنندگان دیگر پارک‌ها ربوده، پارک جنگلی طالقانی است. به نظر می‌رسد بیشترین کاج‌های تهران که در مرکز شهر و نه در حاشیه آن، وجود دارد، در این نقطه کاشته شـده‌اند. علاوه بر کاج تهران، سروسیمین، اقاقیا و زبان گنجشک هم از دیگر درختان پارک طالقانی هستند. البته از پارک معروف خیابان ولی‌عصر(عج) هم نباید غافل شویم؛ پارک ساعی که پوشش گیاهی نسبتا مشابهی با پارک دانشجو دارد و انواع درختان سرو، افرا، ماگنولیا، چنار، کاج تهران و نارون را در خود جای داده. این درختان با فرمی متفاوت و طراحی خاص در این پارک چیده شده‌اند.

همیشه سبز

وقتی پاییز با تمام قدرتش به پارک‌های تهران هجوم می‌آورد، تنها درختانی توان مقابله با این حمله را دارند که «همیشه سبز» باشند؛ گیاهانی که در چهارفصل سال سبز هستند و هرگز برگ‌های آنها به رنگ‌های زرد و نارنجی مزین نمی‌شـود. برای همیشه سبز بودن، نیازی به قد و بالای کاج و قدرت برگ‌های ماگنولیا نیسـت. پرچین‌هایی که به عنوان جداکننده، در اطراف باغچه‌های پارک‌های تهران کاشته می‌شوند، همه از نوع گیاهان همیشه‌سبز هستند که ما آنها را به نام شمشاد می‌شناسیم اما در واقع نام کامل این پرچین‌ها، شمشاد ژاپنی است. البته همه درختان قدیمی پارک‌های تهران مثل کاج و سرو، همیشه‌سبز نیستند. اگر ساکن شهر تهران باشید، حتما با چنارهای سربه‌فلک کشیده آن در پارک‌ها روبه‌رو شده‌اید. با اینکه این چنارها هر سال پوست می‌اندازند و صورتشان را جوان می‌کنند اما قطر تنه آنها نشان می‌دهد که پا به سن گذاشته‌اند و به مراقبت‌های خاصی نیازمندند. چنار، درختی پهن‌برگ و خزان کننده است که در اثر عدم نگهداری به سادگی از بین می‌رود. آبیاری مناسب و مراقبت از خاک از جمله مواردی است که به حیات این درختان کمک می‌کند. فضای سبز شهر تهران روز به روز در حال گسترش است و نیاز هر درخت با دیگری متفاوت. به گفته علی‌محمد مختاری ـ مدیرعامل سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهر تهران ـ از سال ۶۶ تا ۸۸، در حدود ۲۹ هزار و ۷۷۴ هکتار جنگل کاری به فضای سبز شهر تهران افزوده شده و تعداد بیش از یک‌هزار و ۶۰۰ پارک محله‌ای، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هم احداث شده است. اما گویا ایجاد این فضاهای سبز هنوز برای کلانشهر تهران کافی نیست؛ «شهر تهران با مساحتی بیش از ۷۵۰ کیلومتر مربع، نیازمند یک کمربند سبز است. بنابراین طرح کمربند سبز پیرامون شهر تهران، از چند سال قبل توسط شهرداری و سازمان پارک‌ها عملیاتی شده است». در جنگل‌های کمربند سبز شهر تهران که مدتی است احداث آن آغاز شده، بیشتر از درختان سوزنی‌برگی استفاده می‌شود که ارتفاعشان به ۲۰ تا ۳۰ متر می‌رسد. شاید میوه‌های مخروطی‌شکل و چوب مانند آن را بارها در دوران کودکی از روی زمین جمع کرده باشید. نام این درخت کاج تهران است؛ «از مزایای کاج تهران این است که زادآوری دارد. این گونه گیاهی از قفقاز یا حلب وارد ایران شده است و قدمتش در تهران بیش از ۸۰ سال است. به همین دلیل گیاه‌شناسان به اتفاق آن را کاج تهران می‌نامند». این را مظفریان می‌گوید. به گفته او بیشترین تعداد کاج‌های تهران در پارک‌های جنگلی این شهر مثل سرخه حصار، پارک طالقانی، پارک چیتگر یا جنگل کاری‌های جدید غرب تهران دیده می‌شوند. البته کافی است در مرکز شهر تهران و در پارک لاله قدم بزنید تا این درختان سربلند برایتان خودنمایی کنند؛ درست به موازات خیابان فاطمی، کاج‌های تهران جنگل‌های کوچکی را به وجود آورده‌اند؛ یعنی درست در شمال پارک لاله. شاید تعداد پارک‌های جنگلی موجود در سطح شهر تهران چندان زیاد نباشد اما حدود دو قرن پیش، سرسبزی و طراوت چشم قاجاری‌ها را گرفت و مقام پایتختی را برای شهر تهران به ارمغان آورد. حالا همین جنگل‌های کوچک به جا مانده از تهران قدیم، آینده شهروندان تهرانی را در دست گرفته‌اند؛ آینده‌ای که بدون وجود پارک‌های تهران، می‌توانست بسیار دودآلودتر باشد ■

دو قرن پیش، سرسبزی و طراوت چشم قاجاری‌ها را گرفت و مقام پایتختی را برای تهران به ارمغان آورد. حالا همین‌ها آینده شهروندان تهرانی را در دست گرفته‌اند



{زیر پوست شهر}

این یاکریم نیست

قمری، پرنده‌ای است که همیشه در کنار مردم شهرهای بزرگ به سر می‌برد اما بسیاری او را نمی‌شناسند و حتی نام درستش را هم نمی‌دانند

علیرضا هاشمی

عکس: حسین کریم‌زاده

بعید است که کسی در شـــهر تهران این پرنده را ندیده باشد و صدایش را نشنیده باشـــد؛ همان پرنده‌ای که همه جا هســـت؛ از پشت پنجره آپارتمانمان گرفته تا روی ســـنگفرش پیاده‌رو و حتی آسفالت خیابان؛ از روی شـــاخه‌های درختان گرفته تا روی آنتن‌های پشت‌بام منازل که امروزه تعدادشان از درخت‌ها بیشتر شده است. نه ما کاری با آنها داریم و نه آنها آزاری به ما می‌رسانند. در کنار ما لانه می‌سازند و غذای خود را تامین می‌کنند. قمری‌ها در کنار این همه ماشین و ساختمان، در کنار آدم‌های شهری زندگی می‌کنند اما آنها خوشبختانه یا متاسفانه به او توجهی نمی‌کنند؛ چرا که از بس او را دیده‌اند، او را نمی‌بینند. خیلی‌ها حتی نام درست او را هم نمی‌دانند و او را «یاکریم» می‌نامند اما در واقع او پسرعموی یاکریم است؛ یک «قمری خانگی»؛ پرنده‌ای که همیشه دیدن آن عادی نبوده و زمانی در فرهنگ ما ارج و قربی داشته و زیبایی و ویژگی‌های رفتاری‌اش به چشم می‌آمده. اما قمری چه ویژگی‌هایی داشته که امروز دیده نمی‌شود؟ و چگونه است که در میان این همه آلودگی و سروصدای زندگی شهری و دشوارتر از آن در همسایگی آدم‌ها، به راحتی زندگی می‌کند و توانسته با شهر تا این اندازه خو بگیرد؟



شاید اگر از کسی بپرســـید که قمری‌های خانگی چه رنگی هستند، برای توصیف رنگ آنها به کلمه خرمایی یا مثلا قهـــوه‌ای اکتفا کند اما حقیقت اینجاست که مردم آن‌قدر به این همسایه‌های قدیمی عادت کرده‌اند که طیف رنگ‌های زیبای بدنشان را هم نمی‌بینند. جدای از پاهای قرمزرنگ این پرنده، به سروگردن قمری خانگی که خوب دقت کنید، می‌بینید تقریبا صورتی‌رنگ اســـت که این رنگ در زیر گردنش شدت بیشتری پیدا می‌کند. طوقی با خال‌خال‌های سیاه و زمینه‌ای مسی‌رنگ در اطراف گردن دارد و پرهای زیر دمش تقریبا سفید رنگ است. در هنگام پرواز اگر از پایین به او نگاه کنیم، ترکیب رنگ‌های سیاه و سفید را در دم این پرنده بهتر می‌توان دید؛ دمی که لبه‌های کناری آن از بالا –در هنگام پرواز– سفیدرنگ و در وسط خاکستری–قهوه‌ای دیده می‌شود. سطح پشتی قمری خانگی به قهوه‌ای می‌گراید و وقتی پرنده نشسته است، رنگ آبی مایل به خاکستری لبه بال‌هایش به خوبی مشخص است. اما مهجور بودن این پرنده فقط در ندیدن رنگ‌های او نیست؛ واقعیت این است که این پرنده هم مثل همه جانوران برای خود شیوه رفتار و زندگی خاصی دارد و پرنده‌ای تقریبا ناشناخته است.

یاکریم یا قمری؟

دلیل اینکه چرا پایتخت‌نشین‌های کشور ما نام قمری را به اشتباه به کار می‌برند، زیاد مشخص نیست ولی از آنجا که هنوز در بسیاری از شهرها این پرنده را با نام اصلی‌اش یعنی قمری می‌شناسند، شاید بتوان حدس زد که تهرانی‌ها چرا این اشتباه را می‌کنند. احتمالا این موضوع به گذشته‌های دور شهر تهران مربوط می‌شود؛ یعنی زمانی که این شهر به این وسعت نبوده است. در حقیقت، تهران قدیم در مساحت کنونی، مجموعه‌ای از شهر، آبادی‌ها و روستاهایی بود که یاکریم در آن اطراف زیاد دیده می‌شد. با بزرگ شدن تهران و به هم پیوستن روستاها و آبادی‌ها، یاکریم‌ها به حوالی این کلانشهر رفتند و تعداد قمری‌های خانگی به علت قدرت بالای سازش آنها با زندگی شهری روزبه‌روز بیشتر شد. شباهت بین این ۲ پرنده باعث شد تا تهرانی‌ها تفاوت‌ها را نبینند و جایگزین شدن این ۲ پرنده را حس نکنند. پس قمری خانگی همچنان یاکریم ماند، در حالی که تفاوت زیادی بین این ۲ پرنده وجود دارد.

قمری خانگی پرنده‌ای اســـت از راســـته کبوترســـانان که ۲۶ســـانتی‌متر طول دارد. این پرنده با نام انگلیســـی Palm Dove یـــا Laughing Dove و نام علمی *Streptopelia senegalensis*، یکی از ۵ گونه قمری‌ای است که در ایران زندگی می‌کنند. یاکریم، قمری معمولی، یاکریم طوقی و قمری خاوری دیگر اعضای خانواده قمری‌های ایران هستند که هیچ‌کدام نتوانسته‌اند مانند قمری خانگی با زندگی شهری به این آسانی کنار بیایند. بارزترین مشخصه‌ای که این پرنده را از یاکریم متفاوت می‌کند این است که یاکریم یقه‌ای سیاه رنگ روی گردن دارد، رنگش پریده‌تر و کمی درشت‌تر است. در عوض قمری خانگی، لبه بال‌هایش کبود و رنگ پرهایش هم کمی سرخ‌تر است، خال‌های سیاهی در اطراف گردنش دیده می‌شود و البته اندکی هم کوچک‌تر است. قمری خانگی شهرنشین است و یاکریم به طبیعت علاقه بیشتری دارد و همین مشخصه قمری خانگی است که این پرنده را جذاب‌تر می‌کند.

موسی کو تقی

فصل بهار برای همه موجودات، زمان فعالیت و شوروحال است، همه‌چیز در طبیعت دگرگون می‌شود و جانوران و گیاهان گویی حیات دوباره‌ای پیدا می‌کنند. برای قمری‌ها هم مثل دیگر جانوران، بهار فصلی برای زندگی است. بیشترین زمانی که ما صدای قمری خانگی را می‌شنویم در روزهای بهاری است؛ یک توالی ۵قسمتی از «هو هو هوووو هو هو». به علت همین صدای اوســـت که در بعضی از شهرهای ایران، لقب «موسی کو تقی» را برای آن برگزیده‌اند. گویی این پرنده همیشه جمله «موسی کو تقی» را تکرار می‌کند؛ بی‌شباهت هم نیست، حداقل کمی هماواست. اما در حقیقت قمری خانگی نه موسی را صدا می‌زند و نه ســـراغی از آقا تقی می‌گیرد بلکه به زبان خودش برای پرنده ماده آواز می‌خواند.

البته همین آواز دلنشین که برای جلب پرنده ماده کارآمد است، در مواردی برای پرنده نر تازه‌وارد دردسرساز هم می‌شود. قمری‌های خانگی برخلاف ظاهر مظلومشان پرندگان قلمروطلبی هســـتند و پرنده نر حضور نر غریبـــه را در قلمروی خود تحمل نمی‌کند. اگر یک قمری خانگی نر صدای پرنده نر دیگری را در نزدیکی خود بشنود، ابتدا سراپا گوش می‌دهد تا شاید جهت صدا را تشخیص دهد. سپس با سر و صدای زیاد

سفره مشترک

این تصویری است که از صبح تا نزدیک‌های غروب می‌توانید در پیاده‌روهای شهر تهران ببینید. فقط کافی است یکی از ساکنان یا مغازه‌دارها در گوشه پیاده‌رو مقداری ارزن یا برنج بریزد، تا قمری‌های خانگی دسته‌دسته مشغول خوردن شوند. درست است که قمری‌های خانگی برای خود قلمروی مشخصی دارند اما وقتی سفره‌ای برایشان پهن شده باشد، همه از آن استفاده می‌کنند و به آدم‌ها و ماشین‌هایی که کمی آن‌طرف‌تر در حال تردد هستند، توجهی نمی‌کنند / عکس: امین محمدی

از دلایل تصور حماقت قمری‌ها، بی‌ثباتی لانه آنهاست. زادآوری قمری زیاد است و نمی‌تواند انرژی زیادی برای این کار بگذارد

و نهایت قدرت به طرف بالا پرواز می کند و این یعنی جلب توجه و نشان دادن اینکه من اینجا هستم. بعد بال‌های خود را کاملا باز می کند. حتی دمش را هم به‌صورت یک بادبزن باز نگه می‌دارد و به قولی پروبالی نشان می‌دهد و در مسیری دایره‌وار بدون بال زدن به سمت پایین سر می‌خورد. در این حال او مشغول قدرت‌نمایی و جست‌وجوی رقیب است. اگر هنگام چرخ زدن پرنده مهاجم را ببیند، جایی در نزدیکی او فرود می‌آید و در بسیاری از موارد پرنده تازه‌وارد قبل از هر جنگی فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. اگر هم او را نبیند، به محل شروع پرواز باز خواهد گشت؛ چرا که همین اعلام حضور هم بعضی وقت‌ها کارساز می‌شود و رقیب منطقه را ترک می کند. البته ناگفته نماند که پرنده نر از این حرکات برای جلب توجه پرنده ماده هم اســتفاده می کند و این کار از جمله رفتارهای جفت‌یابی قمری‌هاست. جالب‌تر آنکه بین انواع قمری‌ها این الگوی پروازی فرق می کند.

با کمی دقت می‌بینیم که میان جانوران – حتی در محیط‌های شهری – شبکه‌ای تودرتو از روابط حکمفرماست. حالا فکر کنید اگر پرنده غریبه‌ای را از نقطه‌ای از شهر به محل دیگری برده و رها کنیم، چه آشوبی بر پا می‌شود؛ پرنده بیچاره درمانده از جایی به جای دیگر رانده خواهد شد.

قمری‌ها احمق نیستند

آدم‌ها علاقه عجیبی دارند تا به هر جانوری صفتی بچسبانند. به یکی قدرت، به دیگری بلندپروازی و به یکی دیگر نحوست را نسبت دادند و در این میان جهل نصیب قمری شد. شاید شما هم شنیده باشید که بسیاری از افراد قمری‌ها را پرندگانی نادان می‌دانند.

قمری‌های خانگی در هر جایی لانه می‌ســازند و همیشــه در حال لانه‌سازی و زادآوری هستند. اعتماد این پرنده در انتخاب و همچنین ساخت لانه‌اش باعث شده تا آن را پرنده‌ای ساده‌لوح فرض کنند اما واقعیت چیز دیگری است و او هم مانند دیگر موجودات از هوش کافی برای بقای خود بهره می جوید. فقط کافی است تا به لانه آنها بیش از حد نزدیک شوید تا ترس را در چشم‌های از حدقه درآمده آنها ببینید؛ با هوشیاری سرشان را خم می کنند و با یک چشم به شما خیره می‌شوند و از آنجا که مانند بسیاری از پرندگان پس از مدتی چشمشان در برابر اجسام ساکن تطابق پیدا کرده و اجسام ساکن از دامنه توجه‌شان دور می‌ماند، مدام سر خود را تکان می‌دهند تا بتوانند موقعیت کسی را که به آنها نزدیک شده است، به درستی تشخیص دهند و همزمان مراقب دیگر زوایای اطراف باشند.

شاید یکی از دلایلی که تصور حماقت این پرنده را دامن زده است، بی‌ثباتی لانه قمری‌های خانگی باشــد اما این موضوع هم دلیلی برای حماقت این پرنده نیست. زادآوری قمری زیاد است و این پرنده نمی‌تواند انرژی زیادی برای این کار هدر دهد. قمری خانگی معمولا برای لانه‌سازی نیاز چندانی به مصالح زیاد ندارد. چند شاخه نازک که خطر غلطیدن تخم‌ها به خارج لانه را کاهش دهد، تمام آن چیزی است که نیاز دارد. او این شاخه‌ها را به‌صورت نه‌چندان منظم در کنار هم قرار داده و لانه می‌سازد که در



پرنده‌های شهرنشین
همزیستی قمری‌های خانگی با انسان‌ها مثال‌زدنی است. آنها سال‌هاست که همراه با آدم‌ها و میان شهرها زندگی می‌کنند و نحوه زندگی کنار انسان را به‌خوبی آموخته‌اند؛ نه دود ماشین‌ها توانسته آنها را از ما جدا کند و نه قطع درخت‌ها؛ چراکه قمری‌های خانگی شهرنشین هستند و آداب این نوع زندگی را بلدند اما انگار استتار شده‌اند؛ چراکه هیچ‌کس به آنها توجهی نمی‌کند /عکس: حسین کریم‌زاده

پرواز بر آشیانه شهر

بین پرندگان مختلفی که شهری‌ها تجربه دیدن و زندگی مسالمت‌آمیز با آنها را دارند، قمری‌های خانگی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند اما این پرنده‌ها برای خود شیوه رفتار و نوع زندگی بخصوصی دارند؛ نحوه پروازشان در میان همه پرنده‌ها منحصربه‌فرد است و قلمروطلبی‌شان در آسمان ویژگی خود را دارد. بارها و بارها نشستن و برخاستن آنها را دیده‌ایم اما شاید کمتر کسی متوجه حالت‌های دم و پای این پرنده‌ها شده باشد. قمری‌ها در ایران خانواده‌های مختلفی دارند که تشخیص آنها از یکدیگر کار سختی هم نیست، فقط کافی است که نکات این اختلاف را بدانیم.

دار و دسته قمری‌ها

درست است که ساکنان بعضی شهرهای ایران، قمری‌های خانگی را بیشتر از بقیه انواع قمری می‌بینند اما دیگر اعضای این خانواده هم در ایران وجود دارند. خانواده قمری‌ها اعضای متعددی دارد و حتی گاهی یکی را به نام دیگری می‌خوانند. به‌جز قمری خانگی، تاکنون در ایران ۴گونه قمری با نام‌های یاکریم، یاکریم طوقی، قمری معمولی و قمری خاوری شناسایی و دیده شده است.



قمری‌معمولی
این قمری با نام علمی (*Turtle Dove*) جثه‌ای به‌نسبت لاغر دارد و با دم‌سیاه و کناره‌های سفیدش شناخته می‌شود. این پرنده که متوسط طول بدنش ۲۷سانتی‌متر است، در بوته‌ها، بیشه‌ها و باغ‌های میوه آشیانه می‌سازد.



یاکریم
این پرنده با نام علمی (*Collared Dove*) همان است که تهرانی‌ها نامش را روی قمری خانگی گذاشته‌اند. متوسط طول بدنش ۲۹ سانتی‌متر است و بیشتر در حومه شهرها و مناطق روستایی دیده‌می‌شود.

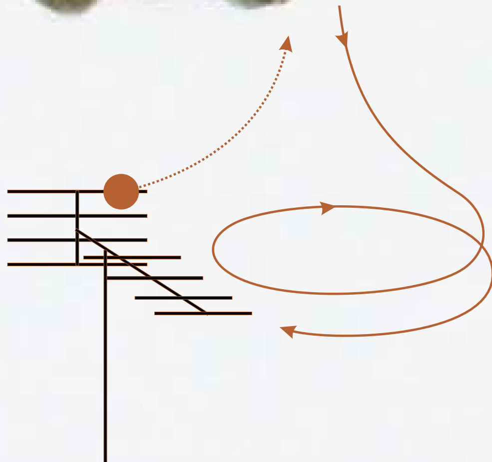


یاکریم طوقی
این پرنده زیبا با نام علمی (*Red Collared Dove*) با آن طوق دور گردنش به یاکریم شباهت زیادی دارد. متوسط طول بدن یاکریم طوقی ۲۳سانتی‌متر است و در سراسر ایران به‌صورت سرگردان و اتفاقی دیده‌شده‌است.



قمری خاوری
این قمری رنگارنگ با نام علمی (*Oriental Turtle Dove*)بیشتر شبیه قمری معمولی ولی پررنگ‌تر و بزرگ‌تر است. متوسط طول بدنش ۳۳ سانتی‌متر و وجود آن در ایران به‌طور اتفاقی و زمستان‌ها در جنوب‌شرقی بلوچستان گزارش شده است.

بادبزن‌هایی برای صعود
این لحظه پرواز یک قمری خانگی است. این پرنده‌ها هنگام پرواز دم خود را به‌صورت یک بادبزن باز نگه می‌دارند و پاهای خود را جمع می‌کنند. وقتی پرنده به مکان نشستن خود نزدیک می‌شود، دم خود را جمع می‌کند و پاهایش را پایین می‌آورد تا برای فرود آماده شود. قمری‌های خانگی هم مثل بیشتر پرنده‌ها ۴ انگشت دارند که ۳ انگشتشان در جلو و یک انگشت در عقب قرار دارد. نحوه قرارگیری این انگشت‌ها به آنها کمک کند تا روی شاخه‌ها قرار بگیرند
عکس: علیرضا هاشمی



پروازقمری
تصویر سمت راست شکل پرواز یک قمری خانگی را نشان می‌دهد که با دیگر کبوترسانان به کلی متفاوت است؛ این شکل‌پرواز تنها متعلق به آنهاست. قمری‌های خانگی وقتی حضور نر غریبه‌ای را در قلمرو خود احساس کنند یا برای جلب‌توجه ماده، روی هوا چرخی می‌زنند یا نزدیک پرنده مهاجم می‌نشینند و یا سرجای اولشان برمی‌گردند. تعداد دورهایی که یک قمری خانگی در هوا می‌زند، بستگی به میزان فضای موجود دارد / اینفوگرافی: محمدمهدی رمضانی

همه‌چیز از هیچ

شاید قمری‌های خانگی لانه‌سازهای ماهری نباشند اما می‌دانند چطور از کمترین منابع برای جوجه‌های خود خانه امنی درست کنند. چند شاخه نازک را به‌صورت نه‌چندان منظم در کنار هم قرار می‌دهند و با فضله خود آنها را به هم می‌چسبانند و جایی درست می‌کنند تا خطر غلتیدن تخم‌ها به خارج از لانه کاهش یابد /عکس: علیرضا هاشمی



لانه‌ای در همین نزدیکی

لانه یک قمری خانگی همه‌جا می‌تواند باشد؛ روی کنتور گاز، کنار پنجره، زیر کولر یا مثل این تصویر در سوراخ دیوار. خلاصه هرجایی که امکان ساختن لانه وجود داشته باشد، ممکن است سر و کله قمری‌های خانگی هم پیدا شود. همین کار آنها باعث شده تا آدم‌ها به آنها لقب احمق بدهند اما این پرنده‌ها برای تعیین محل لانه خود حتما فاکتورهایی مثل دوری از نور مستقیم خورشید، باد شدید و باران و دسترسی نیافتن گربه به آن را حتما لحاظ می‌کنند /عکس: جاوید نیکپور

پرهای دم و بدن پرنده به سادگی کنده می‌شود، این باعث می‌شود قمری به‌جای جان خود، تعدادی از پرهایش را از دست بدهد

مقایسه با لانه دیگر پرندگان لانه‌ای ناپایدار است؛ قمری برخلاف بعضی از پرندگان، از پر یا الیاف نرم برای پوشش کف لانه استفاده نکرده و انرژی چندانی برای لانه‌سازی صرف نمی‌کند. گاهی هم لانه جدید روی آثار لانه قدیمی ساخته می‌شود.

زادآوری قمری‌های خانگی زیاد است و این ویژگی بیش از آنکه به تعبیر بسیاری از مردم نشـــانه بی‌توجهی به فرزندان یا حماقت آنها باشد، ترفندی برای تداوم بقای آنهاست. در طبیعت، این پرنده منبع غذایی مناسبی برای بسیاری از جانوران دیگر است. مثلا کلاغ‌ها، انواع پرندگان شکاری، گربه‌ها و... هریک به گونه‌ای از تخم، جوجه یا خود این پرنده تغذیه می‌کنند. به عبارت دیگر، آمار شکار این پرنده در طبیعت بالاست. قمری‌های خانگی در برابر این اتفاق در گذر از روند تکامل و سازش، استراتژی جالبی لحاظ کرده‌اند که همان تولیدمثل بالای آنهاست؛ در هر کجا و به هر صورت ممکن. پشت پنجره‌ها، زیر شیروانی، روی کنتورهای برق و گاز، شاخه درختان، سوراخ هواکش و خلاصه هر جایی که فکرش را بکنید، می‌تواند محلی برای زادآوری این پرنده باشد. این قابلیت پرنده، او را از رقابت با دیگر پرندگان برای پیدا کردن مکان مناسب لانه‌گزینی دور نگه می‌دارد. همچنین در طول یک سال یک جفت قمری خانگی می‌توانند چندین بار زادآوری کنند. حالا این پرنده را مقایسه کنید با بعضی از کرکس‌ها که تنها یک‌بار در سال، آن هم در نقاطی خاص زادآوری دارند و تنها یک تخم می‌گذارند. تعجبی نخواهد داشت که با بالا رفتن آمار تلفات یا کاهش زادآوری، نسل این پرندگان به سرعت رو به زوال خواهد رفت. قمری‌های خانگی در تلاش برای جلوگیری از نابودی نسلشان زادآوری می‌کنند و همین امر باعث شده است تا نسل این پرنده کنار این همه شکارچی همچنان به‌جا بماند.

توفان پرها

گربه یکی از مهم‌ترین دشمنان قمری خانگی است؛ جانوری که مانند قمری خانگی با رفتار آدم‌ها خو گرفته و با چم و خم زندگی شهری به‌خوبی آشناست. به محض اینکه این پرنده را می‌بیند زمان زیادی را وقف آهسته نزدیک شدن به آن می‌کند تا توسط قمری خانگی دیده نشود و در وقت مناسب روی آن بپرد. اما طبیعت هدیه دیگری هم به این پرنده عطا کرده است؛ تصور کنید در پارک سرگرم تماشای اطراف هستید که متوجه گربه‌ای می‌شوید که به سوی یک قمری خانگی می‌رود و آهسته به او نزدیک می‌شود. در آخرین لحظات پرنده متوجه حضور گربه می‌شود و پرواز می‌کند. گربه در یک چشم به هم زدن به هوا پریده و با پنجه‌های خود پرنده را میان زمین و هوا می‌گیرد. ناگهان توفانی از پر به پا می‌شود. شما شاهد فرار مضطربانه پرنده‌ای هستید که بسیاری از پرهای خود را از دست داده است و گربه‌ای را می‌بینید که با پنجه و دهانی پر از پرهای قمری خانگی بر جای مانده است. پر قمری‌ها - خصوصا پرهای دم و بدن پرنده - به سادگی کنده می‌شود. این خصوصیت به قمری خانگی این فرصت را می‌دهد تا به‌جای جان خود، تعدادی از پرهای خود را از دست بدهد. البته این خصوصیت همیشه کارآمد نیست و بعضی اوقات شاهد برق شـــادی چشمان شکارچی، هم هستیم. فصل بهار برای شکارچی‌های قمری فصل دلخواهی است. بهار فصل فعالیت بیشتر پرندگان است که دلیل آن هم جوجه‌آوری آنهاست. جوجه‌ها هم که طعمه‌های در دسترس‌تر و بی‌تجربه‌تری هستند، همیشه در معرض خطرند. البته پدر و مادر این جوجه‌ها در انتخاب لانه و نگهداری از جوجه‌ها نهایت تلاش خود را می‌کنند.

قمری‌های خانگی پس از لانه‌سازی معمولا ۲ تخم می‌گذارند و بعد از ۱۴ تا ۱۸ روز، جوجه‌ها سر از تخم بیرون می‌آورند. جوجه قمری خانگی نزد پرنده‌شناسان در گروه جوجه‌های نیازمند (Altritial) قرار می‌گیرد. این جوجه‌ها در بدو تولد عریان هستند و تا زمان پرواز و توانایی ترک لانه که حدود ۲۰ روز به طول می‌انجامد، در لانه می‌مانند و توسط والدین تغذیه می‌شوند. جوجه مرغ با دارابودن توانایی ترک لانه اندکی پس از تولد، همچنین عدم نیاز به تغذیه والدین در مقایسه با قمری، مثال خوبی برای نشان دادن تفاوت میان جوجه پرندگان است.

نحوه تغذیه جوجه‌ها هم به نوبه خود زیباســـت. همانند دیگـــر خانواده کبوترها، قمری‌های خانگی هم در روزهای اول، جوجه‌ها را با مایع شیر مانندی که از چینه‌دان خارج می‌سازند تغذیه می‌کنند؛ یعنی در روزهای اول والدین غذای هضم شده‌ای را از چینه‌دان به دهان آورده و به جوجه‌ها می‌دهند. کم کم که جوجه‌ها بزرگ‌تر می‌شوند، والدین دانه و دیگر مواد غذایی را به‌صورت نیمه هضم شده به جوجه‌ها می‌دهند و بدین ترتیب در روزهای آخر ترک لانه، دانه و مواد غذایی تقریبا به‌صورت هضم نشده به جوجه‌ها داده می‌شود و آنها آمادگی هضم دانه‌ها و مواد غذایی را خواهند داشت. زادآوری این پرنده در شرایط مناسب ممکن است ۳ تا ۴ بار در طول یک سال انجام شود. با این همه شاید اندکی توجه، بهترین کاری است که ما می‌توانیم برای این همسایه دیرین انجام دهیم.

قمری‌های عاشق

نگاه مردم به این پرنده همیشـــه نگاه عاقل اندر سفیه نبوده. بســـیاری از مردم ایران قمری‌های خانگی را موجوداتی مظلوم و معصوم می‌دانند و گناه آزار دادن به آنها را از گناه آزار دادن بقیه موجودات، بیشتر می‌دانند. حتما شما هم بارها و بارها در کنار پیاده‌روهای

قمری‌ها برای گذشتگان ما نمادی از صمیمت و محبت زیاد بوده‌اند و اصطلاح «مثل دو تا قمری عاشق» برای همین به کار می‌رفت



بستن زیپ بال

قمری‌های خانگی هم مثل خیلی از پرندگان هروقت جایی می‌نشینند باید پرهای خود را با نوکشان به‌قول معروف بجورند تا پرواز خوبی داشته باشند. پر آنها از تعداد زیادی رشته با نام «ریشه» که به محوری متصل هستند تشکیل شده. هر ریشه هم از مجموعه «ریشک» و ریشک‌ها هم از مجموعه «ریشه‌چه»ها تشکیل شده است. با قفل شدن ریشه‌چه‌ها در هم که مثل زیپ عمل می‌کنند، استحکام و ناگسستگی پرها در مقابل فشارهای محیطی زیاد می‌شود. بنابراین هربار که پرنده می‌نشیند، زیپ پرهای خود را می‌کشد تا ریشه‌چه‌ها در هم قفل شوند / عکس: علیرضا هاشمی

شهر قمری‌ها را دیده‌اید که مشغول خوردن دانه‌هایی هستند که مغازه‌دارهای اطراف برایشان ریخته‌اند تا با سیر کردن آنها دخلشان بابرکت‌تر شود. شاید علت این امر، عدم رقابت این پرنده با انسان و منافع او در طول تاریخ باشد. قمری خانگی کمتر به‌صورت آفت مزارع و محصولات شناخته می‌شود.

از طرفی قمری‌ها برای گذشـــتگان ما نمادی از صمیمت و محبت زیاد بوده‌اند. حتما اصطلاح «مثل ۲ تا قمری عاشق» را شنیده‌اید. نر و ماده این جانور اغلب در کنار هم و گهگاه در حال جوریدن پرهای یکدیگر دیده می‌شوند. یک زوج قمری خانگی، معمولا جای خواب مناسبی را دور از خطر برای خود انتخاب می کنند و تا هفته‌ها نزدیک غروب به آنجا می‌روند و تا صبح در کنار هم استراحت می کنند. در گذشته نیز نزدیکی و صمیمیت بین این پرنده‌ها همواره برای ایرانیان تاثیر گذار بوده تا حدی که صفت قمری‌های عاشق در بیشتر موارد برای مثال یک عشق پاک به کار برده می‌شود.

نگاهی به متون شعر فارسی نشان می‌دهد که قمری‌ها همیشه در میان ایرانیان تا این اندازه فراموش شده نبودند. منوچهری – شاعر برجسته قرن پنجم – برای بیان وفاداری و بندگی خود، طوق دور گردن قمری – احتمالا یا کریم – را مثال می‌زند؛ «اگر از خدمتت دورم به دل شرمندگی دارم / چو قمری طوق بر گردن امید بندگی دارم». از طرف دیگر صدای این پرنده هم نمونه خوبی برای تمثیل های شاعرانه بوده. خواجوی کرمانی – شاعر قرن ششم – صدای قمری را در کنار صدای بلبل (هزار) می گذارد: «صفیر بلبل طبعم شنو و گرنه به باغ / نوای قمری و بانگ هزار بسیارست» و شاعر بلندآوازه هم‌دوران او – حافظ – هم چون همیشه استفاده‌ای جادویی از این پرنده در شعر می‌برد و صدای خاص قمری را همچون نوحه‌ای غم‌انگیز می‌داند؛ «ندانم نوحه قمری به‌طرف جویباران چیســت / مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی». جالب است که در ادبیات فارسی، دیده شدن مداوم و آواز خواندن قمری هم نشانه‌ای از بی‌حیایی‌اش بوده. آنجا که خاقانی – شاعر قرن ششم – می گوید: «هست چون قمری طناز و وقح / هست چون طوطی غماز و ندیم».

به تماشای همسایه قدیمی

با توسعه زندگی بشری، تعداد قمری خانگی در بسیاری نقاط جهان بیشتر از قبل شده است و به نظر می‌رسد جدای از تهدیداتی چون آلودگی و... با زندگی بشر خو گرفته است و در شهرها بیش از حیات وحش دیده می‌شود. امروزه ما با توجه به تغییر معماری شهرها کمتر می‌توانیم از نزدیک شاهد جوجه‌آوری قمری‌ها باشیم. اما با اندکی تلاش خواهیم توانست شادی و نشاطی وصف نشدنی برای خود و خانواده خود به ارمغان آوریم. کافی است شرایط مناسبی برای لانه‌سازی این پرندگان فراهم کنید.

برای این منظور می‌توانید به راحتی لانه‌ای ساخته و در اختیار آنها قرار دهید. حتی قســمت زیرین یک جعبه کفش هم اگر در محل مناسبی قرار گیرد، می‌تواند مکان مناسبی برای لانه گزینی قمری خانگی باشد. اما به یاد داشـــته باشید که هر پرنده، لانه‌ای با مشــخصات مخصوص خود دارد؛ یعنی به‌طور مثال لانه قمری خانگی و گنجشک دارای مشخصاتی کاملا متفاوت اســت و ما برای ساختن لانه هر پرنده، نیازمند اطلاعات مناسبی در مورد خواســته‌های آن پرنده هستیم. برای این منظور می‌توانید به سایت‌ها و کتاب‌های موجود مراجعه کنید یا از افراد صاحب نظر سوال کنید. به تازگی گروه‌های تخصصی پرنده‌نگری هم در کشورمان فعالیت می کنند می‌توانید از آنها هم کمک بگیرید.

برای فراهم کردن یک لانه راحت و امن برای قمری، سعی کنید لانه را در جایی نصب کنید که از نور مستقیم خورشید و باد شدید و باران در امان مانده و حتی‌الامکان آرام باشد. هنگام نصب لانه امکان دسترسی گربه و دیگر شکارچیان به لانه را مد نظر قرار دهید تا از سلامت لانه و جوجه‌ها در آینده مطمئن شوید. قرار دادن لانه در نزدیکی محل‌هایی که شما به‌طور متناوب شاهد حضور قمری‌ها هستید شانس یافتن و انتخاب لانه را توسط آنها بیشتر می کند. این نکته را هم به یاد داشته باشید که بسیاری از پرندگان هنگام زادآوری در صورت بازرسی‌های مکرر یا دستکاری لانه توسط شما، لانه را ترک کرده و دوباره به آن باز نخواهند گشت. سعی کنید فضای امنی برای آنها فراهم کنید چرا که تماشای تلاش والدین و بزرگ شدن جوجه‌ها لحظات شاد و به یاد ماندنی‌ای برایتان به یادگار خواهد گذاشت. حداقل دوباره به یاد می‌آوریم که ما همسایه‌ای قدیمی در آسمان شهر خود داریم؛ همسایه‌ای که در روزگاران قدیم – به دور از دود و ماشین و فولاد – مورد توجه بسیاری از نویسنده‌های ایرانی بود. البته مدت‌ها از این شهرت می گذرد و اکنون مورد کم‌توجهی است؛ قمری زیبای شــعر فارسی، برای مردم به پرنده‌ای نادان تبدیل شده و رفتار طبیعی‌اش برای بقا، به حساب حماقت آن گذاشته می‌شود. دیگر حرفی از غمزه و ناز این پرنده نیست و صدایش هم که آن‌قدر شنیده شده که دیگر شنیده نمی‌شود. قمری‌های شهر ما همان قمری‌های قدیمند؛ زیبا و طناز، فقط کافی است که نگاه ما تغییر کند و جور دیگری آنها را ببینیم ■

قمری‌های خیابان ولی‌عصر (عج)

اینجا پیاده‌روی خیابان ولی‌عصر (عج) است. آن‌طرف محل عبور آدم‌هاست و سمت جوی، محل عبور قمری‌ها. آدم‌ها به این پرنده‌ها کاملا بی‌تفاوت هستند و بدون توجه از کنار آنها می‌گذرند. عکاس که با دوربینش به سمت آنها نشانه رفته باعث شده تا متعجب شوند؛ برای همین است که در این تصویر همه قمری‌ها مستقیم به لنز نگاه می‌کنند / عکس: امین محمدی



{امامزاده}

چراغ دل‌های همه تنگ

زیارت در بارگاه امامزاده عبدالله (ع) در استان تهران

فاطمه علی‌اصغر / عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

حسین بن عبدالله مشهور به ابیض هزار سال پیش از قم به ری مهاجرت کرد. اینکه چرا این بزرگوار راهی چنین سفری شد، روایت‌های تاریخی معتبری وجود ندارد. تنها اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که او سال ۳۱۹ هجری قمری در ری که آن زمان به عروس شهرهای باستان شهرت داشت، جان را به جان آفرین تسلیم کرد. مریدانش پیکر او را بر بالای تپه‌های جنوب ری که دشت مصفایی بود، به خاک سپردند. کسی نمی‌داند نخستین بارگاه حضرت چگونه بوده اما آنچه امروز به یادگار مانده نشان از دوران صفوی دارد. بعدها هم زمین‌های زراعی گرد مقبره حضرت تبدیل به آرامگاه کسانی شد که می‌خواستند در مجاورت او خانه ابدی شان را بسازند و به این‌سان بود که یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین گورستان‌های ایران متولد شد و دوره‌های مختلف تاریخی را از سر گذراند... حالا این بارگاه با گورستان معروفش افتاده است در دل شهر ۶ هزار ساله ری؛ بارگاهی با طرح و نقش‌هایی اهورایی که دل هر زائری را می‌لرزاند.



حریم یار
حرم امامزاده هر روز میزبان زنان و مردانی می‌شود که به دیدارش آمده‌اند. با اینکه این بارگاه بسیار قدیمی است و البته بارها مرمت شده اما عمر این ضریح به حدود ۱۰ سال پیش باز می‌گردد؛ به زمانی که با کمک‌های مردمی و توسط هنرمندان سنتی بنام آن‌روزگار ساخته شد

ضریح نیاز
ضریح فولادی امامزاده، دست‌های زیادی را بر خود دیده؛دست‌هایی که هرکدام برای درخواست نیازی از امامزاده لمس‌اش می‌کنند. از لای این پنجره‌ها که با روکش طلا پوشیده شده، سنگ قبر امامزاده پیداست؛ سنگ قبری که با پارچه سبز و آینه و شمعدانی تزئین شده

موزه نستعلیق
«امامزاده صافی‌سرشت، عبدالله /یگانه گوهر دارای فضل سبحانی». کتیبه‌های زیادی در حرم امامزاده وجود دارد که بیشترشان به خط نستعلیق است. از معروف‌ترین آنها کتیبه‌ای است در ۲۱ بیت و به خط یکی از خوشنویسان زمان ناصرالدین شاه



ریزش آب روی جدار سنگ، غبار نامی را که رویش حک شده تطهیر می کند. دانه‌های تسبیح یکی یکی روی هم می‌افتند؛ صلوات پشت صلوات. برگ‌های رنگ پریده و زرد کتاب دعا ورق می خورد؛ «اینجا اگر روی هر سنگ چراغی نیست، امیدی هست». روضه خوان پیر سرش را بالا نمی‌آورد؛ دعا، دعا. فکر کن هزاران سال تاریخ شده است؛ گورستانی به وسعت ۹۵ هزار متر مربع. حالا انسان‌هایی که همه در امتداد تمدن ۶هزار ساله مردند یا شهید شدند یا جوان مرگ شدند یا خودکشی کردند یا به دار آویخته شدند! خاک درگاه شده‌اند و هنوز تاریخ در این شهر جریان دارد؛ «اینجا اگر روی هر سنگ قبر چراغی نیست، امید هست!». روضه خوان تکرار می کند در پاسخ نگاهی که می‌پرسد چرا به رسم قدیم بالای هر قبر چراغی نیست؟ امید اما اینجا درست در مرکز ثقل گورستان قد علم کرده تا نام الله، یکپارچه سبز. حالا وقتی روبه‌روی بارگاه می‌ایستیم، قلبمان اینها را می‌فهمد که چرا وقتی خیابان فداییان اسلام ری را سرازیر می‌شدیم، غریبی از یادمان رفت. دلمان قرص شد. تا اینکه طبق آدرس اهالی ری به یک کیلومتری بارگاه حضرت عبدالعظیم رسیدیم و تابلو قهوه‌ای آویزان به میله‌ای باریک را دیدیم که می گفت: «کوچه امامزاده عبدالله» بالاتر از آن هم تابلوی بزرگ‌تری با این دو واژه کوتاه راهنمایی‌مان می کرد؛ «گلزار شهدا». «السلام علیک یا امامزاده عبدالله» رسم این است؛ تعظیم در برابر آستانه. قدیمی ها می گویند: «شهرری به نام مقدس سه بزرگوار زنده است: شاه عبدالعظیم، امامزاده عبدالله و شیخ صدوق». حالا کوچه‌ای باریک ما را به یکی از این بزرگان وصل می کند؛ امامزاده عبدالله شهید. کوچه کوتاه است. تا رسیدن به سردر جدید آجری امامزاده که کتیبه‌ای کاشی دارد، ۱۵ قدم هم نمی‌شود؛ «اینجا صدها سال جنازه دفن می‌شده» همه متون قدیمی هم حاضرند شهادت بدهند. اصلا نیازی هم به شهادت آنها نیست. مقبره‌های خانوادگی ۲۰۰ ساله که در ابتدای کوچه جای گرفته‌اند، قصه این گورستان و نگینش را شرح می دهند. صولت‌الدوله‌ها، قشقایی‌ها، تیمور تاش‌ها.

..فقط درختی نیست تا آن مسیر مصفایی که پدران اهالی ری نقل کرده‌اند را نشانه باشد. «این کوچه یه زمانی پر از درخت بود؛ درخت‌های چنار و سرو.... همه رو چند سال پیش شبونه کندن...». علی آقا دلیل غربت کوچه را شرح می‌دهد. مردی که ۴۰ سال است در اینجا سنگ قبر می‌تراشد. روی سنگ قبری که گل‌های اسلیمی دارد، خم می‌شود و بر قلمش می کوبد. صدای برخورد قلم با سنگ در صدای گنجشک‌هایی که میان قفس پرنده فروشی چسبیده به مغازه سنگ تراش، پرپر می‌زنند، گم می‌شود.

بهشت بارگاه

گل‌های اسلیمی با رنگ‌های زنده و درخشان می‌خزند روی رواق ها. نقش کامل گل و بوته‌های سرخ و زرد روی زمینه لاجوردی درگیرمان می کند و غافلگیر. نگاهمان مرتب می‌چرخد روی دیوارها تا همه نقش‌ها را ببینیم. کمتر بارگاهی در پایتخت است که نقاشی دارد و کمتر آینه کاری. حتی وقتی از سر در کاشی ورودی آستانه راهمان را کشیدیم به سوی حیاط اصلی، باز فکرمان نمی‌رسید که بارگاه امامزاده ری بازسازی شده با آجرهای سه سانتی هنوز اثری از آثار دیرین هنرمندان عاشقش در دوره‌های دوردست در سینه نهان داشته باشد؛ آخر، آن کوچه که راهی داشت به بارگاه به جای درخت‌های چنار، فانوس‌های فلزی سیاه داشت و حوض بزرگ میانه حیاط اصلی سنگ‌های یشمی نو با دو سقاخانه فلزی در کنارش. حالا نقش‌ها دلمان را می‌لرزاند. اثر ماندگار دست آقا عباس طاهر و اسدالله آقا قاسم بهرنگی. هنوز هم روی دیوار بالای حرم نامشان حک شده دیده می‌شود. یک امضای دیگر هم هست: «تحت نظارت رضا عباسی در سال ۱۳۶۷». این تاریخ مرمت باشکوه این آثار است. صفا، یکی از مریدان این بارگاه که وقت و نیمه وقت مجاور آقا می‌شود، نام‌های گمشده در طرح‌ها را نشانمان می دهد. بوی خوش عود و عطر گل یاس می آید؛ صدای قرائت زمزمه‌وار قرآن. حالا اینجا که ایستاده‌ایم می‌توانیم دستمان را به ضریح قفل کنیم. خیلی نزدیکیم به او؛ اویی که معروف به ابیض است و در کتاب مقاتل الطالبین آمده نام پدرش عباس بن محمد است و مادرش ام ولد و جدش محمد بن عبدالله شهید که با پنج نسل واسطه می‌رسد به حضرت زین العابدین. از میان پنجره‌های فولادی با روکش طلای ضریح نگاهمان گره می‌خورد به سنگ قبر امامزاده عبدالله که بیش از یک متر بلندی دارد. با پارچه سبز و آینه و شمعدانی بلند و بالا». ضریح سال ۶۸ با کمک‌های مردمی ساخته شده، دسترنج دست‌های هنرمند آقا سید مصطفی احدی و نجاری حاج اکبر خبوشانی»؛ حاج آقا چگینی می گوید؛ مردی که بیش از همه متولیان درباره بارگاه می‌داند. او ما را به سوی در ایوان بقعه می‌برد که کتیبه کاشی دارد و ۲۱ بیت شعر به خط نستعلیق کار استاد محمد حسین شیرازی را که مدح ناصرالدین شاه بانی عمارت را کرده، نشانمان می‌دهد. تاریخ حک شده روی آن، سال ۱۲۷۴ هجری قمری است. این کتیبه بارها مرمت شده است. هر تکه هر چیز کوچک اینجا بزرگ است. در خاتم امامزاده از گنجینه‌های ارزشمند اینجا محسوب می‌بود. نگاه کنید. حاج آقا نشانمان می‌دهد و ما هم نگاه می کنیم. نام بانی‌اش هم رویش حک شده؛ میرزا کاظم خان نظام الملک. تاریخ ۱۲۷۶ هجری قمری. اطراف آن هم به ابیاتی مزین شده از مرثیه‌های محتشم کاشانی با عاج به خط نستعلیق.

آقا؛ همه زندگی

بوی عود و عطر یاس همراهمان می آید بیرون بارگاه. تا بار دیگر بنای بارگاه را ببینیم. تمام قد با گنبد مدور بدون ساقه‌اش. گنبدی که فانوس دارد؛ فانوس فلزی کوچک روی کاشی‌های فیروزه‌ای؛ فانوسی که شب‌ها نور سبز می‌پاشد روی ۷۵۰ مقبره خانوادگی و بی‌شمار قبر. آن هم از فراز بارگاهی که تاریخ در برابر زمان برپا شدنش سکوت کرده. در مرور تاریخ‌ها تنها این مرحوم مصطفوی است که در مقاله ای نوشته: «تاریخ دقیق ساخت بارگاه مشخص نیست. اما بنای قدیمی امامزاده عبدالله از آثار دوره صفوی است». باز هم سکوت تاریخ تا اینکه مصطفوی در جای دیگر می‌نویسد؛ «در سال ۱۲۷۴ هجری قمری مرحوم میرزا کاظم خان نظام الملک –بانی عمارت نظامیه که نقاشی‌های صف سلام ناصرالدین‌شاه آن مشهور است، فرزند میرزا آقاخان صدراعظم –ایوان شرقی و رواق فعلی را به جای رواق قدیمی ساخته، مدخل بقعه را رو به مشرق گنبدی بر فراز آن و ایوانی هم در جانب شمال حرم ترتیب داده است». حالا بارگاه امروز همان میراثی است که از دوره نظام الملک باقی مانده؛ همان میراثی که کرپرتر روی نقشه ری باستان ترسیم کرده؛ «بارگاه در داخل ری برین است، در سوی مغرب، نزدیک به بارو در حوالی دروازه باطان». با این حال روند زمانه بر پیکر این بنایی اثر نبوده. حالا بسیاری از بخش‌های این بارگاه دستخوش تغییر شده؛ به ویژه ایوانش؛ اتفاقی که برای این ایوان افتاده این است؛ نصب حفاظ شیشه ای روی ایوان. حالا آینه کاری‌های دوره قاجاری پشت شیشه‌های ضخیم محصور شده.

چگینی از متولیان قدیمی بارگاه، ما را به سوی در ایوان بقعه می‌برد که کتیبه کاشی دارد و ۲۱ بیت شعر به خط نستعلیق کار محمدحسین شیرازی را نشانمان می‌دهد

همه گرد تو جمع آیند

باید تنها نگاه کرد تا دید چگونه اینجا طی صدها سال شده است مکان آرمیدن جمع

بسیاری از بزرگان از آیت الله سید علی مفسر تهرانی گرفته تا شهدای ۱۶ تیر خونین. گواه صادقی بر اینکه امامزاده همیشه برای مردم محبوب بوده است و حاجت دهنده؛ امامزاده‌ای که توصیف از او کم است و تنها می‌توان در میان ورق‌های کتاب جنه النعیم به این روایت رسید: «این بزرگوار را ابیض خواندند برای سفیدی بدن و رخسارش». حالا سال‌های سال است که آقای سـپید روی و سپید خوی، سالار دل‌های مردمان بسیاری شده اسـت. برای زیارتش از راه‌های دور می‌آیند و حاجت‌های قلبی خود را می‌خواهند. به همین دلیل هم هست که در محوطه‌های وسیع گورستانی گرد او پدید آمده است و می‌توان در میان محوطه‌ها گم شد و ما گم شدیم. «بدون راهنما امکان نداره بتونین محوطه‌های مختلف گورستان را پیدا کنین». پس اکبر – سرایدار قدیمی یکی از مقبره‌های امامزاده که حالا دیگر ساکن اینجا نیست – همراهی‌مان می کند. «تو این گورستان اون‌قدر آدم‌های معروف و بزرگ خاک شدن که باورتون نمی‌شه، رضا قلی خان مافی، ادیب پیشاوری، وحید دستجردی، علی اصغر تفکری، صابر همدانی...».

زمانی خبر رسید که گورستان دیگر جای دفن جنازه ندارد اما بعدها باز هم عده‌ای بودند که در این گورستان به خاک سپرده شـدند وهنوز هم کم و بیش دفن انجام می‌شود؛ «آقا قبله امید خیلی هاست. مردم می‌یان اینجا با هزار امید و حاجت. بعد از زیارت آقا هم می‌یان سر قبرها، شمع روشن می کنن و فاتحه می خونن». همه اینها حال گورستانی است که زمانی روی تپه‌های باستانی وسیع جان گرفته، پر از دار و درخت و تا چشم کار می کرد اطراف بارگاه دشت بود و دمن. درباره این گورستان و نگینش در کتاب اختران فروزان ری و طهران نوشته:«صحن وسیع و باغ بزرگ آن برای تنبیه غافلین و تذکر نائمین و اندرز ارباب عقل و یقین و به هوش آمدن مردم مست دنیا بین و اهل شهوات ریاست و ثروت و صاحبان آمال آرزو بزرگ‌ترین درس است: هان ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان».

دریچه‌های روشن

یک پنجره شکسته. نه! اینجا بسیاری از پنجره‌ها شکسته و می‌توان از میان آن نگاه کرد و مقبره‌هایی که گچکاری‌های دوره قاجار دارند و سنگ قبرهایی منحصر به فرد که شاید سال‌های سال سنگ تراش‌ها روی آنها قلم زده‌اند را دید. یک در بسته؛ نه صدها در بسته اینجا هست که پشت آنها انسان‌های بزرگی از ایران زمین به خواب ابدی رفته‌اند.

مقبره‌هایی که بعدها به دست سرایدارهایی سپرده شد که در آنها زندگی می کردند. زندگی در میان مرده ها، با مرده ها. اما حالا دو سال است که بیشتر این سرایدارها با مبلغ اندکی که سازمان اوقاف و امور خیریه به آنها داده، رفته‌اند. تنها چراغ یک مقبره اینجا روشن است. آخرین بازمانده‌های این گورستان؛ یک زن و شوهرند. علی و زنش بیش از ۴۰ سال است که اینجا زندگی می کنند در مقبره آصف الدوله. «الان دیگه همه سـرایدارها رفته‌اند. ما موندیم. می دونین خونه اول و آخرمون اینجاست». علی این گورستان را مثل کف دستش می‌شناسد؛ «اینجا مقبره‌ای هست فانوس‌های روشن داره، در کنارش اما مقبره‌ای دیگه هست که به خاک نشسته یا نیمسوز شده. تیره و سرد با سنگ قبری شکسـته». مرد که بچه‌هایش را در این گورستان بزرگ کرده و حتی برایشان جشن عروسی گرفته، درد دل‌های بسیاری دارد؛ «جای افسوس داره، می‌دونین اینجا محوطه‌ای بزرگه. رسیدگی به آن سخته. مسوولان می‌یان و می‌رن. طرح می‌دن. اما اینجا این‌قدر پسـتو داره که نمی‌شـه همش رو درز گرفت». پای درددل‌های او، دو روی یک سکه است. شمع‌های روشن و آتش‌های خانمان سوز. با او از کنار مقبره‌های تاریخی یک به یک رد می‌شویم. ده حلقه متصل به هم. محوطه صحن جنوب غربی زمانی دارای ۹۲ باب مقبره بوده اما ۱۲ سال پیش ۲۱ باب از مقابر برای اجرای طرح ساماندهی این گورستان تخریب شده. او تعریف می کند: «حیاط اصلی که اطراف بقعه است، حدود ۱۵۰۰۰ متره. قدیمی‌ترین مقبره‌ها که شاید تاریخ بنای بعضی هاشون برسه به ۸۸ سال قبل. من شمردم ۳۵ مقبره خانوادگی اینجاست. رسیدگی به همه اینها سخته». با علی به محوطه جنوبی می‌رویم. تنها محوطه ای است به غیر حیاط اصلی که کف آن سنگ فرش دارد. گفته می‌شود تاریخ شکل گیری این محوطه، دهه ۲۰ است تا سال‌های قبل از اجرای طرح ساماندهی دارای ۴۴ باب مقبره بوده. حالا می شماریم. اینجا ۳۳ باب مقبره دارد؛ مقبره عمادالممالک مقبره بانو فر کاظمی، مقبره حریری... باقی همه تخریب شده‌اند. مقبره‌هایی که گاه معماری قاجار دارند با گچبری‌های ناب و منحصر به فرد و گاه دارای معماری دوره پهلوی اول با نیم نگاه طراح آن به معماری غربی. دیوارهایی دارای قوس‌های عجیب و غریب و ترکیب رنگ‌های رنگین کمانی. علی تعریف می کند: «زمانی با یک معمار به سراغ مقبره‌ها می‌رفتیم. معمار می گفت که شما نمی‌دونین. اما من معمار هستم این قوس‌ها به راحتی از کار در نمی‌یان. یا این درهای فلزی سنگین بدون هیچ گونه افتادگی، شاهکاره».

حسرت نیایش شبانه

اینجا شمال بارگاه امامزاده است. ۱۵ متر مربع؛ جایی که شهدای جنگ تحمیلی را به خاک سپرده‌اند. اینجا آخرین محوطه‌ای است که با آخرین بازمانده ساکن گورستان به آن سر زدیم. «پیش از او، حاج میرزا و آقا محمدی، متولی اینجا سال‌های سال دربانی‌ها بودن. پدرم از پدرش که او هم اینجا زندگی می کرده،شنیده است که آقا دربانی نسل در نسل متولی بودن؛ متولی بارگاه شاه عبدالعظیم و امامزاده عبدالله؛ به همین خاطر هم به‌شون می گفتن دربانی. اونها خدمات زیادی برای حضرت انجام دادن. به سرایدارها هم خیلی می‌رسیدن». حالا آقا دربانی، متولی چندین و چند ساله امامزاده عبدالله پای در خاتم ورودی ضریح دفن شده؛ سنگ قبری کوچک در میان سنگ‌های کف بارگاه.

مردی که همه سرایدارهای قدیمی از او به نیکی یاد می کنند. وقتی که بازمی گردیم به صحن اصلی خنکای آب حوض و درخت‌های باقیمانده در حیاط به صورتمان می‌زند. بسیاری حسـرت آن را دارند که شب‌ها هم در این آستانه باشـند و نیایش کنند؛ «ما که اطراف امامزاده خونه داریم دلمون می خواد همیشـه به اینجا بیایم و زیارت کنیم. اما افسوس که شب‌ها در اینجا بسته می‌شـه». اهالی اطراف بارگاه امامزاده عبدالله می‌خواهند که در این امامزاده شب‌ها هم باز باشد. اما بیش از ده سال است که شب‌ها درهای امامزاده بسته می‌شود. بعد از آنکه وعده‌های اداره اوقاف و امور خیریه برای تبدیل این گورستان به باغ مشاهیر محقق نشد. باز هم اهالی می خواهند و باز هم به متولی امامزاده نامه می‌نویسند. راست هم می گویند. دل کندن از این بارگاه آن هم هنگام غروب که خورشید، نورش را روی مقابر می‌اندازد، سخت می‌شود. تازه الان است که حرف‌های زنی را می‌فهمیم که در آستانه به ما می گفت: «نمی‌شه از این بارگاه دل کند. آقا جاذبه‌ای داره که آدم می خواد شب‌ها هم اینجا بشینه. خلوت کنه. غمی داره عجیب. حالتی به آدم دست می‌ده که نگو. می‌دونین اصلا آرزوی من اینه که بعد از مرگم هم کنار آقا باشم؛ آرزوی ۴۰ ساله منه می‌فهمین؟» ■

وقتی که بازمی گردیم به صحن اصلی خنکای آب حوض حیاط به صورتمان می‌زند. بسیاری حسرت این را دارند که شب‌ها هم در آستانه باشند و نیایش کنند

نقش هنر
کمتر دیده شده که بارگاه امامزاده‌های پایتخت آینه‌کاری و نقاشی داشته باشند. امامزاده عبدالله از این نظر سرآمد است. روی رواق‌های بارگاهش، گل‌های اسلیمی با رنگ‌هایی زنده وجود دارد و بر جای‌جای آن گل و بوته‌های سرخ و زردی بر زمینه لاجوردی نقش بسته است

در جوارحرم
از زمانی که امامزاده عبدالله را در این منطقه به خاک سپرده‌اند، تا حالا که هزار سال گذشته، خیلی‌ها در کنار ایشان دفن شده‌اند. این اتفاق باعث شده تا حریم حرم امامزاده به یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین گورستان‌های ایران تبدیل شود



{خلیج فارس}

حجاب جنوب

نگاهی به برقع، پوشش زنان استان هرمزگان

حسن ولی‌زاده و صابر سالاری سردری



عکس: مجید ناگهی



از سبز به قهوه‌ای
نقاب یا پوشش صورت مخصوص زنان سواحل خلیج‌فارس، بدون لباس مخصوص آنها معنی نمی‌دهد. برقع را معمولا با شال‌های رنگی یا چادرهای بندری می‌پوشند که پر از نقش و نگار و رنگ هستند. برقع این خانم یکی از انواع برقع قشمی است که با برقع‌های ساحل‌نشینان خلیج‌فارس تفاوت‌هایی دارد. این برقع از اول به این رنگ نبوده و سبز تیره‌اش به مرور به قهوه‌ای تغییر رنگ داده است / عکس: سامی حزنی

چشم‌ها و دست‌ها

برقع؛ پوششی دست دوز و میراث معنوی مردمان سواحل خلیج فارس که هنوز چهره زنان جنوب ایران را می پوشاند

قشم موزه مردم‌شناسی است؛ همین حالا و در همین روزگاری که همه رسم‌ها و یادهای سنتی و ماندگار ایران در حال تحول جدی است. سفر به این جزیره پهناور، یعنی برخورد با تمدن کهنی که هنوز هم بسیاری از آداب و رسومش به جا مانده. درست است که شهر قشم در این جزیره با ساختمان‌های تجاری و پاساژهای مدرنش دیگر شباهتی با روزگاران گذشته خود ندارد اما همین‌جا هم هنوز ردپای تاریخ مردمان جنوب به‌خوبی مشخص است. یکی از آنها نقاب مخصوصی است که زنان این جزیره به صورت می‌زنند؛ نقابی در رنگ‌ها و انواع مختلف که معمولا از بالای ابرو تا زیر بینی را می‌پوشاند و دریچه‌هایی برای دیدن جهان دارد. نقابی مخصوص زنان سواحل خلیج‌فارس که آن‌را به عربی بُرقِع (Borqe)، به گویش محلی مناطق هرمزگان بُرکه (Borke)، در مناطقی از بندر لنگه بَتُوله (Batoole) و میان مردمان مناطق شمال بندر لنگه و جنوب استان فارس (لارستان) تَبیلِه (Tabile) می‌نامند. برای یافتن رمز و راز این نقاب با قایق از بندرعباس به سمت جزیره قشم حرکت می کنیم که موزه‌ای از انواع و اقسام آن‌را در خود جای داده است.

از ناخدای جوان قایق که درباره برقع و آداب و رسومش می‌پرسم، می گوید چیزی نمی‌داند؛ این اولین قدم برای دستیابی به سنتی است که همین ناخدای جوان هر روز نه تنها در جزیره قشم، که در بسیاری از شهرهای حاشیه خلیج‌فارس با آن رودررو است. پس از سفر دریایی ۴۰ دقیقه‌ای و رسیدن به قشم، به طرف درگهان می‌رویم؛ شهری در ۲۰ کیلومتری شهرستان قشم که می گویند از زمان‌های دور مرکز تجاری این جزیره و مهم‌ترین بندرگاه این نواحی بوده است. با اینکه گرمای طاقت‌فرسای درگهان کلافه‌مان کرده، در گوشه و کنار شهر زنانی را می‌بینیم که با چادرهای رنگین و برقع‌ها بر صورت این‌طرف و آن‌طرف می‌روند. قرار است به خانه یکی از معتمدین درگهان، حاج‌محمد دریانورد برویم تا از گذشته برقع برایمان تعریف کند.

تحفه‌ای از یونان و هند

«به بمبئی که می‌رسیدیم باید می‌رفتیم «سه‌بری». آنجا محله‌ای بود که کارگاه رنگرزی داشت و پارچه‌های برکه را رنگ می کردند.» حاج‌محمد پیرمردی است سفیدپوش که ۷۵ سال را پشت سر گذاشته. وقتی از سفر به هند برایمان می گوید، تاکید می کند که با لنج بادبانی، از گرمای تابستان یک سال تا گرمای سال دیگر در راه بوده‌اند. از آنجا که بیشتر مردان این بندر دریانورد بوده‌اند، مایحتاج یک سال خانواده به حاصل مالی این سفرهای تجاری بستگی داشت؛ واردات و صادرات خرما، میوه، چوب و پارچه از این کشور به آن کشور. اما در این میان پارچه برقع جایگاه دیگری داشته؛ متاعی بوده از هند مخصوص زنان خلیج‌فارس؛ پارچه‌ای که در ایران به پوشش منحصربه‌فردی تبدیل می‌شد برای صورت زنان جزیره. اینکه دقیقا برقع از چه زمانی وارد ایران شده، برای محققان روشن نیست اما چیزی که درباره آن اتفاق نظر وجود دارد این است که در زمان هجوم پرتغالی‌ها و بعد از آن انگلیسی‌ها به جنوب ایران، زنان خطه جنوب –به‌ویژه خطه هرمزگان و جزایر آن– از این پوشش در کنار حجاب خود حصاری ساخته بودند در مقابل مهاجمان. این دوره را باید دوره اوج رواج این پوشش دانست اما برای یافتن خاستگاه اولیه آن راه دور و درازی را باید در تاریخ بپیماییم. آن‌طور که در کتاب دایره‌المعارف لاروس آمده این پوشش در زنان یونان باستان دیده شده است: «بعضی از زنان یونان قدیم از حجاب مخصوصی که رو به روی چشم‌ها دو سوراخ داشته است، استفاده می کردند. این نوع پوشش به طرز بسیار جالبی بافته می‌شده و ظاهری شفاف و درخشان داشته است. چنانچه هم اکنون برقع مورد استفاده زنان جنوب خلیج فارس شفاف و درخشان و آغشته به نیل است». عباس انجم‌روز ـ محقق و پژوهشگر ـ هم در کتاب «برقع‌پوشان خلیج‌فارس و دریای عمان» منشا اصلی این پوشش را یونان می‌داند: «از یونان به اسپانیا و سپس به صحرای طوارق و بربر و کرانه‌های عربستان، عمان و بالاخره به کرانه‌های شمالی خلیج‌فارس انتقال یافته است. در طوارق و بربر برقع تنها جنبه حجاب و روگیری نداشته بلکه استعمال آن بیشتر به خاطر حفظ چهره از بادهای گرم موسمی و سپس جلوگیری از تابش آفتاب صحرا بوده است». انجم‌روز البته به زمان پیدایش برقع در ایران هم اشاره می کند؛ «در سفرهای جنگی شاپور اول و شاپور دوم که اعراب را گوشمالی دادند و هر دو عده‌ای از اسرای عرب را به ایران آوردند و در نقاط پهناور خوزستان پراکنده کردند و اقامت دادند، برقع از آن زمان بوده. ولی هم‌اکنون می‌بینیم که گروه‌های موجود استان خوزستان فاقد برقع هستند و این خود می‌رساند که برقع جزء عادات تمام مردم عرب دنیا نبوده است». هر چه بود و هر چه هست، حالا برقع یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های زنان جنوب ایران است؛ پوششی که در هر روستا و شهری در سواحل خلیج‌فارس نوع بخصوص خود را دارد و رسم و رسوم مخصوص به خود را.

معنای نقاب

پارچه‌هایی را که حاج‌محمد از سفرهای دریایی خود برای زنان به ارمغان می‌آورد به دست خیاطان برقع‌ساز می‌سپرد تا از آنها باب طبع و رسم زنان هر منطقه، برقع‌های مخصوص دوخته شود؛ «در جزیره، هر کدام از روستاها برکه خود را دارند. شاید بعضی جاها به هم شبیه باشند اما حتما تفاوت کمی دارند»؛ آمنه، دختر حاج محمد این را می گوید. او برقع مخصوص زنان درگهان را نشانم می‌دهد و توضیح می‌دهد که این برقع از بالا تا روی شقیقه را می‌پوشاند و از پایین هم لب‌ها را پنهان می کند. اندازه چشم‌ها هم در این برقع به نسبت برقع روستای لافت کوچک است. برقع لافتی‌ها به‌خاطر آنکه کمی کشیده‌تر است و تقریبا تا نزدیکی گوش را می‌پوشاند، باعث شده تا چشم‌ها بیشتر مشخص شود. این‌طور که آمنه می گوید، بین برقع‌های موجود در جزیره قشم تفاوت برقع زنان «رمکان» که روستایی در ۲۸ کیلومتری شهر قشم است، از بقیه بیشتر است. در این نوع برقع علاوه بر





چشم‌ها گونه هم کاملا مشخص است و برقع تنها ابرو، لب و بینی را می‌پوشاند.

برقع‌های قشمی در عین تنوع از نظر ساختار کلی شبیه به هم هستند؛ فرمی ساده که غالبا هیچ گونه دوخت تزئینی‌ای روی آن به کار نمی‌رود و تنها در برش محل چشم‌ها، فواصل بین گونه‌ها، شکل ظاهری و محیطی آن با هم تفاوت دارند. مناطق بااهمیت و روستاهای بزرگ این جزیره هر کدام از یک نوع برقع استفاده می کنند و اهالی روستاهای دیگر هم انواع دیگری برای خود دارند. رنگ تمامی این برقع‌ها یکسان است و پارچه‌های برقع را با رنگ‌هایی براق به نام نیل برقع که یک نوع رنگ شیمیایی است رنگ می کنند. این ماده رنگ مشکی متمایل به بنفش و تا حدودی سبز تیره به برقع می‌دهد که به‌خاطر به کارگیری ماده نیل در پارچه تلالو خاصی دارد. استفاده از ماده نیل در برقع‌ها به‌حدی است که معمولا با لمس کردن آن اثر آبی رنگش روی دست‌ها باقی می‌ماند. جالب است که اهالی جزیره قشم این ماده را در رفع و بهبودی جوش‌هایی که در آستانه بلوغ و غرور جوانی بر صورت دختران سبز می‌شود مؤثر می‌دانند. همین هم باعث شده تا هنوز بعضی از دختران جوان این خطه برقع به صورت بزنند.

تفاوت برقع‌ها تنها به جزیره قشم محدود نمی‌شود. در سراسر استان هرمزگان، هر منطقه‌ای برقع مخصوص به خود را دارد. این تفاوت میان برقع‌های جزایر خلیج‌فارس با دیگر مناطق هرمزگان بیشتر به چشم می‌آید. برقع جزایر کوتاه و شامل نوارهای نازکی است که روی ابروها و بینی را می‌پوشاند و نوار نسبتا پهنی که لب‌ها را از نظر پنهان می‌دارد. در بعضی از گونه‌های برقع‌های قشمی، برش پارچه بالای لب تشابه زیادی هم به سبیل مردان پیدا می کند. در حالی که برقع‌های بندرعباس که به برقع بندری معروف هستند کاملا از نظر شکل و ظاهر متفاوتند.

برقع بندری را از پارچه‌ای به رنگ سیاه می‌سازند که البته نمونه‌هایی از نوع چرمی آن هم کاربرد دارد. برش آن از بالا دارای زاویه‌ای باز و ۸ مانند بوده و پایین آن به صورت منحنی است. علاوه بر تعبیه دو سوراخ برای چشم‌ها در قسمت وسط دو چشم، چوبی به عرض دو و طول ده سانتی‌متر قرار می‌دهند که از درخت نخل گرفته می‌شود و به پنگ مغ معروف است. البته در دیگر مناطق هرمزگان مثل میناب و جاسک رنگ، فرم و دوخت‌های تزئینی به کار رفته روی برقع‌ها به گونه دیگری است و سنت مخصوص به خود را برای استفاده دارد. انتخاب رنگ برقع‌ها یکی از این سنت‌هاست که استفاده کننده به‌وسیله آن جایگاه اجتماعی و طایفه‌ای خود را مشخص می کند.

رنگ‌ها و سنت‌ها

رنگ برقع همسر حاج‌محمد قهوه‌ای است. می گوید: «اولش این رنگی نبوده و نیلی بوده. وقتی برکه‌ای را زیاد بپوشی رنگ نیلی‌اش می‌رود و قهوه‌ای می‌شود. این یعنی اینکه باید برکه جدید خرید». رنگ برقع برای برای مردمان جنوب فقط وسیله‌ای برای تزئین و زیبایی نیست. هر رنگی مفهوم ویژه‌ای داشته و سنت خاصی را از گذشته تا حال در خود دارد. بار معنایی این رنگ‌ها را می‌توان تقریبا به‌طور یکسان و با تفاوت‌های کمی در سراسر سواحل خلیج‌فارس دید؛ مثلا برقع مشکی کامل که جنسش از پارچه مشکی است، مخصوص زن‌های ماتم‌زده است. زنانی که شوهرانشان مرده باشند تا زمانی که در لباس ماتم نشسته‌اند- یعنی چهار ماه و ده روز- از این برقع استفاده می کنند. در این ایام زن باید تماما سیاه‌پوش بوده و صورتش پوشیده از نگاه نامحرم باشد. البته بعضی از پیرزنان- به خصوص در منطقه بشاگرد- این رنگ از برقع را همیشه به چهره می‌زنند. برقع قرمز به برقع بلوچی معروف است و تا حدودی در بخش جنوب شرقی بلوچستان هم استفاده می‌شود. شکل آن مستطیل کامل است و در نمونه‌هایی از تزئینات پولک، نوار خوس و گلابتون در کنار سوزن‌دوزی که غالب سطح برقع را می‌پوشاند استفاده می‌شود. این رنگ برقع مخصوص زنان متاهل است که هم در خانه و هم در بیرون از آن استفاده می کنند. نخ کاموای قرمزی پوشش سطح آن را تشکیل می‌دهد که امروزه از چرخ در تهیه آن استفاده می‌شود. برای تزئین آن هم از نخ گلابتون زرد رنگ غالبا روی بینی برقع استفاده می کنند.

برقع زرشکی مخصوص دختران مجرد یا عقد کرده است و غالبا ساده و بدون تزئین.

در بعضی مناطق هرمزگان دختران تا قبل از ازدواج برای پوشش کامل از دید نامحرم این برقع را به صورت می‌زنند. دوخت روی آن تمام سطح برقع را می‌پوشاند اما دور چشم آن به اندازه دو تا سه سانتی‌متر بدون کاموا و به‌رنگ سیاه است. جالب است که این رنگ تنها مورد استفاده دختران نیست و برقع زرشکی زنانه هم وجود دارد. دور چشم این برقع که کمی روشن‌تر از انواع دخترانه است و فقط زنان از آن استفاده می کنند، سیاه نیست و بیشتر در ایام عزاداری محرم و صفر استفاده می‌شود. این برقع برخلاف نوع دخترانه‌اش تزئینات دارد و روی بینی‌اش را با نخ گلابتون زینت می کنند. رنگ دیگری که در برقع‌ها مفهوم ویژه‌ای دارد، نارنجی است که آن را بیشتر دختران به صورت می‌زنند، اما بانوان تازه عروس هم با تزئیناتی بیشتر تا مدت‌ها از آن استفاده می کنند. البته نوع تزئینات بیشتر آن در ایام جشن عروسی عمومیت بیشتری دارد. در این برقع، به کارگیری الیاف طلا در تزئین آن و نصب پلاک طلا برای تازه عروسان متداول است و استفاده از نخ ابریشم هم در این نوع کاربرد بسیار دارد.

درست است که انواع برقع‌ها و رنگ‌های متنوع آن در شناخت کسی که برقع به چشم زده کمک می کند اما چیزی که هر تازه‌واردی را مبهوت می کند این است که اهالی جنوب چگونه نزدیکان خود را از پشت برقع می‌شناسند. همسر حاج‌محمد جواب جالبی به این سؤال می‌دهد: «اینکه تعجب ندارد. در یک اتاق که ۵۰ زن بُرکه به صورت دارند هم می‌توانم همه خانواده و همسایه‌هایم را بشناسم. ما در شناخت چشم‌ها مهارت داریم».

ساخت خیاط

«پارچه‌های هندی را یکراست می‌دادیم دست خیاط تا برقع‌هایمان را برایمان درست کند.» حاج‌محمد دریانورد می گوید که درگهان پر از زنان خیاطی بوده که برقع می‌ساخته‌اند. سراغ این زنان خیاط را که از او می گیرم، پیرمرد می گوید: «آخرین نفرشان در درگهان، همین چند سال پیش به رحمت خدا رفت». می‌پرسم پس برقعی را که حالا زنان درگهان به صورت می‌زنند چه کسی می‌دوزد که همسر دریانورد پاسخ می‌دهد:

در استان هرمزگان، هر منطقه برقع مخصوصی دارد. این تفاوت میان جزایر با دیگر مناطق بیشتر به چشم می آید

۸ خوس‌بافان

زنان جنوبی با برقع‌های بلوچی بر صورت که در میناب رایج است، مشغول بافت نوارهای تزئینی خاصی هستند که به «خوس» معروفند؛ نوارهایی که روی برقع می‌بافند تا آن‌را تزئین کنند / عکس سمت راست: منصور وحدانی

زن قشمی هم بدون استفاده از دستگاه، در خانه خود نشسته و برقع مخصوص به منطقه خود را می‌سازد / عکس سمت چپ: عبدالحسین رضوانی

۷ نقاب و عینک

روستای سلخ برای خودش برقع خاصی دارد؛ اندازه پوشش لبش پهن‌تر و کشیدگی‌های جای چشمانش متفاوت‌تر. برقع برای زنانی که عینک به‌صورت می‌زنند هم مانعی ایجاد نمی کند / عکس: امید صالحی



برقع‌فروشان

اینجا پنجشنبه بازار میناب است؛ قدیمی‌ترین و مهم‌ترین مکان عرضه و فروش صنایع دستی در سراسر استان هرمزگان؛ جایی که می‌شود انواع برقع، نوارهای تزئینی خوس، سفال و ... را تهیه کرد. در چند سال اخیر، شهرداری میناب این فروشندگان را از مکان اصلی‌شان در مرکز شهر – که بنایی تاریخی است– خارج کرده و به حاشیه شهر برده تا محل قبلی آنها را به پاساژ تبدیل کند / عکس: عبدالحسین رضوانی



فاطمه محمد می‌گوید خانواده‌هایی که وضع مالی خوبی دارند در محل اتصال بند به برقع از حلقه طلا استفاده می‌کنند که قیمت آن را به دو میلیون تومان می‌رساند

«همین نزدیکی‌ها. روستای گیاه‌دان. یک خیاط زن آنجا هست که هنوز هم بُرکه می‌دوزند و ما هم آنجا می‌رویم». از همسر حاج‌محمد می‌خواهیم تا دیدن این خیاط را برایمان میسر کند که متاسفانه پس از تماس تلفنی متوجه می‌شویم در حال حاضر در خانه نیست. پس مجبوریم برای دیدن کارگاه تولید به لافت برویم که می‌گویند هنوز خیاطان برقع‌دوز زیادی دارد.

با یکی از وانت‌های بی‌شمار درگهان که خاص جزایر هرمزگان است به سمت لافت در ۶۰ کیلومتری درگهان می‌رویم و آنجا سراغ زنی را می‌گیریم که خیاط معروف برقع است؛ خانم فاطمه محمد. احمد پسر او، ما را به داخل منزل هدایت می‌کند. می‌گوید مادرم نزدیک ۵۰ سال است که برکه می‌دوزد. خیلی طول نمی‌کشد که او را می‌بینیم. بی‌مقدمه نحوه ساخت برقع را از او می‌پرسم و او هم با آرامش همه را توضیح می‌دهد. پارچه مخصوص (شیله)، بند برقع، چوب بمبوک، قیچی، نخ و سوزن و یک تکه صابون تمام وسایل لازم برای ساخت برقع است. فاطمه محمد می‌گوید در زمان قدیم پارچه‌ها را مستقیما از هند می‌آوردند اما الان از هند به دوبی و بعد به درگهان می‌آورند. پارچه‌هایی با رنگ سبز روشن در بسته‌بندی‌های ۳۰تایی که اندازه آن به قاعده یک دفتر ۴۰ برگ کاهی است. همه اینها را گذاشته است در یک جعبه فلزی. در جعبه را که باز می‌کند پر است از چوب و کاغذ و نخ و سوزن.

می‌گوید چون هوا خیلی گرم است و می‌داند طاقت گرما نداریم، وسایلش را آورده زیر باد کولر اما در روزهای عادی کار ساخت برقع را در هوای آزاد انجام می‌دهد؛ چون رنگ (نیله) به سرعت در فضای اتاق پخش می‌شود و تمام وسایل و لباس‌ها را به خود آغشته می‌کند. خیاط ماهر یک پارچه را از بسته ۳۰تایی بیرون می‌کشد و ابتدا با قیچی، جای چشم‌ها را در پارچه در می‌آورد. او می‌گوید بدون هیچ متر و قالبی می‌تواند ده‌ها جای چشم را روی پارچه‌های متعدد، هم‌اندازه در بیاورد. سپس دور تا دور قسمت بریده شده را برای سهولت در دوخت صابون می‌کشد. دور آن را با نخ می‌دوزد و سپس با حرکات ریتمیک دست، تمام پارچه را به حالت چین چین در می‌آورد. احمد– پسر او– از دنگ و فنگ ساخت برقع می‌نالد که مادر از زیر برقع نگاهی به او می‌اندازد و می‌گوید: «هر کاری سختی خود را دارد و باید سختی بکشی تا کارت بهترین باشد». بعد دوباره کار خود را ادامه می‌دهد. دور تا دور پارچه را دو ردیف کوک می‌زند و چوب بمبوک را که اندازه یک چوب بستنی است، در حفره‌ای که روی بینی قرار داده جای می‌دهد. گویا ستون استحکام برقع همین یک تکه چوب است. در آخر هم یک جفت بند را به دو طرف برقع متصل می‌کند برای اینکه هنگام استفاده، آن را پشت سر گره بزنند و از افتادن برقع از روی صورت جلوگیری شود.

ساخت بند برقع برای خودش کلی وقت‌گیر است. باید با وسایل خاصی به‌نام «جوغن زری» سیم‌های رنگی مخصوصی را به هم بافت. مادر احمد می‌گوید خانواده‌هایی که وضع مالی خوبی دارند در محل اتصال بند به برقع از نوعی حلقه طلا استفاده می‌کنند که به زیباتر شدن برقع کمک می‌کند و گاهی هم قیمت آن به بیش از دو میلیون تومان می‌رسد. او می‌گوید از این برقع‌ها بیشتر در اعیاد و مراسم عروسی استفاده می‌شود. پس از پایان ساخت برقع که حدود نیم ساعت طول می‌کشد، خیاط قسمتی از برقع را که روی





رنگ‌ها و چادرها
تزئینات لباس زنان جنوبی و نوع رنگ‌هایی که برای پوشش انتخاب می‌کنند، مختص همین مناطق است که برقع تنها با آنها استفاده می‌شود. تنوع رنگ را می‌توان در چادرهای بندری رنگین این چهار زن قشمی که کنار ساحل جزیره ایستاده‌اند، دید / عکس: امید صالحی

ساخت بندر
در بازارها و بازارچه‌های جنوب، زنان فروشنده‌ای را می‌توان دید که با برقع‌های خاص منطقه خودشان ماهی‌های تازه می‌فروشند. با نگاه کردن به برقع این زن، می‌توان فهمید که او از اهالی بندرعباس است، چرا که برقع مشکی بندری به صورت زده و شال مخصوص خوس‌دوزی‌شده بندر را بر شانه انداخته است / عکس: صادق میری

صورت قرار می‌گیرد، چسب نواری می‌زند تا هنگام استفاده، صورت رنگی نشود و سپس آن را به من هدیه می‌کند. گویا هنگام عید نوروز که مسافران زیادی از نقاط مختلف ایران به لافت سفر می‌کنند، استقبال زنان غریبه از برقع مخصوص زنان جزیره بسیار زیاد است و خیاط بسیار پرکار می‌شود؛ «مهمانان به برکه علاقه بیشتری دارند تا دختران خودمان». این را فاطمه محمد می‌گوید.

رسم از یاد رفته

«زمانی هر جا که می‌رفتی زن‌ها بُرکه بر صورت داشـــتند و خیلی‌ها بُرکه می‌ساختند. حالا به‌جز من و چند زن همسایه کسی برکه نمی‌دوزد. دختران جوان هم نمی‌خواهند دستانشان رنگی شود و برای همین بُرکه نمی‌سازند.» خانم فاطمه محمد این را با حسرت نمی‌گوید چون معتقد است که زمانه عوض شده و باید به خواست جوان‌ها تن داد.

واقعیت این اســـت که در بســـیاری از مناطق جنوب ایران، دیگر کارگاه‌های تولید برقع وجود ندارند اما این موضوع دلیلی برای از بین رفتن کامل آن هم نیست. هنوز هم در سواحل خلیج‌فارس و به‌خصوص در روستاها و شهرهای جزیره قشم، کارگاه‌های خانگی تولید برقع وجود دارد؛ کارگاه‌هایی کــه در آن زنان خیاط جنوبی دور هم جمع می‌شوند و با پارچه‌های رنگین، برقع می‌سازند. البته این کار نسبت به قدیم کمتر شده است. در دهه‌های گذشته در بیشتر شهرها و مناطق استان هرمزگان تولید برقع رواج فراوانی داشت ولی امروزه سلایق و نوع پوشش مردم در بیشتر مناطق این استان تغییر یافته و استفاده از این پوشش بسیار کم و محدود شده. به همین دلیل هم مراکز تولید آن کمتر شده است. زمانی درگهان مهم‌ترین مرکز تولید برقع از نوع جزایری بود؛ هر چند حالا با ورود ماشین‌های چرخ خیاطی بیشتر روستاهای قشم برقع می‌سازند اما هنوز هم هیچ کدام آنها به اندازه گذشـــته تولید ندارند. این موضوع را می‌توان از میان آمارها فهمید.

بررسی‌های انجام شده در سال ۱۳۸۸ گویای این است که که نزدیک به ۵۰۰ کارگاه کوچک و بزرگ خانگی تولید برقع در جزیره قشـــم، منطقه میناب تا جاسک وجود

زمانی درگهان مهم‌ترین مرکز تولید برقع جزایری بود؛ هر چند با ورود ماشین‌های خیاطی بیشتر روستاها برقع می‌سازند اما هنوز هم به اندازه گذشته تولید ندارند

دارد که حدود یک چهارم آنها کاملا دســـت‌دوز و بقیه به‌صورت چرخ‌دوز هســـتند. مقایسه این آمار با آمارهای گذشته نشان می‌دهد که در یکی دو دهه اخیر نزدیک به ۹۰درصد کارگاه‌های تولید برقع تعطیل شده و یا تولید محصول خود را تغییر داده‌اند. واقعیت این است که اگر به همین ترتیب پیش برویم، تا ده سال آینده از همین تعداد کارگاه‌های موجود هم خبری نخواهد بود. استفاده از برقع هرروز طرفداران کمتری پیدا می‌کند و نسل جدید با پوشـــش امروزی، خودبه‌خود به کارگیری این وسیله را بی‌اعتبار کرده است. امروزه استفاده از پوشش‌های محلی مثل برقع‌ها در حال کاهش است و بیشتر در مراسم آیینی خاص، جشن‌ها و عروسی‌ها از آن استفاده می‌شود. البته برقع تنها با لباس کامل بومی منطقه کاربرد و معنا دارد و در هرمزگان امروز درصد ناچیزی از زنان پوشـــش بومی بر چهره می‌زنند. این وســـیله که حالا بیشتر در بین زنان سالخورده روستایی در مناطقی چون میناب، جاسک، قشم و بندرعباس استفاده می‌شود در بین زنان اهل سنت طرفداران بیشـــتری دارد. امروزه استفاده از برقع در میان دختران نسل حاضر هرمزگان بیشتر جنبه تزئینی دارد اما آنچه به وضوح قابل مشاهده است کمرنگ شدن استفاده از برقع و به نوعی به تاریخ پیوستن این نمونه از پوشش زنان منطقه است که نزدیک به سه قرن متمادی در فرهنگ این منطقه حضور پررنگی داشته و می‌توان به صراحت یک دوره تاریخی را به نام آن اختصاص داد؛ دوره‌ای که پیش‌بینی می‌شود تا ۲۰ سال آینده اثری از آن باقی نماند ■



{سفره ایرانی}

این لذیذ بارکردنی

پرونده‌ای درباره آبگوشت، غذای کهن ایرانیان

عکس: محمدرضا شاهرخی نژاد

نقش بر دیوار
پیرمرد آشنای داخل قاب نقاشی که سال‌ها بر دیوار قهوه‌خانه‌ها نشسته، آبگوشتش را خورده و به رسم قدیم چپق می‌کشد. اما مرد میانسال نشسته بر تخت، تازه غذا را شروع کرده و حواسش جمع خالی کردن آبِ گوشت داخل کاسه است و تهیه ترید

از نخودآب تا آبگوشت

همه چیز درباره یک غذای ایرانی که در هر جای ایران طعم خود را دارد

عزیزه بختیارزاده / عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

بسم‌الله، آغاز خوردن بود. جوان‌ترها که یادشان نیست. آن زمان خوردن آبگوشت برای خودش آدابی داشت. سنگک تازه که در کاسه مسی خرد می‌شد، با تکه‌ای نان، دیزی داغ را می‌گرفتند و روی کاسه کج و قاشق را حایل ریختن گوشت و نخود می‌کردند. بعد با احتیاط آب آبگوشت را که بخارش به هوا بلند بود تا آخر روی نان‌ها خالی می‌کردند. گاهی چند تکه کوچک لواش هم قبل از هم زدن، اضافه می‌شد تا آبِ گوشت حسابی لعاب بیندازد. نان و آب گوشت که خوب مخلوط می‌شد، دست را طرف ترید روغنی می‌بردند و لقمه‌ای چرب گرفته و با انگشت شست، با ظرافت به دهان می‌بردند. پیاز، سبزی، ترشی و لیته هم که بیشتر مواقع همراه غذا بود. ترید که تمام می‌شد، وقت دور دوم بود؛ گوشت کوبیده. با گوشتکوب آرام، گوشت، نخود و سیب زمینی را می‌کوبیدند؛ قبلش کمی هم نمک می‌پاشیدند که نخودها بیرون نپرد. کوبیدن که تمام می‌شد، گوشت‌های چسبیده به گوشتکوب را با دهان یا نان گرفته و دیزی را با سینی، وسط جمع هل می‌دادند. با بفرما گفتن بخش دوم آماده بود.

آشپزی به معنای یک هنر ظریف و شیوه پخت‌وپزی که فرانسوی‌ها آن را هنری عالی (Haute Cuisine) می‌نامند، در بیشتر جوامع، ابتدا در دربار پادشاهان و خانه‌های اشراف پرورانده شد، سپس به میان لایه‌های پایین‌تر جامعه راه پیدا کرد. اما به نظر می‌رسد، آشپزی ایرانی در این میان یک استثناست. زیرا جدای از لطیفه‌پردازی‌هایی که درباره تفاوت میان غذای اشراف و مردم عادی وجود داشته، فرق میان آشپزخانه‌های اشرافی با مطبخ‌های مردمی، نه‌تفاوت در نوع غذا و شیوه پخت‌وپز که در کیفیت و مقدار مواد به کار رفته بود. اتفاقا آبگوشت که بنا بر ظرفش به آن دیزی هم گفته می‌شود، یکی از همان غذاهاست. اگرچه تاریخچه مستندی از آبگوشت در دست نیست، اما همین نکته که غذاهای درباری و اعیانی همواره طی مراحلی مفصل تهیه می‌شده، اما آبگوشت را به سادگی تنها باید بار گذاشت؛ می‌تواند دلیلی بر مردمی بودن آن باشد.

نخودآب؛ پدربزرگ آبگوشت

«غذای عمومی ایرانیان غذایی است از گوشت، سبزی و نخود پخته شده است که آن را قبل از پلو سر سفره می‌آورده‌اند». این جملات ژان شاردن جهانگردی فرانسوی است که اواخر دوره صفوی از ایران بازدید کرده و غذایی شبیه آبگوشت امروزی را غذای قالب ایرانیان توصیف کرده است. علاوه بر شاردن، یاکوب پولاک پزشک و جهانگردی که در دوره قاجار از ایران بازدید کرده، طعم آبگوشت ایرانی را چشیده است: «گوشت را در آب می‌پزند و نخود در آن می‌ریزند؛ به آن نخودآب یا آبگوشت می‌گویند. آن را با قسمتی از گوشت سر سفره می‌آورند».

می‌گویند علی‌اکبرخان آشپزباشی که در دوره سفرهای پولاک، از آشپزهای معروف ناصرالدین شاه بوده، ۱۴ نوع مختلف آبگوشت بار می‌گذاشت. در روزهایی هم که شاه و درباریان به ییلاق می‌رفتند، بساط آبگوشتی با گوشت گوسفندان ییلاق و سبزیجات معطر به راه می‌انداخت که محبوب سلطان بود و پای ثابت سفره ییلاقی. کم کم آوازه این آبگوشت از قصر فراتر رفت و به آبگوشت ییلاقی معروف شد.

اما قدیمی‌ترین سندی که در آن به آبگوشت اشاره شده، دیوان اطعمه است، که در قرن نهم هجری به آبگوشت اشاره‌ای می‌کند. در باب پنجم کتاب کارنامه، از رساله‌های آشپزی دوره شاه اسماعیل صفوی هم به آبگوشت پرداخته شده. این کتاب که برای یکی از اشراف آن دوره نوشته شده بود، در صفحاتی که به توصیف «نخودآب»ها می‌پردازد به آبگوشت اشاره می‌کند. حاج محمدعلی باورچی بغدادی در صفت نخودآب رقیق و غلیظ مختصری به توضیح نحوه پخت آبگوشت می‌پردازد: «بیارند گوشت بره فربه و سان سان (قطعه قطعه) کنند و آب به قدر حاجت در دیگ کنند. چون آب گرم شود، گوشت را پاک بشویند و بیندازند و کف برگیرند و نخود بَلغر کرده یا مُقَشَّر (بدون پوست) در دیگ بیندازند و پیاز قیمه و دارِچینی و زنجبیل و فلفل داخل کنند و کوفته ریزه بیندازند. در محل گوشت رسیدن، اسفناج بیندازند و سر به دم کنند و مصطکی (نوعی صمغ خوشبو) به آب سرد بکوبند و بیندازند، خوب بود».



اندرآداب ترید
برای خوش طعم کردن ترید، باید چربی داخل دیزی را با تکه‌ای سیب‌زمینی و چند قاشق آبِ گوشت کوبید و بعد تمام آب را روی آن خالی کرد و هم‌زد



مجمعه دیزی

سنگک، ترشی، سبزی، پیاز و دوغ از همراهان قدیمی آبگوشت بوده‌اند. البته چهارزانو نشستن بهتر از دوزانو معذب بودن است. مخصوصا اگر در زیر پا، فرش دستباف باشد و پشت سر ارسی رنگین

عکس: عالیه سعادت‌پور

بُزباش تا آبگوشت اسپانیایی

در ادبیات مردم، از دیزی و آبگوشت بیشتر از دیگر غذاهای ایرانی می‌توان سراغ گرفت. ضرب‌المثل‌هایی مثل: در دیزی باز است، حیای گربه کجاست: حد خود را نگه داشتن، آب دیزی را زیاد کردن: چیزی بر ماحضر افزودن. پسرخاله دسته دیزی کسی شدن: خود را به کسی چسباندن. دیزی از کار در آمدن: مجرب و ماهر بودن. دیزی پشت سر کسی شکستن: آرزوی بازنگشتن کسی را داشتن و... اینها نشانه‌هایی بر همه گیر بودن و نفوذ این غذا در میان ایرانیان است. چراکه در شرایط تاریخی که کتاب و دست نوشته به راحتی از بین می‌رفته، یکی از بهترین منابع برای پژوهش درباره زندگی روزمره مردم، همین فرهنگ ضرب‌المثل‌هاست. فرهنگی که البته به فراخور جغرافیا و محل سکونت اقوام مختلف هریک رنگ و شکلی خاص به خود می‌گرفته است.

آبگوشت به تناسب فصل و منطقه‌ای که در آن پخته می‌شود و ذوق طباخ، شکلی و طعمی متفاوت به خود می‌گیرد و این راز فراگیربودن آبگوشت آشپز ایرانی است. آنچه امروز به نام مطلق آبگوشت شناخته می‌شود، ترکیب تازه‌ای است که با ظهور گوجه فرنگی و سیب زمینی رواج یافت و کم کم شکل رسمی به خود گرفت. اما سازندگان آبگوشت با رعایت الگوی اصلی یعنی استفاده از: آب، گوشت، حبوبات و چاشنی، نمونه‌های مختلفی را خلق کرده‌اند مثل: «آبگوشت بِه» در کاشان و یزد، «آبگوشت بُز قرمه» یا «کشک» در کرمان، «آبگوشت ماهی» در سیستان، «آبگوشت لپه» در آذربایجان، «آبگوشت برنج» در گیلان و مازندران، «آبگوشت بختیاری» در چهارمحال و بختیاری و نمونه‌های دیگری که به تناسب جایی که در آن پخته می‌شود، موادی به آن اضافه یا کم می‌شده. در این میان «آبگوشت بزباش» که اتفاقا به منطقه خراسان هم نسبت داده می‌شود، برای خودش اسمی به هم زده. این طور که از نامش برمی‌آید، (باش: سر) باید در پختن آن از سرِبز استفاده شود، اما در نسخه امروزش خبری از بز نیست و تفاوت اصلی آن با آبگوشت‌های دیگر سبزی‌های معطری است که در نیمه پخت به آن اضافه می‌شود. اما آبگوشت‌های دیگر هم بوده‌اند که جدای از تفاوت‌های قومی و جغرافیایی و بنا بر موقعیت پخته می‌شد. مثل آبگوشت میوه (آبگوشت باغی) که بیشتر در فصل تابستان و در باغ‌ها پخته می‌شد و یا آبگوشت شیرین چهارمغز که با مغز بادام، پسته، فندق و گردو درست می‌شده، بیشتر مخصوص عروس و دامادها بوده که امروزه نه برای عروس و دامادها چهارمغز می‌پزند و نه اصلا آبگوشتی در عروسی‌ها می‌خورند.

اما اگر آبگوشت را همان پختن گوشت در آب و با ادویه‌های مختلف بدانیم، باید گفت که آبگوشت غذایی در انحصار ایرانیان نیست، مردم کشورهای دیگر هم غذاهایی دارند که بنابر شیوه پخت و جغرافیای محل سکونت می‌توان آن را هم آبگوشت نامید. نجف دریابندری در «کتاب مستطاب آشپزی» از سیر تا پیاز به آنها اشاره‌ای می کند: آبگوشت اسپانیایی با قلوه گوساله پخته می‌شود. در پخت آبگوشت فرانسوی قلم، دنده و گردن گوساله و یا ماهی به کار می‌رود و در آبگوشت کره‌ای گوشت سردست گوساله ریخته می‌شود. به این فهرست می‌توان آبگوشت‌های دیگری اضافه کرد که شاید با آبگوشت‌های ما تفاوت زیادی داشته باشند. این انتخاب خورنده شماست که آن را آبگوشت بدانید یا نه!

گاهی دیزی سر می‌رفت و دیزپز برای از جوش انداختن آن شیوه‌ای خاص داشت. دهانش را با آب سرد پر می کرد و درِ دیزی‌ها را برداشته و روی آنها پف می کردَ

دیزی‌خوری در حمام و نانوایی

جدای از آبگوشت‌های محلی و بین المللی، آبگوشت معمولی برای خودش تاریخچه‌ای دارد. قدیمی‌ترهای تهرانی می گویند که در سال‌های دور چندان خبری از دیزی‌پزی‌ها نبود و اگر می خواستید در بیرون از خانه آبگوشت بخورید، جایش در قهوه‌خانه‌ها بود. بهترین دیزی را هم قهوه‌خانه‌های دورتادور میدان شوش می‌فروختند و اینقدر بوی وسوسه کننده‌ای داشت که آنها که پول نداشتند، راهشان را به سمت دیگری کج می کردند. اما به گفته جعفر شهری در کتاب «تهران در قرن سیزدهم»، دیزی‌پزی‌های تهران روزهای دورتری هم داشته‌اند. به رسم دیگر خوراک پزی‌های تهران، بساط دیزی‌پزها در ورودی دکان به راه بود و دورتادور داخل دیزی‌پزی‌ها سکو بود که با حصیر و گلیم و نمد رویش را پوشانده بودند. دیزی‌های سفالی روی اجاقی که با چوب، پهن و استخوان می‌سوخت، چیده می‌شد. دیزی‌ها برای ۱۶، ۱۷ ساعت بار گذاشته می‌شد؛ یعنی اگر غذا برای ظهر بود، از غروب روز قبل و اگر برای شام بود از سرِصبح بارش می گذاشتند. علاوه بر این دیزی‌پزی‌ها، قابلمه‌پزی‌هایی هم بودند که ظرف پختشان از مس بود و با آنکه روی آبگوشتشان روغن کمتری می‌ایستاد، قیمت غذایشان گران‌تر بود. قابلمه‌پزها معمولا از دیزی‌پزها تمیزتر و مشتری‌هایشان هم علاقه‌مندان آبگوشت کم چرب بودند. جای دیگری که می‌شد، سراغ دیزی و آبگوشت را گرفت، حمام‌های عمومی بود! آنها هم دستی در دیزی داشتند که حمامی و مشتری سرظهر بی‌غذا نمانند. دیزی را معمولا بر سر تون حمام (کوره دیگ حمام) بار می گذاشتند و سرظهر در رختکن حمام، لنگ و سفره‌ای پهن می کردند و همه دورتادور آن با دست مشغول خوردن می‌شدند. لطف دیزی‌های حمامی آن بود که کسانی که بر سر یک ظرف می‌نشستند، دست‌های تمیزی داشتند. در نانوایی‌های سنگکی هم همین رسم دیزی بار گذاشتن به راه بود. بعضی کاسب‌ها هم دیزی خود را سر راه رفتن به دکان به دست شاطر می‌دادند، تا کنار تنور بگذارد. زنان خانه‌داری هم بودند که دیزی آماده را به سنگکی می‌دادند تا کنار آتشدان بگذارد و سر ظهر آن را پس می گرفتند. می گویند بعضی سنگکی‌ها دیزی خالی‌شان را از گوشت و چیزهای درون دیزی بقیه پر می‌کردند و دست آخر فقط روغن دیزی از خودشان بود. به اینها دیزی مزدی می گفتند. چون نانوا یا حمامی دیزی‌ها را در عوض گرفتن پول در کنار آتشدان می گذاشت. علاوه بر دیزی‌های خانگی که روی اجاق پخته می‌شد، بعضی زن‌ها زمستان زحمت آمدن تا نانوایی را نداشتند و دیزی را زیر کرسی و داخل منقل می گذاشتند تا سر ظهر آماده باشد.

معطل یک آبگوشت خور

قهوه خانه‌ها از قدیم مامن آبگوشتی‌ها بود که هنوز هم می‌توان در قهوه‌خانه‌های جنوب شهر یا بین راه، دیزی پیدا کرد. رسم قهوه‌چی‌ها برای فروش دیزی کمی متفاوت بود. قهوه‌چی برای آنکه هم در گوشت و هم در سوخت، صرفه‌جویی کرده باشد، فقط دیزی چهارنفره بار می کرد. معمولا به ندرت چهارنفر با هم آن هم، سرظهر به قهوه‌خانه می آمدند و به همین خاطر و به رسم تاکسی‌های خطی امروز همه باید منتظر می‌شدند که مشتری آخر هم برسد. جعفر شهری می‌نویسد: اگر آبگوشت خورها خیلی معطل می‌ماندند، شاگرد قهوه‌چی بیرون می‌رفت و داد می‌زد: «ای یه پا ناهارخور، یه پا ناهارخور» به این معنی که آبگوشت حاضر و معطل یک نفر است! قیمت این دیزی‌ها برای هر نفر به ۲۰۰ تا ۲۵۰ دینار یا ۵ شاهی می‌رسید. اما دیزی‌پزی‌هایی هم برای طبقات کم درآمد بود که به آن دیزی صنّاری (صد دیناری) می گفتند. از اسمش معلوم بود که دیزی‌اش چنگی به دل نمی‌زد. گوشتش پیه، دنبه، دل و روده گاو و نخود و لوبیایش ریز و نامرغوب بود و تنها شباهتش به دیزی‌های معمول همان یک بند انگشت روغنی بود که روی آبگوشت می‌ایستاد.

«پُف نَم» دیزی‌پزها

آبگوشت و دیزی در هر جایی و توسط هر کسی که پخته می‌شد، چربی و روغن از واجباتش بود و بیشتر طرفدار داشت. به همین خاطر بر خلاف امروز، مشتری‌های گوشت آبگوشتی در قصابی بیشتر از هرچیزی بر سر دنبه چانه می‌زدند. دکانی در شهر معروف می‌شد که دنبه و چربی‌اش بیشتر باشد. دیزی‌پزها هم فوت و فن‌هایی مخصوص داشتند که امروز دیگر از مد افتاده. یکنواخت کردن حرارت اجاق دیزی‌پزی کار راحتی نبود، گاهی دیزی سر می‌رفت و دیزی‌پز یا قهوه‌چی برای از جوش انداختن آن شیوه‌ای منحصر به فرد داشت؛ دهانش را با آب سرد پر می کرد و درِ تمامی دیزی‌ها را برداشته و روی آنها پف می کرد و دیزی‌ها از جوش می‌افتاد. البته این پف پنهانی و دور از چشم نبود، حتی آن را در برابر مشتری انجام می‌دادند که دیگران هم ببینند، آنها چه هنری دارند و با یک پفِ کشدار می‌توانند چندین دیزی را از جوش بیندازند! دیزی‌پزها هم مثل غذاپزی‌های دیگر غذا بیرون هم می‌فرستادند، اما مشتری‌ها برای دیزی و قابلمه‌هایی که بیرون می‌بردند، به اندازه قیمت دیزی و سینی، می‌بایست پول گرو می گذاشتند، اما برای کسبه همسایه و آشنایان کمتر پای پول وسط می‌آمد و به جای آن ابزار کار یا چیزی را گرو می گذاشتند؛ مثلا اگر غذا برای خیاط برده می‌شد، قیچی و اگر برای نجار برده می‌شد تیشه یا اره گرو بر می گشت رسمی که مدت‌ها میان دیزی‌پزی‌های بازار رایج بود.

دیزی، دیروز، امروز

بهترین دیزی‌پزی‌ها در بازار دکان داشتند. یکی از دیزی‌پزان معروف بازار، علینقی بود که در چهارسوی کوچک بازار بساط دیزی‌اش به راه بود. آن چیزی که دکان علینقی خان دیزی‌پز را شلوغ می کرد، علاوه بر طعم غذا و تمیزی دکان، داشتن دیزی‌هایی با طعم‌های مختلف و متناسب با هرفصل بود؛ ضمن آنکه محل نشستن خوب و مناسبی داشت. در روزهای تعطیل صف بلندی در چهارسو کوچک درست می‌شد. البته صف طولانی تنها مخصوص دکان علینقی خان نبوده و نیست. امروزه هم که دیزی‌پزی‌های پایتخت زیاد شده و آبگوشت از انحصار قهوه‌خانه‌ها بیرون آمده و دیزی به خوراکی شیک تبدیل شده، بعضی دیزی‌پزها سرشان همان طور شلوغ است■



چای قندپهلو

ایرانیان یک قرنی است که عادت دارند بعد از خوردن آبگوشت چای تازه دم قندپهلو بنوشند. در قهوه‌خانه‌ها و دیزی‌پزی‌های قدیم، سرکارگرمعمولا چای را بدون سینی و روی دست می‌آورد. مثل این قهوه‌چی که می تواند با یک دست سه استکان لبریز بیاورد و یک قطره هم داخل نعلبکی نریزد



۸ درِ باز دیزی
دلدادگان آبگوشت بی‌گمان با دیدن این عکس به هوس می‌افتند. دیزی‌های داغ سنگی، لبریز از آبگوشت با نیم‌بند چربی روی آتش می‌جوشند. از قدیم این دیزی‌های سنگی را از سنگ معدن کوه‌سنگی طوس می‌تراشیده‌اند

آنچه از آبگوشت نمی‌دانید

نگاهی نو به آبگوشت و پیچیدگی‌های فرهنگ ایرانی آن

علی شهیدی

همه دایره‌المعارف‌هایی که درباره ایران تالیف شده‌اند، مدخل «آبگوشت» دارند. شاید باور نکنید اما آبگوشت در کنار همه نام‌ها و نامداران فرهنگ ایرانی، در دایره‌المعارف‌های تخصصی بدل به مدخلی مفصل شده اما در منوی هیچ یک از رستوران‌های تهران آبگوشت نیست! برای خوردن آبگوشت باید به خانه، چایخانه، قهوه‌خانه یا دیزی‌سرایی رفت. آن هم فقط سر ظهر، نه قبل و نه بعد از آن. از قدیم دکان‌هایی هستند که به طور تخصصی هر کدام یک خوراک بیشتر نمی‌پزند؛ حلیمی، کبابی، چلویی، جگرکی، کله‌پزی و بریانی. اما باز هیچ یک از این خوراک‌های اصیل و محبوب ایرانی، جز چلوکباب‌ها، در منوی رستوران‌های ایران جایی ندارند! و به همین خاطر است که در کتابچه‌های راهنمای ایرانگردی برای خارجیان هم فقط فرق پلو و چلو و شرح انواع کباب‌ها آمده است. هر جای دیگر جهان که بود، این تنوع خوراکی را جاذبه‌ای سیاحتی می‌کردند و دست‌کم در منوهای وطنی جایی به آن می‌دادند.

آبگوشت به هزار و یک دلیل از خوراک‌های کهن ایرانیان است. یکی از این دلایل، شیوه کوچی و عشایری زندگی نیاکان ایران، برپایه فرهنگ دامپروری است. ایرانیان حتی هنگامی که شهرهای کهنی همچون همدان و شوش و پارسه را ساخته بودند، به معنی واقعی یکجانشین نشده بودند و باز شاهان و درباریان، همانند مردمان در راه این شهرها ییلاق و قشلاق می‌کردند. این جابه‌جایی فصلی، حتی تا چند دهه پیش، میان قشلاق تهران و ییلاق شمیران هم، برای بعضی خانواده‌های متمول، متداول بود. پس گمان نکنید که زندگی کوچی با پایتخت ۲۰۰ساله اخیر ایران نسبتی ندارد.

آبگوشت، محصول زندگی یکجانشینی است و کباب، خوراک زندگی کوچ‌نشینی و کوچندگان تنها هنگامی که به مقصد نهایی

می‌رسیدند، فرصت و شرایط بارگذاشتن آبگوشت را می‌یافتند. اگر به مستندهای این نیم قرن که از زندگی عشایر ایران ساخته شده، نگاهی بیندازید، گله‌های چندهزار سَری را می‌بینید که هر یک از بزها، گوسفندان، گاوان و اسبان برای صاحبانشان مهم و محترم‌اند و جان دامداران به جان دام بسته است و بسیار کم پیش می‌آید که دام را سرببرند و جز از شیر و فرآورده‌های شیری آنها، تغذیه نمی‌کرده‌اند. اما در راه ناهموار و پرخطر کوچ هر روزه چند سَر از این دام‌های سلامت و پروار، ناکار و تلف می‌شده‌اند و عشایر پیش از آنکه دام، جان بدهد، آنها را سر می‌بریدند و کباب شام را به راه می‌کردند. کوچ، زمانبندی داشت و می‌بایست که به موقع به مقصد می‌رسیدند وگرنه هزار و یک ضرر و خطر طبیعی، در راه بود. پس فرصت بارگذاشتن آبگوشت تا رسیدن به مقصد، در سفر دست نمی‌داد. آبگوشت ظهر فردا را، از شب قبل باید بارگذاشت و پیشتر مقدمات و مخلفات آن را مهیاکرد که این همه، جز در یکجانشینی ممکن نبوده و نیست.

دیگر اینکه بساط کباب را به سادگی با سیخی چوبی نیز در بیابان می‌توان به راه کرد اما آبگوشت جز در ظرف پخته نمی‌شود. ساکنان فلات ایران هزاران سال پیش، نخستین ابزار و ظرف‌ها را از چوب و سنگ ساختند. اما ظرف چوبی روی آتش کارکردی نداشت و تنها ظرف‌های سنگی به کار می‌آمدند. پس از آن بود که توانایی ساخت سفال حاصل شد و انواع و اقسام ظرف‌ها شکل گرفت. هزاره‌ها ظرف‌های سفالین به کار می‌رفتند، تا انسان ایرانی به راز سنگ‌های معدنی و آب‌کردن و ریخته‌گری فلزات پی برد و از آن ابزار و ظرف ساخت و ظروف فلزی را به میان آورد. جالب است که آبگوشت، هنوز که هنوز است در سه ظرف سنگی، سفالی و فلزی، طبخ و میل می‌شود. انواع دیزی سنگی و سفالی و رویی (رویی به معنای رویین یعنی ساخته شده از فلز روی که به زبان عامیانه به آن روحی هم می‌گویند) هنوز به شیوه هزاره‌های دور، در ایران ساخته و به کاربرده می‌شود و این سه نوع دیزی، یادگاری است از سه عصر سنگ و سفال و فلز در باستان‌شناسی.

در قدیم پلو یا چلو را در مجمعه‌های بزرگی می‌کشیدند، که به آنها «قاپ» یا «قاب» می‌گفتند و چند نفر با دست از یک قاپ مشترک، غذا می‌خوردند. ممکن بود که چند آدم بزرگ و پرخور با پیری یا کودکی نحیف و کم‌غذا در قاپی همسفره و هم‌غذا شوند. این بود که تقسیم غذا عادلانه نبود و یکی به اصطلاح، قاپ دیگری را می‌دزدید و غذای بیشتری می‌خورد. این بود که ایده «قاپ شخصی» به میان آمد که برای هر کس قاپ کوچکی غذا بکشند و آن را در پیش وی بگذارند. این بود که این «پیش‌قاپ» را «بُشقاب» نامیدند. یک قاپ بزرگ پر از غذا سر سفره می‌آمد و چند قاپ کوچک خالی (بُش به ترکی: خالی) گِرد آن می‌چیدند و برای هر بشقاب، جدا غذا می‌کشیدند.

اما آبگوشت چه برای یک تن پخته شود، چه هزار تن، محتوای هر دیزی جدا، درون خود آن می‌پزد و گوشت و نخود و آب، برای هر دیزی به پیمانه برابر ریخته می‌شود و تبعیضی در میان نیست. مانند پلو همه را در یک دیگ نمی‌پزند و پس از پخت، غذا را نمی‌کشند، بلکه اول سهم خام هر دیزی کشیده می‌شود و پس از تقسیم، پخت آغاز می‌گردد.

اما پختن و خوردن آبگوشت کار ساده‌ای نیست. شاید همگان به پختن آن کاری نداشته باشند اما همه از خوردن آن لذت می‌برند. اما اگر یک خارجی از راه برسد و یک دیزی سنگی داغ با سنگک و ریحان جلویش بگذارید، شاید لذتی از لذیذی آن نبرد. چراکه خوردن آبگوشت آموزش می‌خواهد. با قاشق از دهانه تنگ دیزی چیز زیادی بیرون نمی‌آید، مگر اینکه دیزی را کج کنید و برای کج کردن هم، دست خواهدسوخت، مگر آنکه با تکه نانی گوشه ظرف را بگیرید و در این کار حتی دستمال کاغذی هم، کمک تکه نان را نخواهد کرد. البته بعضی از دیزی‌های سفالی دو دسته کوچک در دو طرف دارند که در این موقع به دستگیری خورنده می‌آیند.

آبگوشت دو بخش دارد، بخش «تَر» که به آن «ترید» می‌گوییم و بخش «خشک» که «کوبیده» می‌خوانیم. همان آب و گوشت که روی هم آبگوشت را پدید آورده‌اند. تقریبا با هم پخته می‌شوند اما جدا خورده می‌شوند. اما عمل‌آوردن این دو بخش به عهده آشپز نیست و شاید تنها خوراکی باشد که خورنده نیز در کار طبخ شریک است. اگر این دو بخش را جدا نکنید، تبدیل به سوپی نه چندان دلچسب خواهد شد و اگر هر یک از این دو بخش را خوب به عمل نیاورید، یعنی مثلا کوبیده را آب‌دار بردارید، لطفی نخواهد داشت. خلاصه آنکه آبگوشت‌خوردن کار هر کسی نیست و اگر برای نخستین بار کسی سر سفره آبگوشت بنشیند، بی‌راهنما به راحتی از ماجرا سر در نخواهدآورد.

گوجه‌فرنگی و سیب‌زمینی دو جزء لاینفک آبگوشت‌های امروزی‌اند، اما شاید ندانید که این دو محصول فرنگی تا صدسال پیش از این، در ایران ناشناخته بوده‌اند

گوجه‌فرنگی و سیب‌زمینی دو جزء لاینفک آبگوشت‌های امروزی‌اند و برای ایرانیان شاید تصور آبگوشت بی‌سیب‌زمینی و گوجه‌فرنگی ممکن نباشد. اما شاید ندانید که این دو محصول فرنگی تا صد سال پیش از این، در ایران ناشناخته بوده‌اند. اما آبگوشت پیش از واردات این دو نیز، با گوشت و آب و نخود، آبگوشت بوده. ایرانی همان‌طوری این دو محصول فرنگی را در دیزی کرد و به آن دو رنگ ایرانی بخشید که جانشینان یونانی اسکندر و مغولان وارث چنگیز را به ایرانیانی اصیل و ایراندوست تبدیل کرد.

با وجود این همه کتاب آشپزی و مردم‌شناسی تا به امروز به آبگوشت این‌گونه نگاه نکرده بودیم. چراکه ما گاهی از کنار میراثمان سهل‌انگارانه به سادگی گذشته‌ایم و ظرائف و لطایف فرهنگی نهفته در آنها را ندیده‌ایم. آبگوشت، عصاره فرهنگ ایرانی است و هزاره‌ها تاریخ و نکته در آن خفته است و همه قوت آن به ارزش غذایی‌اش نیست و اگر دقیق به آن بنگریم جان فرهنگ نیاکانمان را در پیاله‌ای از آن خواهیم دید. پس لقمه‌ای از آن را هم نباید هدر داد ■





چند هزاره در یک ظرف
افزون بر دیزی سنگی، دیزی‌های سفالی و رویی نیز هنوز همزمان رایج‌اند. ما ایرانیان هنوز که هنوز است میراث سه عصر سنگ و سفال و آهن را هر روزه به کار می‌بریم و انگار نه انگار که در عصر تفلون و پُلیمر و مایکروفر زندگی می‌کنیم



آبگوشت نامه

دستور طبخ آبگوشت های اصیل دوران قاجار

آن زمان ها که هنوز از «هنر آشپزی» رزا منتظمی و «کتاب مستطاب آشپزی، سیر تا پیاز» نجف دریابندری و کتاب های جوروواجور آشپزی خبری نبود، نتیجه فتحعلی شاه قاجار در ولایت آذربایجان، شهر به شهر می گشت و دستور پخت خوراک اعیان و رعیت را یادداشت می کرد. «خوراک نامه» نادر میرزا اگرچه نخستین کتاب آشپزی به زبان فارسی نیست، اما یکی از کامل ترین و اولین هاست. یکی از جالب ترین نکات درباره کتاب نادر میرزا فهرست مفصلی است که او از آبگوشت جمع آوری کرده و در کتابش آورده است. این فهرست آنقدر کامل است که می توان عنوان این بخش را «آبگوشت نامه» هم گذاشت! اعتمادالسلطنه می نویسد: «نادر میرزا ابن بدیع الزمان فاضل کاملی بود. شاهد واحد این دعوی کتابی است که در انواع اطعمه والوان اغذیه ایرانی و کیفیت طبخ و ترکیب و ترتیب هر یک از آش ها و خورش ها و هر گونه پختنی های مردم این مملکت به فارسی خالص برنگاشته. خدایش از طعام های بهشت بخوراناد که به کاری بکر برخورده است.»

نادر میرزا قاجار

اکنون سخن از آبگوشت بیاید که نان خورش بزرگ ایرانیان است و این خورش که بانیروترین خوردنی است، تازی و پارسی همیشه به کار بردندی، چه پختن این بس آسان و زودتر به دست آید. خوراک پهلو و روستایی همه ایران‌زمین اگر گوشت بیابند همین است و بس. مگر آنکه به هر جای گونه‌ای پزند و در آن افزارها به کار برند. یک‌یک برشماریم تا دانسته آید. بانو گفت: «آبگوشت بهترین خورش‌هاست و به جهان کس نیست که آن نپسندد و آن به گونه‌ها پزند، مگر آنکه بیشتر ساده بود.» من گویم: «در بروجرد آبگوشت را نخودآب گویند و به برخی شهرها، یخنی نامند. نخودآب بروجرد به همه ایران‌زمین نامدار است و به شهرهای دیگر چون آنجا نتوانند پخت و خوراک همه مردم شهر و روستا همان نخودآب است که بهترین خورش های جهان است. هر که خورده باشد داند که من راست گفته‌ام و به خوانی که آن آبگوشت بود کسی را به خورش‌های دیگر آرزو نیاید و این مزه و خوردنی در گوشت آنجا خدای آفریده که در گوشت گوسپندان دیگر جای نیست و گرنه این خورش الوکردی در تبریز پزد گویی هرگز به نخودآب الوکرد مانندە نیست.

آبگوشت ساده: بهترین آبگوشت‌ها به نیرو و مزه آن است که از گوشت گوسپند نر یک‌ساله فربه پزند. از گوشت پارچه‌ها کنند و چند دانه پیاز پوست گرفته با نخود. به اندازه نخست آب را به جوش آورده و در دیگ مسین یا کوزه سفالین ساده یا شیشه مالیده که به همه ایران به دست آید. پس گوشت و همه افزار بر آن ریزند و برافروزند و سخت بجوشانند تا کف گوشت به روی آید. با کفگیر برگیرند تا دیگر کف نیارد. پس آتش آن نرم کنند و سر آن سخت بربندند و هُشیوار (خردمندانه) بوند که آب آن به اندازه ماند. اگر آب کم گردد و گوشت پخته نگردد، آب جوشان به اندازه ریزند. تبریزیان دوگونه پزند؛ یکی چونان که یاد کردم، مگر آنکه به جای نخود، نیمه نخود (لپه) ریزند و این نیکوتر است. گونه دیگر که گوشت را نخست به دیگ یا کوزه ریزند بی آب و به آتش نهند با کفگیر بر یک دیگر افکنند تا به چربی خود اندکی تافته گردد، آن گاه آب و پیاز و نیمه نخود یا نخود ریزند و به جاهای دیگر به جای نخود ژاژومک (لوبیا) افکنند، آن نیز مزیدن دیگر دارد. فرخنده همال گفت: «این روش پختن آبگوشت ساده است که همه پزند، مگر آنکه هر که را خواهش باشد بر آن ترشی‌ها زند چنانکه در بهاران آلوچه تازه با اندکی نعنع ریزند و به تابستان غوره افکنند و به زمستان آلوچه خشک، بس نیکوست».

۸ عائله آبگوشت‌خور
عکاس، سه کودک دوره قاجار را جلوی ایوان نشانده و یک کاسه دیزی جلویشان گذاشته و خواسته که به دوربین نگاه کنند. این عکس که عکاسش دقیقا مشخص نیست از مجموعه عکس‌های تهران قدیم آقای تهامی است

آبگوشت بهی (=بِه) و آبگوشت سیب: بهترین این گونه آن است. به فصل خزان که آبی رسیده باشـــد ترش آن را پنج شش پاره کنند با پوست که بوی خوش آن در پوست است. از تخم، پاک کرده در آبگوشت افکنند. بس نیکو و بامزه است. برخی سیب‌ترش ریزند. آن نیز نیکوست نه بدان پایه که آبی (به) را بود.

آبگوشت آلوچه و زردآلو: برخی در زمستان آلوچه خشک و زردآلوی خشک افکنند، آن نیز نیکوست. همه این گونه‌ها بسته به آرزوی خورنده است، چنانکه الوکردی‌ها ترشی انار نیز زنند. اگر نیکو بنگریم آن را نتوان آبگوشت گفت. گونه‌ای از یخنی و خورش‌های روغنی است؛ از ایراکه این گونه را باید با روغن تابیدن. پس پختن آبگوشت آن را گوییم که روغن دیگر نخواهد.

آبگوشت بره: کدبانو گفت: «این دو گونه است. یکی آنکه بزرگان و نازک‌مزاجان و پیران با آب و جاه را شاید و جوانان بانیرو و خورندگان بی‌ترس و بیم را پسنده نباشد. از ایراکه چون پختن آن گویم، دانی که این خورش پهلوانان نیست و این خوردنی آن گاه سزاست که چکامه گویی گفته: طرف چمن چو روضه خلداست و بید و سرو / حورا مثال صف زده بر طرف جویبار / ... . و آن، چنان پزند که بره شیرمست که دهان به سبزه نیالوده به دست آرند و پوست برگیرند و همگی آن با سر و گردن با نخود یا نیمه آن به اندازه بر آن ریزند و به دیگ نهند و آب نیک بر آن ریزند و نرم نرم پزند. چون نیم‌پخت گردد، چند دانه پیاز بر آن افکنند که تا پختن گوشت، پیاز نیز پزد. چون نیک پخته گردد، بر زیغالی (پیاله) بزرگ کشند و به خوان نهند و با نان برشته اسپید خورند. کدبانو گفت: «این آبگوشت را چنان باید پخت که آب آن کم‌تر باشد و نمک پس از پختن باید افکند که رنگ آن تباه نگردد. پلپل و دارو به خواهش خورنده است. اگر ترش خواهند جز آب‌لیموی، ترشی دیگر سزاوار نیست».

تنک آب: بانو گفت: «این نیز از بره شیرمست باید و آن، چنان باشد که گوشت را پاره‌ها کرده با روغن پاک که سخت تافته باشند اندکی بتابند و آب ریزند و پیاز و نیمه‌نخود، دارو و نمک و پلپل به اندازه ریزند، با نان، بس خوش‌مزه و نیک است».

غورابه: کدبانو گفت: «این خوردنی بس نیکوست. و خوب پختن آن دشوار است و هنگام خوردن، تابستان است که غوره تازه به دست آید و آن، چنان باشد که گوشت پاکیزه بره چنان که در آبگوشت ساده یاد کردیم با افزار نیکو پزند و نعناع تازه و غوره به اندازه ریزند. چون نیک پخته شـــود، نعناع داغ کنند و برگیرند و برخی برگ چغندر و اندکی از چغندر در آن ریزند، آن نیز نیکوست.

آبگوشت بادنگان (بادنجان): فرخ همال گفت: این آبگوشت به تنور توان پخت که بادنگان به بازار آرد و آن، چنان باشد که آبگوشت به دستور پزند، بادنگان به روغن سرخ کرده در آن اندازند، بس نیک گردد و آرانیان همان بادنگان سرخ نساخته افکنند، زبون است.

آبگوشت کشک: خاتون سرای گفت: این خورش به زمستان بس نیکوست، ... و آن، چنان باشد که گوشت فربه با نیمه نخود (لپه) و همه افزار آبگوشت پزند و به گاه خوردن، کشک ساییده بر آن ریزند و گرم سازند چنان که کشـــک بریده و تباه نگردد. خورشی خوش خوراک و نیکوست و این گونه را کشکینه گویند به پهلوی زفان. اگر ماست به جای کشک به کار برند ماستینه نامند، آن نیز نیک است.

گوشتابه: که از پرده‌ها و لشقه (لشکه: پاره)های گوشت توان کرد. من گویم: به تبریز پزشکی مسیح دم بود.... روزی به پزشکخانه او بودم. هنگام ناهار شکستن آمد. برخاستم. فرمود: نان آرند. بنشستم. خوانی پاکیزه و سره بنهادند. همه چیز بدان خوان بود، شامی بروجردی که یاد کرده‌ام. زیغالی آبگوشت بس بامزه. گفت: این آبگوشت از پرده‌ها و آن چیزها که کوفته نگردد و شامی را نشاید پخته‌اند. بس نیرومند است. مزیدنی خوش داشت. گفتم: این چه گونه و از چه پزند؟ گفت: چون گوشت شامی را خرد کوبیم، هر چه از پرده و پی کوفته نگردد، آبگوشت پزیم. من به بانو گفتم، پخت و نیکو بود. آن بزرگ‌مرد نام این خورش را گوشتابه فرمود.

آبگوشت مرغ خانگی و دیگر پرندگان: گفت: «تا بگفتیم از سمرقند چو قند» بهترین خورش‌هاست و خوردنی بس نیکو و گوارا و هیچ‌جا این خورش نپزند مگر به خان مـــا؛ از ایراکه این خوردنی ویژه خان‌مان ماست به ویژه آنکه از کبک سازند و نیکوتر آن است که از فره کبک و جوجه پزند و این بدان روزگار سره است که: ...فصل بهار گشت مگر نقشبند چین / باد صبا فشاند مگر نافه تتار / زلف بنفشه باد فشاند رواست صبح / از آب آبگوشت شکوفه به گوشوار. پختن آن، چنان است که مرغ یا کبک یا فره و جوجه نمکسود را در روغنی که پیاز در آن سرخ کرده باشند افکنند تا اندکی سرخ گردد، پس آب ریزند چون به جوش آید، نیمه نخود (لپه) و چند دانه پیاز پوست گرفته در آن افکنند چون نزدیک به پختن گردد، لیموی عمانی خشک چند دانه افکنند و آب لیمو چاشنی دهند و داروی خوشبوی پراکنند. همچنین از همه پرندگان این خورش توان کرد، مگر آنکه این دو مرغ بهتر است، پس وُشم (بلدرچین) و یَلوه (قرقاول) ■

نخودآب بهترین خورش های جهان است. هر که خورده باشد داند که من راست گفته‌ام. به خوانی که آن آبگوشت بود کسی را به خورش‌های دیگر آرزو نیاید



شازده مطبخی
نادر میرزا ملقب به صاحب اختیار، کتاب خوراک‌های ایرانی را در فاصله سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۰۱ هجری نوشته. پژوهش این کتاب را احمد مجاهد انجام داده و دانشگاه تهران آن را منتشر کرده است

پرواز پایتخت از روی اولین فرودگاه ایران

دیروز، امروز و فردای پادگان قلعه‌مرغی تهران، نخستین فرودگاه کشور

معصومه ابوالحسنی

تهران، ۱۵سال بعد؛ چند روزی از افتتاح اولین مرکز تجارت جهانی تهران، در جنوبی‌ترین نقطه این شهر می‌گذرد. برج‌های عظیم تجاری که حالا جای ساختمان‌های نظامی پادگان قلعه‌مرغی را گرفته‌اند، حتی از مرکز شهر هم دیده می‌شوند. اینجا که روزی منطقه ممنوعه بوده و به جز نظامیان کسی اجازه عبور از دیوارهای بلند پادگان را نداشت، حالا به محل رفت‌وآمد بزرگ‌ترین تاجران تبدیل شده. تهران ۱۴۰۴؛ با محوطه ۳۰۰هکتاری فرهنگی- تجاری، شهری با تمام معیارهای استاندارد شهرسازی دنیا؛ شهری که نه تنها در بافت شهری حل نشده بلکه مشکل بافت‌های فرسوده جنوب شهر را هم حل کرده است. از پادگان پیر قلعه‌مرغی که چون خال بزرگی روی شهر تهران نشسته بود، تنها آشیانه‌ای تاریخی به جای مانده و به جای آن برج‌های تجاری بزرگ ساخته شده‌اند.



پشت صحنه «سریال در چشم باد»
عکس: کورش پیرو

از پادگان تا پردیس

گزارشی از طرح ساخت پیشرفته‌ترین شهرک تفریحی ـ تجاری تهران در زمین‌های بایر پادگان قلعه‌مرغی

دو دهه قبل از این بود که اولین نقشه‌ها برای بیرون کردن پادگان قلعه‌مرغی از شهر تهران، کشیده شد. زمانی که مدیران شهری احساس کردند جای پادگان در وسط بافت شهری نیست؛ تصمیم گرفتند با ارائه طرح‌های مختلف کاربری‌اش را تغییر بدهند. البته سایت قلعه‌مرغی از ابتدا یک بار اضافی بر دوش شهر تهران نبود. ۸۸ سال پیش، این محوطه برای احداث اولین فرودگاه رسمی کشور در نظر گرفته شد و بنا به یک ضرورت به وجود آمد. دو فروند هواپیمای انگلیسی قرار بود تا از بغداد وارد تهران شوند اما هیچ مکانی برای فرود آنها وجود نداشت. برای همین هم تصمیم گرفته شد اولین فرودگاه کشور در پایتخت احداث شود. این محل با گذشت زمان به یک پادگان نظامی تبدیل شد و ۳۰۰هکتار از زمین‌های حاشیه تهران را از آن خودش کرد. اما طی سال‌های متمادی، شهر، بزرگ و بزرگ‌تر شد و حاشیه تهران، به قسمتی از شهر تبدیل شد. با این حال قلعه‌مرغی در جای خود استوار ایستاد. حصار پادگان اجازه نفوذ بافت شهری را به این محوطه نداد و خانه‌های مسکونی پشت دیوارهای پادگان ماندند. تا جایی که پادگان قلعه‌مرغی جزئی از منطقه ۱۹ شهرداری تهران شد.

مشکلی به نام قلعه‌مرغی!

طرح‌های مختلف یکی بعد از دیگری از راه رسیدند؛ طرح‌هایی که می‌خواستند معضل پادگان قلعه‌مرغی را حل کنند. قلعه‌مرغی در واقع خالی بود که باید از روی پوست شهر برداشته می‌شد. این پادگان در میان خانه‌های فرسوده جنوب شهر، محیط نامناسبی را ایجاد کرده و حق توسعه فرهنگی و شهری را از ساکنین جنوب شهر گرفته بود. فضایی که پادگان قلعه‌مرغی برای ساکنین منطقه ۱۹درست می‌کرد فضای جالبی نبود و هیچ تناسبی با محیط آرام شهری نداشت. بنابراین اولین مصوبه هیات وزیران در سال ۱۳۶۷ برای تبدیل محدوده پادگان قلعه‌مرغی به فضای سبز، اماکن ورزشی و پارک ارائه شد؛ مصوبه‌ای که هرگز به مرحله اجرا نرسید. این مصوبات یکی پس از دیگری تا سال ۱۳۸۵ مرتبا تغییر کرد. تا جایی که کمیسیون ماده پنج شورای عالی شهرسازی و معماری در دی‌ماه این سال تصویب کرد کل محدوده پادگان قلعه‌مرغی به پهنه ویژه حفاظت و پاسخگویی به نیاز مدیریت بحران اختصاص یابد. اما از آنجایی که این نقشه‌ها درست مثل نقشه احداث پادگان، بنا به ضرورت طراحی می‌شد؛ هرگز به مرحله اجرا نرسید و پادگان قلعه‌مرغی، هویتش را حفظ کرد. این پادگان زمانی یک امتیاز ویژه برای شهر تهران محسوب می‌شد، چون مردم برای دیدن پرواز هواپیماها از راه‌های دور و نزدیک خودشان را به اطراف این فرودگاه می‌رساندند. اما با گذشت سال‌ها قلعه مرغی ـ فرودگاه پیر و پادگان قدیمی ـ به مشکلی برای شهر تهران تبدیل شد. البته این معضل قرار است با اجرای طرح‌های جدید مدیریت شهری و خرید زمین‌های پادگان دوباره به مزیتی دیگر اما این بار جهانی برای شهر تهران تبدیل شود.

هویت امروزی جنوب شهر

مکان‌های قدیمی همیشه بهره‌وری خود را با گذشت زمان از دست نمی‌دهند. قلب اقتصاد کشور هنوز زیر لایه‌های سنتی بازار تهران می‌تپد، جایی در جنوب پایتخت که تصویر تهران قدیم را زنده می‌کند. بازار تهران با اینکه وزنه مهمی برای زنده نگه داشتن جنوب شهر به حساب می‌آید اما نمی‌تواند فاصله اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین شمال و جنوب را پر کند. هر روز شهروندان زیادی از شمال، شرق و غرب تهران به سمت بازار روانه می‌شوند تا مایحتاج خود را با قیمتی ارزان‌تر و البته تنوعی بیشتر تهیه کنند. با این حال جنوب شهر تهران به وزنه بزرگ‌تری نیاز دارد تا شیب شهر را همان‌طور که واقعا هست به سمت جنوب ببرد. اگر تمرکز مراکز مدرن تجاری از شمال شهر برداشته شده و در جنوب شهر مرکزی بسیار مدرن‌تر از آنچه تا به حال دیده‌ایم احداث شود، سیل عظیم جهانگردان و تجار به سمت جنوب شهر روانه خواهد شد. سایت قلعه‌مرغی می‌تواند به یک مرکز ملی و بین‌المللی برای استقرار فعالیت‌های اقتصادی تبدیل شود؛ مرکزی که امکان استقرار آن در پهنه‌های فشرده حوزه مرکزی شهر وجود ندارد.

پروازی دوباره

باند تاریخی پادگان قلعه‌مرغی به تدریج باید خودش را برای آخرین پرواز آماده کند اما نه برای پرواز یک هواپیمای نظامی بلکه برای پرواز شهر تهران به مقصد شبکه شهرهای جهانی. مقصد تهران، کلانشهری دانش‌پایه و هوشمند است که می‌تواند ایران را به مرکز سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی منطقه آسیای جنوبی و کشورهای اسلامی تبدیل کند. برای تبدیل شدن به این آرمانشهر، تهران راه دور و درازی را باید طی کند. در طرح جامع شهر تهران پنج مرکز مهم و استراتژیک پیش‌بینی شده است. سایت قلعه‌مرغی به عنوان نقطه شروع این رویداد می‌تواند به یک مرکز اقتصاد جهانی تبدیل شود. آنچه که توجه کارشناسان را به خود جلب کرده این است که قلعه‌مرغی به عنوان مرکز ثقل بافت‌های فرسوده تهران، در نزدیکی دو پایانه مهم حمل و نقل بین شهری یعنی ترمینال جنوب و ایستگاه راه‌آهن قرار دارد. ضمن اینکه این سایت در محدوده ورودی جنوب تهران قرار گرفته و به فرودگاه بین‌المللی امام‌خمینی(ره) هم دسترسی مناسبی دارد. همین مزایا باعث می‌شود قلعه‌مرغی برای تبدیل شدن به مرکز اقتصاد جهانی در نظر گرفته شود. هرچند هنوز تصمیمات نهایی برای کاربری دقیق این سایت گرفته نشده اما موقعیت بی‌نظیر زمین‌های قلعه‌مرغی احتمال ایجاد یک مرکز اقتصاد جهانی را تقویت می‌کند. اگر روی نقشه تهران موقعیت قلعه‌مرغی را ببینید متوجه شرایط خاص بزرگراه‌های اطرافش می‌شوید. در سال‌هایی که تهران گسترش پیدا می‌کرد، از آنجایی که حصار قلعه‌مرغی به هیچ بزرگراهی اجازه ورود به درون پادگان را نمی‌داد، بزرگراه‌ها دورتادور پادگان را احاطه کردند. دسترسی آسان بزرگراهی آن هم به محوطه‌ای با زمین‌های وسیع، یکپارچه و مسطح می‌تواند اشتهای هر مهندسی را برای طراحی یک شهر بزرگ برانگیزد. همان‌طور که در دیگر کشورهای پیشرفته دنیا بعد از برداشتن خال‌های بزرگی شبیه قلعه‌مرغی از وسط شهر، مراکز فراشهری جدید ساخته شده است.

خال‌برداری شهری
خال‌های شهری از بالا این شکلی هستند. لکه‌هایی وسط شهر که برای مردم مشکل ایجاد می‌کنند. این لکه ۳۰۰ هکتاری هم که قلعه‌مرغی است؛ نخستین فرودگاه کشور، که قرار است نخستین مرکز اقتصادی ایران شود

باند تاریخی پادگان قلعه‌مرغی به تدریج باید خودش را برای آخرین پرواز آماده کند اما نه برای پرواز یک هواپیمای نظامی بلکه برای پرواز شهر تهران به مقصد شبکه شهرهای جهانی

لکه‌های بی استفاده!

جایی را تصور کنید که در آن ابداع، فناوری و پایداری به هم برسند و معنای جدیدی از مفهوم یک شهر را ایجاد کنند. شهری زنده و زیبا را تصور کنید که نیرویش را از انرژی‌های تجدیدپذیر دریافت می‌کند و شیوه‌های بدیع ساختمان‌سازی و استانداردهای جدید توسعه پایدار در آن رعایت شده. اینها تصویری از شهر «مصدر» است؛ اولین شهر بدون کربن و آلودگی در جهان که در ابوظبی پایتخت امارات متحده عربی در حال ساخت است. شهر مصدر تمامی تسهیلات مدرن، خدمات و مزایای شهری عاری از کربن را در خود جای داده است. مکان فعلی شهر مصدر، در واقع زمین وسیعی از شهر ابوظبی است که حالا کاربری قدیمی خود را از دست داده و برای آن نقشه‌های جدیدی کشیده‌اند. وجه تشابه سایت قلعه‌مرغی و شهر مصدر این است که هر دو زمین، «براون فیلد» هستند؛ یعنی زمین‌هایی یک تکه با کاربری‌های غیرشهری که دیگر به درد شهر نمی‌خورند. در اصطلاح به این زمین‌ها خال هم می‌گویند. خال‌هایی که اگر به نقشه شهر تهران نگاه کنید

برجی از شیشه

این مجموعه عظیم به یکی از مهم‌ترین مراکز اقتصادی شهر شانگهای چین تبدیل شده. برج لوجیازوی با ۲۶۹ متر ارتفاع و نمایی سرتاسر از شیشه در منطقه پودونگ این شهر خودنمایی می‌کند و دور تا دورش را سازمان‌های مختلف اقتصادی، هتل‌های بین‌المللی و مراکز خرید بزرگ احاطه کرده است.



در محوطه قلعه‌مرغی قرار است کلیه ساختمان‌ها با ویژگی‌های معماری ایرانی اسلامی ساخته شوند و حتی کلیه کمبودهای جنوب‌شهر تهران در فضای جدید این محوطه جبران شود

تک و تنها تا آسمان
تک ستون بزرگی که بالای آن به صورت یک هرم طراحی شده، برج کنری وارف لندن است؛ بلندترین برج انگلیس، با نمایی کاملا از استیل ضدزنگ که به زیبایی نور خورشید را منعکس می‌کند

نمونه‌هایش را پیدا می کنید: فرودگاه مهرآباد، ایستگاه راه‌آهن، دوشان‌تپه و دیگر پادگان‌های نظامی. اینها زمین‌های وسیعی هستند که بعد از قلعه‌مرغی باید با تهران خداحافظی کنند و به خارج شهر منتقل شوند. در شهرهای اروپایی هم نمونه‌هایی از این دست وجود دارند. نادفانس در پاریس، پتزدامر پلاتز در برلین و کاناری وارف در لندن، نمونه‌هایی از براون‌فیلدهای اروپایی هستند که کاربری قدیمی‌شان تغییر کرده و به مکان‌هایی مدرن تبدیل شده‌اند. البته شهرهای اروپا تنها مکان‌هایی نیستند که شهرسازان با زمین‌های وسیع بدون بهره در آنها روبه‌رو می‌شوند. نمونه‌های دیگری هم در کشورهای آسیایی و آمریکایی وجود دارد. آی‌اف‌سی در هنگ کنگ، لوجیازوی در شانگهای و باتری پارک‌سیتی در نیویورک، مکان‌های مدرنی هستند در زمین‌هایی بی‌بهره که در سال‌های اخیر احداث شده‌اند. تکه‌هایی مدرن، از تاریخچه قدیمی شهرها.

خال‌ها و لکه‌ها

تکه زمین بلااستفاده کنار ساحل در هنگ کنگ، حالا به مرکز اقتصاد جهانی تبدیل شده و دو برج بزرگ از آن سر درآورده‌اند؛ برج‌های آی‌اف‌سی (International Finance Centre). دو برجی که در این منطقه ساخته شده، نه تنها تحولی بزرگ در اقتصاد هنگ کنگ به‌وجود آورده بلکه از نظر معماری ویژگی‌های جالبی دارند. برج یک آی‌اف‌سی در سال ۱۹۹۸ میلادی در ۳۹ طبقه تکمیل شد اما کار اصلی را برج شماره دو انجام داد که قدش بلندتر شد و به ۴۱۵ متر رسید. معمار معروف، «سزار پولی» طی یک رقابت جهانی برای طراحی این برج انتخاب شد که طرح آن را بسیار ساده و در عین حال چشمگیر ریخت؛ تک‌ستونی که منتهی به یک تاج می‌شود و ارتفاع برج را بیشتر می کند. این برج ۸۸ طبقه جدای از زیبایی و مناظر مبهوت کننده‌ای که دارد، بالغ بر ۲۰۰ برند جهانی را در خود جای داده و یکی از مجهزترین برج‌ها از لحاظ امنیتی است که تخلیه آن در کمتر از ۳۰ دقیقه امکان‌پذیر است.

کمی آن‌طرف‌تر، در شهر شانگهای چین به نمونه دیگری از خال‌برداری شهری برمی‌خوریم؛ برج لوجیازوی (Lujiazui) که در لسیت ۱۰۰ ساختمان بلند جهان و ۷ ساختمان بلند شهر شانگهای قرار دارد. این برج با ۲۶۹ متر ارتفاع و نمایی سرتاسر از شیشه، با اینکه کاربرد اصلی‌اش اداری است اما مساحتی در حدود ۶هزارمترمربع آن مسکونی است. منطقه پودونگ که این برج در آن قرار دارد به منهتن شرق معروف است. سه ساختمان بلند چین در این منطقه قرار دارد که آن‌را به مرکز سازمان‌های مختلف اقتصادی، هتل‌های بین‌المللی و مراکز خرید بسیار بزرگ تبدیل کرده است. تجهیزات و امکاناتی که در این برج وجود دارد سرعت رشد چین را به روشنی نشان می‌دهد. خط متروی شانگهای از این مرکز عبور می کند و رفت و آمد با این محل را بسیار آسان کرده است.

به سمت غرب می‌رویم تا نمونه‌ای اروپایی از خال‌برداری شهری را در برلین ببینیم؛ مجموعه‌ای فرهنگی - تجاری شامل ۱۹ ساختمان که تقابل معماری مدرن شهری با تاریخ برلین است. در اطراف برج تجاری بزرگ و پتزدامر پلاتز (Potsdamer Platz) می‌توان از دروازه برندنبورگ، گالری ملی و یادبودجنگ جهانی دوم دیدن کرد. سالن تئاتر پتزدامر پلاتز با ۱۸۰۰ صندلی از بزرگ‌ترین سالن‌های آلمان در همین مجموعه قرار دارد که مرکز سینمایی چند سالنه با به روزترین امکانات و مراکز خرید بسیار عالی همه همین‌جا قابل دسترس هستند. مجسمه‌هایی که در فضای این مجموعه قرارگرفته‌اند ساخت مجسمه‌سازانی معروف از سرتاسر جهان است که طوری طراحی شده‌اند که از هر طرف می‌شود آنها را دید و پیامشان را دریافت کرد.

نمونه دیگری از این نوع تغییر کاربری، برج کنری وارف (Canary Wharf) در لندن است. برجی اداری که با ۲۴۳ متر ارتفاع و ۵۰ طبقه بلندترین برج انگلیس است. از آنجا که این برج در منطقه‌ای فاقد ساختمان بلند ساخته شده، از فاصله ۳۲ کیلومتری هم دیده می‌شود. زمانی که تصمیم برای ساخت این برج بلند در سال ۱۹۸۰ میلادی گرفته شد، دولت انگلیس تصمیم داشت تا لندن را به سمت شرق گسترش دهد. پس با ساختن این برج سرمایه‌گذاران زیادی را جذب این منطقه کرد. این برج به شکل یک تک‌ستون عظیم است که بالای آن به صورت یک هرم طراحی شده و نمای آن به طور کامل از استیل ضدزنگ پوشیده شده و به زیبایی، نور خورشید را منعکس می کند. هنگام غروب خورشید، برج کنری وارف مثل آتش، سرخ می‌شود و هنگام طلوع خورشید کاملا می‌درخشد. این برج حتی در روزهای گرفته و بارانی هم زیباست.

البته تمام خال‌برداری‌ها به ساخت مراکز اقتصادی و فرهنگی منجر نمی‌شود. وقتی مساحت محوطه کم باشد، عموما آن‌را تبدیل به فضای سبز می کنند. نمونه‌ای از این تغییر کاربری، پارک باتری (Battery Park) در نیویورک است؛ پارکی عمومی به مساحت ۱۰ هکتار در جنوبی‌ترین منطقه منهتن با منظره‌ای دل‌انگیز رو به بندرگاه شهر که نام آن از توپخانه‌ای گرفته شده که پیش‌تر در این مکان بوده. در شمال پارک، باغ امید قرار دارد که یادبود قربانیان بیماری ایدز است و در سمت دیگرش رستوران‌ها هستند.

همچنین مسیر تاکسی آبی نیویورک از کنار این پارک می گذرد و در شمال‌غربی آن هم شهرکی مسکونی قرار دارد که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی ساخته شده است. اینجا مجموعه‌ای از فضاهای سبز، مسیرهای دوچرخه‌سواری و گردشگاه‌های ساحلی است. مسیر دوچرخه‌سواری که از میان پارک می گذرد و به رودخانه هادسون می‌رسد به راه سبز منهتن معروف است. در این پارک، مرکزی وجود دارد که به تحقیق و بررسی آداب و سنن آمریکا می‌پردازد و اکنون شاخه‌ای از موزه ملی بومیان آمریکاست.

حالا قلعه‌مرغی مانده و نمونه‌هایی از سرتاسر دنیا؛ نمونه‌هایی که هر کدام موفقیت‌های خاص خود را داشته و اهداف خاصی با اجرای آنها پیگیری شده است.

سرنوشت قلعه‌مرغی

دیدن اماکن تاریخی یکی از جذابیت‌های گردشگری شهرهاست. اما بازدید از مکان‌های مدرنی که با هویت آن شهر تناسب دارند می‌تواند جاذبه بیشتری برای جهانگردان به وجود بیاورد. در پیش‌بینی‌هایی که مهندسین مشاور پروژه قلعه‌مرغی انجام داده‌اند، در این محل قرار است کلیه ساختمان‌ها با ویژگی‌های معماری ایرانی اسلامی ساخته شوند و حتی کلیه کمبودهای جنوب شهر تهران در فضای جدید این محوطه جبران شود.

همان‌طور که در نمونه‌های خارجی توسعه شهرها دیده می‌شود قطبیت‌زدایی از مراکز قبلی، یکی از اهدافی است که برای ساخت براون فلیدهایی مثل قلعه‌مرغی در نظر گرفته می‌شود. در واقع مرکز جدید می‌تواند رقابتی سالم با مراکز قبلی ایجاد کرده و در نهایت شهر را از نظر سیاسی و اقتصادی ارتقا بدهد. کارشناسان پیش‌بینی می کنند بازارهای متعددی در این محل احداث شود: بازار مالی و سرمایه‌ای ایران، بازار انرژی و... . تعدیل دوگانگی شمال و جنوب شهر تهران هم یکی از وظایف سایت قلعه‌مرغی است. مقایسه مراکز مدرن ایجاد شده در کشورهای پیشرفته دنیا نشان می‌دهد طرح‌های مشابهی که برای مکان‌هایی مثل قلعه‌مرغی کشیده می‌شوند، ماهیتی بلندمدت دارند و عموما با مقیاسی فراتر از جریانات زودگذر اقتصادی ساخته می‌شوند.

البته تناسب رویکرد این طرح‌ها با چشم‌اندازهای کلان سیاسی و اقتصادی نکته‌ای است که در ساخت این مراکز در نظر گرفته می‌شود. همان‌طور که بعضی از مراکز مدرن ماهیتی مسکونی دارند، بعضی دیگر تنها برای رسیدن به اهداف تجاری و بعضی دیگر برای توسعه فضای سبز شهرها به کار گرفته می‌شوند. با این حال اغلب مراکز مدرن تجاری هدفی مشترک را دنبال می کنند. آنها می‌توانند سرمایه‌های جهانی را به سمت خود جذب کرده و مرکزی فراشهری ایجاد کنند. اینها مزایایی هستند که امکان فراهم آمدن‌شان در شهر تهران هم غیرقابل تصور نیست. سرنوشت سایت قلعه‌مرغی می‌تواند به جایی برسد که تهران در سال ۱۴۰۴ یعنی در پایان چشم انداز ۲۰ساله نظام جمهوری اسلامی ایران شهری قابل رقابت با شهرهای بزرگ تجاری دنیا باشد ■



یکی از مجلات بین‌المللی که در حوزه کاری سرزمین‌من منتشر می‌شود، مجله آلمانی زبان **Geo** است. **Geo** به معنای «زمین»، نخستین بار در سال ۱۹۷۵ در هامبورگ آلمان تأسیس و نخستین شماره آن در ۱۹۷۶ چاپ شد. این مجله ده‌ها ویژه‌نامه دارد و در کشورهای آلمانی زبان اتریش و سوئیس نیز دفاتری فعال دارد. این مجله به تعبیری نمونه اروپایی نشنال جئوگرافیک است و تا پیش از این به زبان فارسی گزارش یا مطلبی از آن منتشرنشده‌است

ژست شاهانه

در اینجا بزرگ‌ترین شکارچی دشت را می‌بینیم که در عین حال زورگویی و استبداد و اجبار را نمی‌شناسد و کاملا دموکرات رفتار می‌کند. «دشت بهشت» شمال پارک ملی سرنگتی: رئیس گله برای یافتن سایه برمی‌خیزد و از جلوی دوربین‌های اتوماتیکی که عکاس‌های این گزارش نصب کرده‌اند، می‌گذرد. کنجکاوانه به دستگاه نزدیک می‌شود و موجب گرفته شدن عکسی از صورتش می‌شود

{همکاران سرزمین من}

سلطان بیشه

پرونده مجله آلمانی زبان گئو درباره شیرها

اوتا هَنشِل / ترجمه: شادی ابراهیمی / عکس: آنوپ و مانوج‌شاه

درست سر ساعت ده شب، ستارگان بر فراز ایوان پیتر مورِکل شروع به درخشیدن می‌کنند. همچون الماس‌ها، چیزی که در هیچ جای دیگر نظیری ندارد. چند لحظه پیش ژنراتور خاموش شده و تسمه‌ها آخرین دور خود را می‌زنند و سپس خانه حاشیه دهانه نگورونگورو (Ngorongoro) دیگر برق ندارد. ناگهان تمام لامپ‌ها خاموش می‌شوند. اکنون ظلمات استوا که تا این لحظه به کمین نشسته بود، چون حیوان شکاری گرسنه‌ای از میان پنجره به درون می‌لغزد و دیوارها و درها و مبل‌های خانه مورکل، کرگدن شناس، را می‌بلعد. در ثانیه‌ای همه چیز تیره و تار می‌شود، طوری که دیگر زمین به چشم نمی‌آید. تنها آتش کیهانی در آن‌سوی فضا سوسو می‌زند.

پس از چند لحظه چشم به نور ستارگان عادت می‌کند و خطوط شبح‌وار درختان و بوته‌ها و بوفالوهای در حال چرا، درست کنار دشت، دیده می‌شود. صدای نفس‌های سنگین‌شان از میان صحرا به گوش می‌رسد. حتی صدای علوفه‌ای که از جا می‌کنند و با ملچ و ملوچ می‌جوند را هم می‌شنویم. در دوردست صدای سم‌ها چون آوای طبلی طنین می‌افکند و بعد سکوتی حکمفرما می‌شود که حزن‌انگیز نیست.

لجاجت

شیرها از پیش برای کارها و حل مشکلاتشان نقشه می‌کشند. شکارچی، شکار را با دیگران قسمت می‌کند. بله! شیرها تقریبا همیشه این کار را می‌کنند. اما این نمونه شیرکوهی برخلاف قاعده غذا می‌خورد؛ او با عجله گوشتی را که گروهی دیگر شکار کرده‌اند و برای لحظه‌ای کوتاه از نظر دور داشته‌اند، می‌بلعد. هنوز کاملا خوشی‌اش را کامل نکرده که مگس‌ها سر و رویش را می‌پوشانند و ناگزیر جایش را تغییر می‌دهد



محل اقامت کریگ‌پکر شیرشناس، در شمال تانزانیا و در منطقه حفاظت شده نگورونگورو و دشت دهانه (آتشفشان) مشهورش که چسبیده به منطقه مسکونی اطراف پارک ملی سرنگتی است

این یک دام است. ناگهان آوای غرش کرکننده‌ای به گوش می‌رسد: غرش، ناله و صدای خِرخِر گلو. سه شیر نر شکار مرده‌شان را به سوی قلمرو قدرتشان می‌کشند. تیم جنگجوی گله، مدافع قلمرو مشترک، با غرشی حاکمیت خویش را به نمایش می‌گذارند. غرش با صدای آروغ‌های منقطع آغاز می‌شود. صدایی بلندتر جای صدای ضعیف‌تر را می‌گیرد و گام‌ها همچون نوای آژیری بالا و پایین می‌شوند و بعد از آن صدای تیز زیری شنیده می‌شود. در چرخه این غرش‌ها با هر صدا آواها قوی‌تر می‌شوند. هر سه آوای ناهمخوان در یکدیگر ادغام می‌شوند. به این ترتیب گروه کر مردانه برای چند دقیقه به نیروی شکاری‌شان می‌نازند.

آنچه از ریه حیوانات شکاری بیرون داده می‌شود، چیزی بیش از آن است که هوا نامیده می‌شود. از فاصله حدود هشت کیلومتری رقیبان دور و بر باخبر می‌شوند که چند نر وحشی در کمین نشسته‌اند تا هر مزاحمی را با چنگ و دندان بدرند. احتمالا این اجرای سه نفره، برنامه هرشب بازگشت به قلمرو است. زیرا بوفالوها در آغاز این جار و جنجال تنها به بالا آوردن سرشان اکتفا کردند. اما زمانی که سه شیر از سمت چپ از سایه بوته شروع به تاختن می‌کنند و یال‌هایشان در نور خاکستری ستارگان می‌درخشد و دم منگوله‌دارشان چون پرچمی سه گوش بالا می‌رود، این حیوانات به تاخت از آنجا دور می‌شوند.

«این سه را خوب می‌شناسم». این را کریگ‌پکر (Craig Packer) می‌گوید، زمانی که صبح روز بعد مرا در ایوان، بیدار می‌یابد. پکر اینجا به آقای شیر مشهور است. او در دنیای متخصصان به عنوان یک شیرشناس تمام عیار شناخته می‌شود. به خصوص که این محقق یافته‌های جدیدش را طوری طبقه‌بندی تخصصی کرده که آنها را برای افراد عادی هم قابل درک می‌کند. شیرهای آفریقایی به واسطه این محقق، بسیار مشهور شده‌اند. البته این استاد دانشگاه اهل مینه‌سوتا نخستین کسی نیست که این گربه‌سانان بزرگ تانزانیایی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده است. پیش از او زیست‌شناسان به اطلاعاتی بنیادی از این قبیل دست یافته بودند: این حیوانات شکاری در خانواده‌هایی بزرگ زندگی می‌کنند و شیرهای نر با هم گروهی متحد می‌سازند و ماده‌ها را به انحصار خود در می‌آورند و گاه توله‌ها را می‌کشند تا ماده‌ها را از آن خود کنند. بر پایه این اطلاعات، بعضی معتقدند که شیرها تنها گونه‌ای هستند که «خودپسندی ژنتیکی» دارند.

پکر دریافت که آنها پیش از این چقدر این اجتماع را دست کم گرفته‌اند. تحقیقات دراز مدت او تصویری دقیق از اجتماع این گربه‌سانان به دست می‌دهد و نشان می‌دهد که آنها نه تنها از نظر ژنتیکی نقش رهبری دارند بلکه به گونه‌ای حیرت انگیز خودسر به نظر می‌رسند، حتی در خطرناک‌ترین شکارها اعضای گروه هیچ اجباری برای همکاری با دیگران ندارند و شرکت کردن یا نکردن در این کار گروهی تصمیم شخصی خود آنهاست.

پکر جانورشناس (در رشته‌های اکولوژی، سیر تکامل و رفتار) کشف کرده که اعضای یک گله تنها زمانی با یکدیگر همکاری می‌کنند که نیاز به کمک ضروری باشد یا خطر آن‌قدر بزرگ باشد که به آنها آسیب برساند. آنها بیشتر برای شکار بوفالوهای نیرومند یا گورخرهای بزرگ، گروهی وارد عمل می‌شوند. در عین حال هر یک از اعضای گروه آن‌قدر جرأت دارد که گوزن یالداری را به تنهایی از پای درآورد. از سوی دیگر هنگام خوردن، همه آنها گرد هم می‌آیند. پکر دریافته که شکار، سخاوتمندانه میان اعضای گله قسمت می‌شود. به این ترتیب دوباره نظریه پیشین رد می‌شود، نظریه‌ای که می‌پنداشت، شیرهای ماده به این دلیل به شکل گروهی به شکار می‌روند که سهم بیشتری به دست آورند. برخلاف نتیجه‌گیری پیشین، هریک از شیرهای ماده که به‌تنهایی شکار می‌کنند حدود ۹۰ درصد غذای بیشتری به دست می‌آورند. پس غذای بیشتر نمی‌تواند دلیل شکار گروهی باشد.

ما با اتومبیل حفاظ‌دار به شعاعی حدود ۵۰۰ متر از نگورونگورو – به سوی آتشفشان خاموشی که از زمان Bernhard Grzimeks سراسر جهان آن را می‌شناسند و دشت حدود ۲۵۰۰۰ هکتاری پر از جانوران دهانه آن مشهور است– بیرون می‌رویم. به کوهپایه اطراف منطقه حفاظت شده نگورونگورو که به پارک ملی سرنگتی (Serengeti) چسبیده است. هدف ما سرونرا (Seronera) است؛ مجموعه‌ای گردشگری وسط پارک ملی و محل ستاد فرماندهی. تقریبا به این منطقه رسیده‌ایم که پکر ناگهان اتومبیل را متوقف می‌کند. او پس از ۳۰ سال تحقیقات شیرشناسی در این کار سررشته دارد. با دوربین نگاهی می‌اندازد و درست جایی که هیچ‌کس، چیزی نمی‌بیند، آقای شیر پشت یک دسته آکاسیا (دخترهای گم شده) را می‌بیند که با هم گله‌ای را که در آن متولد شده بودند، ترک گفته‌اند. پکر توضیح می‌دهد که آنها خیلی از خانه دور نشده‌اند و تنها کمی کنار کشیده‌اند و در آنجا قطعه زمینی را برای خود جدا کرده و گروه زنانه‌ای تشکیل داده‌اند. گزیدن بهترین جا برای زندگی، گله‌های شیر را از بابت معاش مطمئن می‌سازد. اما چه جایی برای اجتماع قدرتمند سرنگتی بهتر است؟ آنها به عنوان شکارچیانی که برای شکارشان کمین می‌کنند، هیچ‌گاه منطقه‌ای که شکار بسیاری دارد را برنمی‌گزینند و بیشتر به پوشش منطقه توجه می‌کنند. بوته‌های پرپشت چراگاه، برآمدگی‌های زمین، صخره‌ها و منطقه‌هایی که با فرسایش خاک در آن علف زیادی روییده است و مطمئنا شکارها در دام می‌افتند. نخستین انتخاب برای شکار، نزدیک جوی‌ها و چاله‌های آب است. در چنین محلی آنها می‌توانند در شرایطی مطلوب، نزدیک آبشخوری کمین کنند و تنبلی کنند و با فرارسیدن وقت غذا شکار را بیابند. آنها می‌دانند که چهارپایان مرتب رفع تشنگی می‌کنند، آن هم درست در جایی که مرگ در کمینشان نشسته است.

آنچه شیرها را از نظر زیست‌شناسی متمایز می‌کند، همان چیزی است که پکر به واسطه تحقیق و مطالعه به وضوح دریافته؛ استعداد حیرت‌انگیز این شکارچیان بزرگ در بازی قدرت فردی یا گروهی. انتخاب میان این دو امکان نوع جامعه شکارچی را مشخص می‌کند. هر گله حدود چهار تا ۱۵ شیر ماده دارد که هسته هر گله را تشکیل می‌دهند. در میان این مادگان هیچ سلسله مراتبی وجود ندارد. برخلاف مثلا گونه‌هایی از سمورها (zwergmungos و erdmännchen) که در اجتماع آنها ماده‌ای که در جایگاه نخست قرار می‌گیرد، این امتیاز را مستبدانه به دست می‌آورد و از زاد و ولد دیگر ماده‌ها جلوگیری می‌کند و آنها را همیشه در جایگاهی پایین‌تر نگاه می‌دارد. اما ملکه حیوانات دموکرات است. هر یک از اعضای ماده گله حق برابری برای مادر شدن دارند. شیرهای ماده خانواده‌های بزرگ، زمان تولد فرزندانشان را با هم هماهنگ می‌کنند و کارهای شیردادن و مراقبت از توله‌ها را میان یکدیگر تقسیم می‌کنند. به این ترتیب تشریک مساعی میان آنان بسیار جدی است و همه آنها به داد یکدیگر می‌رسند و در طول زندگی تعداد فرزندان یکسانی بزرگ می‌کنند.

آنچه را که زیست‌شناس آمریکایی توضیح می‌دهد نمی‌توان با نگاه کردن به بیرون پنجره اتومبیل حفاظ‌دار متوجه شد. بوته‌های کنار جاده حرکتی می‌کنند و چند شیر باجذبه، بی‌توجه به تجهیزاتی که در منطقه است و به آن عادت کرده‌اند، بی‌خبر از آنچه که درباره آنها گفته می‌شود، به این سو و آن سو می‌روند. اما هرچه این گشت بیشتر طول می‌کشد، ماجراهای جمعیت ساکن در سرنگتی، نبردها و توله‌ها و شکارها، دریدن‌ها و خوردن‌ها، کوچ‌ها و رنج‌ها و دسیسه‌ها، جالب‌تر می‌شوند. قوه تخیل می‌تواند از این دشت اپرایی درام بپرورد.

غرش در برابر شیرهای نر غریبه بخشی از زندگی هر شیر ماده‌ای است. شیرهای



عشق به‌وطن

وفاداری شیرها به قلمروشان بیشتر تا چند نسل ادامه می‌یابد. از دهه‌ها پیش بنیانگذاران گله‌های شیران قلمروشان را مشخص کرده‌اند. رقیب هم این را پذیرفته است و به این ترتیب این زوج در آرامش چشم به توفانی دارند که از فراز قلمرو شکارشان در گذر است



قانون شکار ۸
همه چیز به سرعت عمل بستگی دارد. زیرا هر چه بیشتر طول بکشد احتمال زنده ماندن برای شکار بیشتر خواهد شد. شکارِ بچه‌آهو که در آن نزدیکی است آسان‌تر است

سهم توله‌ها <
شیر مادر، گوزنی یالدار شکار کرده و با خود آورده است. توله‌ها که تازه دوماهه‌اند، به شکل غریزی خود را روی قسمت‌هایی که خوردنش آسان‌تر است، می‌اندازند

پکر می‌گوید که اتحاد میان شیرها مستحکم، بزرگوارانه و بی تعصب است. یاران برای در گله ماندن، نباید همه مانند هم رفتار کنند: «رفتار شیر آن قدر بزرگ‌منشانه است که گویی فراتر از واقعیت است»

ماده در مواقع اضطراری حتی از رئیس نر گله هم پشتیبانی می کنند. خصوصا زمانی که آنها به همراه شیرهای نر با نران غریبه‌ای که می‌خواهند ماده‌ها را به انحصار خود درآورند، به جنگ برمی خیزند. اما آیا همه اعضـــای گله به این جنگ گروهی ملحق می‌شوند؟ پکر و دانشجویانش برای اثبات این حس مساعی مشترک و یا خودخواهی، آرام نداشتند. آنها برنامه‌ریزی کردند تا یک درگیری به وجود آورند و واکنش‌ها را نظاره کنند. این دانشمندان صدای غرشی را در دشت پخش کردند و شیرهایی مخملی به اندازه طبیعی با یال‌هایی بلند، در قلمرو گله قرار دادند. پاسخ به چنین تحریکی، ناخودآگاه روی می‌دهد: اعضای گله به سرعت به این سو و آن سو می‌دوند تا در مقابل این به اصطلاح حمله بایستند. بعضی از زیر کار درمی‌روند و شماری برای رفتن به جنگ درنگ می کنند و تنها زمانی که به کمک آنها نیاز است به زحمت از جایشان بر می خیزند. دیگران تنها نظاره می کنند و با این حال برای همکاری نکردن مجازات نمی‌شوند.

پکر که پشـــت فرمان اتومبیل نشســـته یادآوری می کند که اتحاد میان شـــیرها مستحکم، بزرگوارانه و بی تعصب است. یاران گله برای در گله ماندن، نباید همه مانند هم رفتار کنند: «رفتار شیر آن قدر بزرگ‌منشانه است که گویی فراتر از واقعیت است».

این جمله در مورد شیرها کاملا صادق است. پکر معتقد است که باید بپذیریم که اصل خودخواهی ژنتیکی در مورد قوی‌ترین شکارچیان آفریقایی یعنی شیرها، صدق نمی کند. معمای گله، آن گونه که پکر در آغاز این کار می‌اندیشید، آسان و سریع در عرض دو، سه سال حل نشد. حل هر مساله‌ای به مساله جدیدتری ختم می‌شد و هر موضوعی که محقق مدت کوتاهی به آن می‌پرداخت، همیشه تحقیقات جدیدی در پی داشت و این تحقیقات چند دهه از عمر او را بلعید.

◆◆ برای آنکه طرح‌های علمی قانع کننده باشـــند، باید همراه با توجیهات علمی عنوان شوند. در هر گله شیر هر یک از اعضاء کار خاصی انجام می‌دهند، حتی اگر زمان زیادی طول بکشد. پکر و گروه‌اش برای اثبات کارشان کم و بیش همه چیز را مشاهده می کنند، اندازه می گیرند، می‌شمارند و تغییر و تحولات گله را روز به روز و شب به شب یادداشت می کنند. پکر در این سال‌ها عادت کرده همه چیز درباره شیرها و هر چه که به آنان مربوط است را بهتر بداند. دلیل توقف بعدی ما مشخصه «زئوس» بود؛ شیر نر قوی هیکلی که بر فراز صخره‌ای بلند قرار گرفته است. او نه تنها متعصبانه ترتیبی داده که این زمین برای اخلافش حفظ شود، بلکه آن گونه که پکر می گوید، شیرهای ماده دو گروه



درس زندگی

از آنجا که بچه‌ها هنوز نیاموخته‌اند چگونه شکار را بدرند، در تلاشی مداوم همه چیز را بررسی و لمس و امتحان می‌کنند. مادر هم خسته از شکار، بازیگوشی آنها را تحمل می‌کند



دیگر هم از قدرت تولیدمثل او بهره جسته‌اند.

دو شیر جوان لاغر در ساحل بستر خشک رودخانه چمباتمه زده‌اند و با زبان‌های بزرگشان یکدیگر را می‌لیسند. پروفسور عقیده دارد که احتمالا این دو شیر جوان تازه از گله خود جدا شده‌اند. این بحرانی اجتناب‌ناپذیر در زندگی هر شیر نری است. برای پکر روشن است که هر دوی این شیرها «ترس بوته‌زار» دارند و با لیسیدن هم به یکدیگر جرأت می‌بخشند. چراکه برای نقش جدید خانه‌بدوشی‌شان اصلا آمادگی ندارند. این احتمالات وجود دارد که شاید این بچه‌ها در خانواده بزرگی رشد کرده‌اند و دیگر باید به تنهایی از عهده کارهای خود برآیند، یا دشمنی به آنها حمله کرده، یا هیچ مادر و خاله و خواهر بزرگ‌تری برای آنها خوراک تازه بیشتری نیاورده و یا حتی پدران آنها از سوی رئیس گله جدید کشته و یا زخمی شده‌اند و دیگران سعی کرده‌اند که از این دو نوجوان محافظت کنند. ما به حرکت خود در امتداد راهی که پکر می‌گوید، ادامه می‌دهیم. یادداشت‌های او شامل وقایع‌نامه گله و تاریخ خانوادگی پنج نسل شیرها به علاوه زندگی‌نامه حدود ۲۵۰۰ نوع خاص Panthera Leo است که در منطقه ۲۵۰ کیلومتر مربعی حفاظت شده نگورونگورو و ۲هزار کیلومتر مربعی سرنگتی جمع شده‌اند. البته او این کار را به تنهایی انجام نداده بلکه به کمک دانشجویان و دستیاران و کارشناسان محیط‌زیست دوره‌های مختلف به این نتایج رسیده است. اما تنها آقای شیر است که برای هر یک از این جزئیات علمی توجیهی حاضر و آماده دارد.

◆◆ پکر می‌تواند درِ آلومینیومی سخت آرشیو موضوعی‌اش را بگشاید و اطلاعاتش را مرور کند. نسخه اطلاعات با تمام داستان‌های شیرها، زمانی که پکر و همکارانش در سرنگتی در حرکت‌اند، همیشه در اتومبیل حفاظ‌دار در دسترس است. اما چرا این را بررسی می‌کند؟ در هر حال پکر همه چیز را درباره سه شیری که اکنون در دشت و در منطقه حفاظت شده فرمانروایی مطلق دارند و امتیاز ۲۰ شیر ماده را در انحصار خود دارند، می‌داند. علاوه بر زمانی که رئیس گله شده‌اند و اینکه هر چند وقت یکبار پدر می‌شوند، همه جزئیات زندگی آنها را هم می‌داند. زیست‌شناسان تحقیق کرده‌اند که باوجود غرش‌های قوی، آنها نیروی جنسی چندان قوی‌ای ندارند. تقریبا ۵۰ درصد اسپرم‌های آنها از بین می‌رود. اما آنها چگونه به چنین ضعف باروری رسیده‌اند؟ پکر در مورد زمانی که تازه به تانزانیا آمده بوده، می‌گوید. آن زمان او برای نخستین بار با قدرت بر حرف خود ایستاد و نظریه خود را طرح کرد و با تعصب بر آن پافشرد. چیزی را از هیچ، بر پایه حدس و گمان ساختن مشکل است. او به دنبال آثار گشته و بر موضوعات و نشانه‌ها درنگ کرده است. او در ابتدا همچون کارآگاهان، هویت و شناسنامه همه شیرهایی را که از سال ۱۹۰۰ در این دشت زندگی می‌کرده‌اند، مشخص کرده است. ابتدا یادداشت‌ها، عکس‌ها و طرح‌های همکاران محققی که پیش از او در این دشت کار کرده بودند را به دست آورد. سپس شروع به جست‌وجو در بخش اداری منطقه حفاظت شده نگورونگورو کرده و به فهرستی از شیرهای شکارچی بزرگ پیشین دست یافته است. او به جست‌وجوی عکس‌های توریست‌ها در سراسر جهان پرداخته و عکس‌های عکاسان حیات وحش و فیلم‌های گرفته شده از دشت را دیده. نتایج آزمایش خون اجتماع شیران را که جهت آنالیز DNS برای متخصصان ژنتیک واشینگتن فرستاده بود، بررسی کرده و در آخر از ۵۰۰ شیر در نگورونگورو صورت برداشته و اصل و نسب آنها را تا سال ۱۹۲۰ شناسایی کرده است، در کاتالوگی که پکر تهیه کرد، عامل ناباروری بیشتر این شیرها خویشاوندی نزدیک میان آنان بود. از سوی دیگر در سال ۱۹۶۲ در منطقه آتشفشان کولدرا (Coldera) بیماری‌ای شایع شد که تنها هشت شیر از آن جان سالم به در بردند. در آن زمان هشت شیر نر از سرنگتی به این قلمرو کمابیش خالی از سکنه مهاجرت کردند. اما تنها چهار تن از آنان پدر شدند. ۶۰ شیری که اکنون در دشت دهانه آتشفشان خاموش زندگی می‌کنند، همه از فرزندان آنها هستند و همه با هم خویشاوندی نزدیکی دارند. تنوع ژن‌ها از توله‌ای به توله دیگر کمتر می‌شود و به این صورت استعدادهای ژنتیکی و گرایش‌های جنسی کمتر و کمتر می‌شود. همین طور سیستم دفاعی بدن در مقابل بیماری‌های عفونی و اپیدمی مانند Staupe (بیماری شایع در میان گربه‌سانان که اعضای مختلف بدن آنها را ملتهب می‌کند) و دیگر بیماری‌های اپیدمی، ضعیف می‌شود. به همین دلیل شیرهای دشت دهانه نگورونگورو در ۱۵ سال گذشته در مقابل بیماری‌های اپیدمی سخت محافظت شده‌اند و به این ترتیب پنج درصد رشد جمعیت داشته‌اند و این در حالی است که شکار و فضای سکونت برای حدود ۱۲۰ شیر شکارچی در این منطقه کفایت می‌کند. کمک‌های اسپرمی از سوی سرنگتی می‌تواند در مدت کوتاهی مشکل را حل کند. اما سه شیر نر گله این اجازه را نمی‌دهند و تاکنون آن‌قدر قدرت داشته‌اند که شیرهای ماده را در انحصار خود نگاه دارند و مانع ورود شیرهای نر مهاجر به قلمرو شوند.

شکاف‌های عمیق اطراف گوش، اثرات اختلاف نظر شیرهای جوان است و نقطه‌های سیاهی که در دوطرف بالای پوزه است در هر حیوانی متفاوت از دیگری است و در طول زندگی تغییری نمی‌کند

اینکه این وضعیت به زودی تغییر خواهد کرد یا نه را باید دستیاران کارشناس محیط‌زیست پکر دریابند. اینجلا یانسون برای چند هفته در دشت دهانه اتراق کرده، گله را تعقیب کرده، شیرهای جوان نر را شمرده و وسعت و تقسیم‌بندی منطقه را بررسی کرده است. اما او بیش از همه باید در میان شیرهای جوان گله دنبال نامزدی بگردد که توانایی عزل سه شیر نر کنونی را داشته باشد. این سوئدی خیلی سریع بسته آلومینیومی پکر را به‌روز می‌کند. او از بیش از یک سال پیش در پروژه منطقه‌ای ده برابر بزرگ‌تر از سرنگتی به تنهایی هر تغییر مهمی در زندگی روزانه شیرها را طبقه‌بندی کرده و در برنامه‌ای کامپیوتری پیاده کرده است و بایگانی پروفسور را گسترش داده است. با اینکه ماه پیش نگارنده و پکر یک چنین گشتی در دشت دهانه و سرنگتی داشته‌ایم اما او می‌گوید که نمی‌داند چرا دستپاچه می‌شود. زیرا هروقت که به این منطقه می‌آید تپه‌ها، درختان و جوی‌ها سر جایشان هستند و تغییری نکرده‌اند. او همه جزئیات را از حفظ است. «چرا باید در سرزمینی به این سو و آن سو برانم که تنها می‌توان آن را با خیال ارزیابی کرد و سنجید؟» از این رو او از دیرباز تنها بر مهم‌ترین‌ها تمرکز کرده است. «من چیز بیشتری لازم ندارم. کامپیوتر و نتایج بررسی‌ها و ارزیابی‌ها و حال، نظریه جدیدی را کشف کرده‌ام یا متوجه اشتباه بودن نظریه پیشین شده‌ام.»

این مایحتاج برای «خانه شیر»، موسسه تحقیقاتی سرنگتی در سرونرا از دهه‌ها پیش کافی بوده است. کلبه سفید رنگ چوبی با سقف و پنجره‌های بلند با سه اتاق خواب و کار و آشپزخانه و ایوان که در میان برآمدگی صخره خاکستری رنگ و طاق‌های اقاقیا فرو رفته است. دیسک‌ها و دستگاه‌های الکترونیکی بسیاری در قفسه‌هایی بر دیوارهای زیر پنجره‌ای پهن و بزرگ جای داده شده‌اند. آن سوی کامپیوترها بوته‌های تودرتوی بزرگ و آب‌گرمکن‌های دست‌ساز به چشم می‌آیند. دو صفحه فلزی پهن که بر دو پیت روغن معلق است و زیر آن اجاقی می‌سوزد. پشت آن اتاقکی مخفی قرار دارد، سلول خیس با راه آب. پکر می‌گوید که او خود اینها را اینجا ساخته است و ۳۰ سال پیش که به اینجا آمده این اتاق‌های ویران را آباد کرده است.

◆◆ پروفسور با بدخلقی کنار دستیاران کارشناس محیط‌زیستش پای کامپیوتر نشسته است. آنها می‌خواهند اندازه‌گیری‌ها و یادداشت‌های روزانه منطقه سرنگتی را به او گزارش کنند. کارت‌های شناسایی جدید آماده است. جانسون بر هر یک از آنها با خطی روان طرح شیری را مشخص کرده و بر آن هرچه را که از دوربین دیده ثبت کرده است؛ شکاف‌های عمیق اطراف گوش - اثرات اختلاف نظر شیرهای جوان - و نقطه‌های سیاهی که در دوطرف بالای سبیل پوزه آنهاست. این نقاط در هر حیوانی متفاوت از دیگری است و در طول زندگی‌اش تغییری نمی‌کند. زیست‌شناسان تمایز میان این حیوانات را با مطالعه این خصیصه متوجه می‌شوند.

شیرهای نر بعد از شش سالگی بنا به میل خود از گله جدا می‌شوند، بنابر این رئیس گله‌ها خیلی زود تغییر نمی‌کند. سن این حیوانات شکارچی از روی خال‌های روی بینی آنها مشخص می‌شود

پکر نگاهش را به بیرون از پنجره دوخته است. از چند روز پیش آنچه که برای یافته‌ها و تحقیقاتش اساسی و مهم بوده به تعویق افتاده است؛ مقایسه و ثبت یادداشت‌ها. پیش از آنکه یانسون به دهانه بیاید، او باید مشاهدات را تایید و یا رد می کرد. اما بعد یانسون اطلاعات را الکترونیکی کرد و بانک اطلاعاتی برای تمام همکاران پروژه شیر سرنگتی فراهم آورد. به این ترتیب دانشجویانی که در مینه‌سوتا هستند هم می‌توانند به این بانک اطلاعاتی جدید دسترسی داشته باشند. اما در مقابل، کارشناسان محیط‌زیست هم از این فرصت استفاده می کنند و داده‌ها را ارزیابی می کنند و موضوعات را بر اساس آنها طبقه‌بندی و استوار می کنند. یانسون می گوید: «ناگهان متوجه شدیم که داده‌های ما به طرحی جدید بدل شده. چیزی که پیش‌تر تنها درختی بود، حال به صورت جنگلی درآمده است».

بر دیوار اتاق کار پرینت‌های کامپیوتری چنین «جنگلی» آویخته شده است. در اصل این درختان و جنگل، شجره‌نامه گله‌های شیرهای این منطقه است که با برنامه‌ای کامپیوتری به این شکل درآمده است. آنا موسر، دانشجوی دکترای پکر، یادداشت‌های صد سال را محاسبه کرده و در قالب خطوطی افقی بر بالای دو منحنی DIN.A4 موازی با محور زمان کشیده است؛ از ۱۹۶۶، نخستین سال مطالعات محیطی در سرنگتی، زمانی که هنوز گله‌های شیرها چندان سیستماتیک ارزیابی نشده بودند تا سال ۲۰۰۵. در نگاه اول آنچه جانسون انجام داده چشمگیر است. او واقعیت رویدادهایی را که در این زمان روی داده دسته‌بندی کرده و در قالب فرم‌های گرافیکی ریخته است. مثلا در اطلاعات معلوم می‌شود که تنها در ۴۰ ســال، شمار شیرهای گله جدید ۲۵ قلاده شده‌اند: مشخص است که شرایط زندگی شیرهای سرنگتی در این دوران رو به بهبود بوده است.

◆◆ اما چه چیزی نزدیک‌ترین ارتباط را با غذای اصلی شیرهای این منطقه دارد؛ گوزن‌های یالدار. پس از ریشه کنی جنون گاوی در سال ۱۹۶۳ دوباره بر تعداد جانوران نشخوارکننده افزوده شد و بیشتر در تمام منطقه پخش شدند. گوزن‌های یالدار موجب رشد علف‌ها می‌شوند و در نوزایی درختان دخیل هستند و باعث می‌شوند تا این درختان به صورت مخفیگاهی برای شیران شکارچی درآید.

سیری که شجره‌نامه شیران از ۱۹۶۵ داشته، بسیار قابل توجه است. روشن است که این سلسله شیر قرنی قدمت دارد. هر یک از روسای گله نسل به نسل در خانواده خود مانده‌اند. قلمرو گله، دشت ۱۰۰ کیلومتر مربعی با تمام موجودی‌هایش متعلق به دسته ماده‌هاست و از مادر به دختر به ارث رسیده است. اما جالب‌ترین قسمت این طرح کامپیوتری، انشعابات بسیاری است که بر آن می‌بینیم. از شاخه قدیمی، گله جدید پویایی بیرون آمده است که شاخه‌های آن هم باز شــاخه داده‌اند و تا پایان سال ۲۰۰۵ دسته شیرهای جوان بسیاری از آن رشد کرده‌اند.

گله به واسطه اختلاف، چند دسته شده اســت، این پیامی است که منحنی‌ای که آناموسر رسم کرده هم آن را به وضوح می‌رساند. به هر حال تازه زمانی که شرایط خوب است، باید فرماندهانی شایسته سر کار باشند که این فرماندهان به دلیل برتری‌هایی که بر دیگر شیران جوان دارند، بالا می‌آمدند. علاوه بر آن گله مادران هم باید آن‌قدر بزرگ باشد که از پس هر دو دسته جدید و قدیم بر آید. چند دستگی‌ها در گله همیشه به دلایلی مشابه روی می‌دهد. دسته شیران ماده جوان، مانند «دختران گمشده»، از خانواده‌ای که در آن متولد شده‌اند جدا شده و گله خود را به وجود می‌آورند. پکر تاکید می کند که برای آنها خروج از گله بهترین راه است. زیرا در خانواده‌های بزرگ شیرهای ماده باید شکم توله‌های جدید را سیر کنند. اما در مقابل، آنها در برابر گرسنگی نوجوانان چندان سخاوتمند نیستند. آنها در ضیافت غذای دسته جمعی باید برای پر کردن شکمشان بجنگند. گاه بین چهار تا شش شیر ماده از گله جدا شده و زمینی را قلمرو خود قرار داده‌اند و برای آن مرز تعیین کرده و ۴۰ درصد فرزندان بیشتری می آورند و خود، مادران گله جدید می‌شوند. از سوی دیگر آنهایی هم که در گله مادرها مانده‌اند، بد انتخابی نکرده‌اند: امنیت بیشتر، دفاع در مقابل دشمنان و یا ریاست جدید. زیرا تنها گله‌ای بزرگ می‌توانند با موفقیت در برابر فشارهای درازمدت همسایگانشان دوام آورند و از خود دفاع کنند.

پروفسور جلوی تصاویر کامپیوتری ایستاده است و به خطوط رنگارنگ شجره‌نامه می‌نگرد. او معنای این خطوط را خوب می‌داند، چراکه همه از بانک اطلاعاتی او سر برآورده‌اند. از آنجا که بیشتر فرضیه‌های او درست است، اعتراضی بر روش او وارد نیست. لحظه‌ای احساس سرزندگی می کند، موفقیت‌های مشابهی هم می‌توانند در پی باشند. با این حال پکر آن را انکار می کند: «اینها همه شواهدی قدیمی هستند». همیشه از این عصبانی است که مردم او را تنها به عنوان متخصص شیر جدی می گیرند. در صورتی که او خیلی بیشتر پیش رفته است. او از پنجره به بیرون نگاه می کند. اما نگاهش از آنچه احاطه‌اش کرده، به آینده‌ای نامعلوم است.

◆◆ زیست‌شناسان ایالات متحده، طرح جدیدی را با نام «دشت جاوید» دنبال می کنند. پشت این نام نهادی است که پکر در سال ۲۰۰۶ با اهدافی بلندپروازانه بنیان نهاده است. طرح آشتی انســان‌ها و حیات‌وحش در تانزانیا. روستاییانی که در حاشیه پارک ملی سرنگتی زندگی می کنند، نباید در آینده از بابت دام‌هایشان نگران باشند و پکر در مقابل می‌خواهد که گله‌ها از خشم انتقام کشته شدن یکی از اعضای گله دیگر از بین نروند. اینجا پکر مسؤولیت دارد تا توانایی‌هایی را که تنها از آن او است، به کار بیندازد. او باید دلایل اختلاف‌ها را بیابد و آنها را تعدیل کند. پکر در مجله Nature شیرها را آدمخوارانی توصیف کرده که به کنترل بسیاری نیاز دارند. نهادهای حافظ طبیعت به او ایراد گرفته‌اند که او زندگی و تغذیه فقیرترین مردم تانزانیا را به بازی گرفته تا شیرهای بیشتری داشــته باشد. برای هر یک از مردم Texan گاه شکار، تنها راه‌حل است. تنها باید فشار شیرها را بر منطقه ساکنان اطراف پارک کمتر کنند. به شرطی که آنها هم برای جبران، شکارچیان را از منطقه حفاظتی پکر، دور نگاه دارند. شیرهای نر بعد از شش سالگی بنا به میل خود از گله جدا می‌شــوند، بنابر این رئیس گله‌ها خیلی زود تغییر نمی کند. سن این حیوانات شکارچی از روی خال‌های روی بینی آنها مشخص می‌شود و شکارچیان می‌توانند این را از روی کاتالوگ‌هایی که متخصصان طراحی کرده‌اند، بیاموزند.

پکر یک ماه در دارالسلام، نزد سیاستمداران و موسسه‌ها به هر دری کوبید و برای اصلاحاتش تبلیغ کرد تا نظر آنها را جلب کند. دشت جاوید راهکاری است تا متخصصان مشخص کنند که موسسات شکار با گواهینامه و طبق قوانین رفتار کنند. مقامات مسؤول حیات‌وحش تانزانیا که همیشه مدیریت شکار شیر را در دست خود داشتند، در آخر این مسؤولیت را به محقق آمریکایی واگذار کردند. به این ترتیب آقای شیر، شاه شیرها شد. روشن است که در حال حاضر، پکر تا آنجا که ممکن است اختیار دارد. او برای نخستین‌بار در سرزمینی غریب، در سیاست حیات‌وحش مداخله کرده و خود را با گروه‌های علاقه‌مند به شکار دشمن کرده است.

در حال حاضر دولت تانزانیا به نهاد دشــت جاوید مجوز کار داده اســت. پکر تنها به‌عنوان متخصص شیر اجازه دارد به تحقیقاتش ادامه دهد. اما با این همه او ناامید است. او این وضع را می‌شناسد و می گوید که به مهارت‌های او تردید دارند؛ «چه کسی بیشتر از من در جایگاهی بوده که تغییرات لازم را عملی کند؟» کریگ پکر کاری را می کند که همیشه کرده است. هنگامی که همه برای او سر تکان می‌دهند. او هیچ چیز را ساده و راحت نمی گیرد. این نقطه قوت او است اما شاید این بار نقطه ضعفش باشد ■



تربیت مناسب

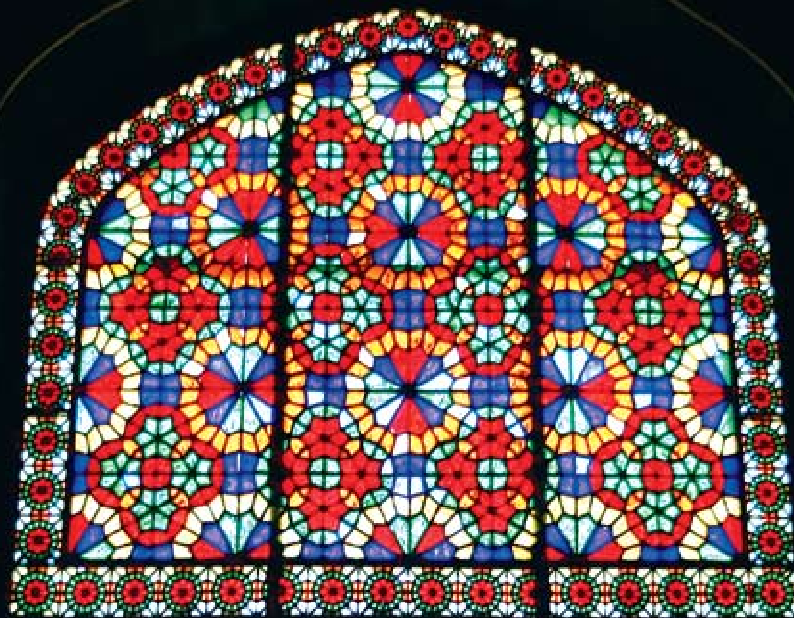
شیرهای ماده گله کار پرورش بچه‌ها را میان خود تقسیم می‌کنند. تشریک مساعی عادلانه، زیرا همه در طول زندگی‌شان تقریبا به اندازه هم از توله‌های کوچک نگهداری می‌کنند. گاهی پدرها هم کمک می‌کنند. اما همه مانند این پدر صبور نیستند

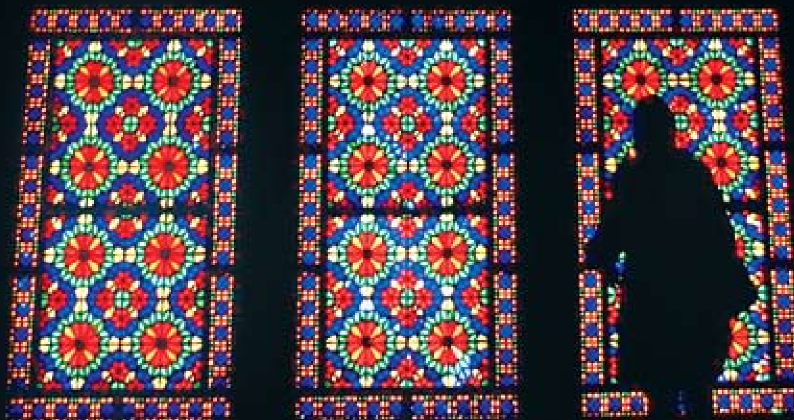


{راهنمای سفر}

آسمان نزدیک است

پیشنهادهای متفاوت برای گشت‌وگذار در ایران





آسمان نزدیک است
راهنمای سفر به جهان‌نما، یکی از جنگل‌های ایران

پیش به‌سوی شیرپلا
راهنمای کوهنوردی یک روزه در البرز مرکزی، از دربند تا شیرپلا

یَتا شهر هزار مسجد
راهنمای سفر به بزرگ‌ترین شهر خشتی جهان



خانه‌های ییلاقی
اگرچه خانه‌ها چهره‌شان به خانه ییلاقی نمی‌ماند اما بیشتر تابستان است که محل سکونت روستائیان اطراف جهان‌نما می‌شود. به دلیل باران‌های تند جهان‌نما چندسالی‌است که سقف‌های فلزی جای سقف‌های چوبی را گرفته

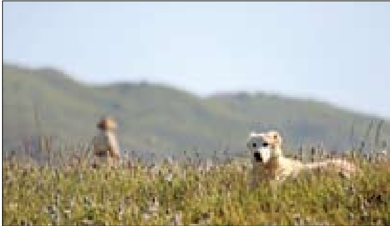
آسمان نزدیک است

راهنمای سفر به جهان‌نما، یکی از جنگل‌های ایران

طاهره رحیمی/ عکس : حامد خورشیدی

فرقی نمی کند که از کدام جاده راهی شوید؛ از پایتخت که به سمت شمال شرقی راه بیفتید و از مرز استان گلستان عبور کنید، آنچه باقی می‌ماند، فقط درخت است و زمین و آسمان. هنوز هم در بسیاری از مناطق ییلاقی گلستان می‌شود در کلبه‌ای روستایی در کنار بخاری هیزمی نشست و در نبود دکل و تیرهای چراغ برق، چشم‌انداز جنگل‌های نیمه انبوه و دشت‌های وسیع را تماشا کرد.
منطقه حفاظت شده «جهان‌نما» یکی از همین مناطق است؛ جنوبی ترین جنگل انبوه گلستان به مساحت ۳۰ هزار و ۶۵۰ هکتار که در شرقی ترین بخش رشته کوه البرز قرار دارد. اینجا را بام استان گلستان می‌دانند چرا که با ارتفاع ۳ هزار و ۸۶ متری خود در مرتفع ترین قسمتش می توان چشم‌اندازهای کردکوی، گرگان و بندر ترکمن را تماشا کرد. دهکده ییلاقی جهان‌نما در قلب این جنگل مرتفع قرار دارد؛ جایی که روستانشینان منطقه از اواسط بهار تا اوایل پاییز برای چرای گوسفندان و برپا کردن کندوهای عسلشان به آنجا می‌روند و در کلبه‌های چوبی خود جا می گیرند.
برای رفتن به این منطقه در این فصل سال که هوا سرد است، بهترین مسیر، جاده ماشین‌رو است که از رادکان می گذرد و می توانید برج تاریخی آن‌را هم ببینید، و چه بهتر که پس از جهان‌نما راهتان را به سمت جنوب و دامغان کج کنید و در روز، گرمای هوای بیابان را هم تجربه کنید. برای رفتن به این منطقه باید لوازم سفری خاصی همراه داشته باشید که شب را داخل جهان‌نما بمانید، تا دیدن سپیده صبح را در این منطقه زیبا از دست ندهید.





نگهبان گله
به ظاهر آرام این سگ چندان اعتماد نکنید. اگر به خصوص در فصل بهار نزدیک گله گوسفندان این منطقه شوید، قبل از آنکه چوپان بتواند کاری کند، سگ‌ها ممکن است زخمی‌تان کنند

نگهبان جاده
در منطقه گلستان برج های شبیه برج رادکان کم نبوده، اما حالا دیگر چندتایی بیشتر باقی نمانده. تماشای میل رادکان که یادگار قرن پنجم هجری است، را از دست ندهید. کتیبه پهلوی-کوفی برج رادکان در تاریخ کتابت ایران ارزش بسیاری دارد، چرا که متعلق به دوران تحول خط پهلوی به فارسی است



قاب چوبی
این قاب چوبی یکی از همان خانه‌های ییلاقی است که روستاییان هر سال باید سقف آن را تعویض و ترمیم کنند. مراقب باشید اگر سقف ترمیم نشده باشد، باران‌های تند بهاری می‌توانند به راحتی وارد کلبه شوند. بهتر است در چنین سفری حتما یک نایلون بزرگ و محکم با خودتان داشته باشید



دختر جهانگرد
وقتی وارد ییلاق جهان‌نما شدید اشتباه این گردشگر را نکنید و فاصله‌تان را با گله‌های گوسفند همیشه حفظ کنید. بعضی از سگ‌های گله آنقدر شبیه گوسفند هستند که تا نزدیک نیایند تشخیصشان نخواهید داد





موطن اسب ترکمن
این مادیان ترکمن که در کنارش یک کره جوان مشغول چراست، کره دیگری را هم در شکم دارد. این کره به دنیا نیامده سه سال دیگر در همین روزها در کورس بهاره گنبد خواهد تاخت

چطور به جهان نما برسیم؟

اگر از تهران قصد رسیدن به جهان نما را دارید، هم جاده هراز و هم فیروز کوه می‌تواند شما را به مقصد برساند. توصیه ما جاده هراز است؛ هم به دلیل زیبایی راه و هم کوتاه‌تر بودن آن. پس از حرکت از تهران و پشت سر گذاشتن شهرهای آمل، بابل، قائمشهر، نکا و بهشهر به کردکوی می‌رسید که آغاز حرکت شما به سمت جهان نماست. بهتر است باک بنزین خود را در پمپ بنزین کردکوی پر کنید چون تا مقصد نهایی و نزدیکی‌های دامغان از هیچ پمپ بنزینی خبری نیست. معمول‌ترین راه برای رسیدن به جنگل جهان نما که مورد تایید سازمان میراث فرهنگی استان هم هست، مسیر کردکوی- پارک جنگلی کردکوی- روستای درازنو، رادکان، حاجی آباد و در آخر دهکده ییلاقی جهان نماست. کل این مسیر حدود ۷۰ کیلومتر است که ۳۰ کیلومتر آخر راه، جاده شن‌ریزی شده و خاکی است. از کردکوی سراغ جاده جهان نما را می‌تـوان از همه مردم محلی گرفت. از ورودی غربی کردکوی، نخستین میدان، فلکه شهرداری است. باید از همین فلکه به سمت جنوب جغرافیایی یا سمت راست جاده حرکت کنید. مسیر کاملا مشخصی به سمت روستای درازنو وجود دارد که شما را از داخل پارک جنگلی کردکوی عبور خواهد داد. این مسیر حدود ۳۵ کیلومتر است و به دلیل کوهستانی و باریک بودن جاده، شما حدود یک ساعت راه خواهید داشت. بعد از این روستا، روستای رادکان و بعد هم از برج رادکان عبور خواهید کرد. پس از پشت سر گذاشتن برج به یک سه‌راهی می‌رسید که در سمت چپ جاده، تابلوی کوچکی راه رسیدن به جهان نما را نشانتان خواهد داد. پس از حدود نیم ساعت رانندگی در جاده خاکی و با رفتن به ارتفاعات بالاتر دیگر به حاجی آباد رسیده‌اید. حاجی آباد تا جهان نما سخت‌ترین مسیر سفر است چرا که هم پیچ‌ها تندتر شده و هم شیب جاده بیشتر است.

در راه رسـیدن به جهان نما از خود روستای رادکان که به سمت جنوب شـرقی نگاهی بیندازید، بلندای برجی آجری به چشم می‌آید که محلی‌ها به آن «میل رادکان» می‌گویند. تنها چند کیلومتر که از روستای رادکان خارج شوید، در جاده‌ای که به حاجی آباد می‌رسد، روی تپه‌ای در کنار راه، برج ۳۵ متری رادکان قـرار دارد. ظاهر آن شبیه برج «گنبد قابوس» اسـت که در شهر گنبد قرار دارد و احتمالا به همین دلیل اسـت که گفته می‌شـود این برج بـه تقلید از میل گنبد سـاخته شـده. این برج یکی از سـه برج منطقه مازندران و گلسـتان است که علاوه بر کتیبـه کوفی کتیبه پهلوی هم داشـته؛ اما به گفته رابینو- شرق‌شناس انگلیسـی- این کتیبه که در مدخل ورودی قرار داشته به دست روس‌های تزاری از میان رفته است. اما کتیبه کوفی‌ای که بر لبه آبریز گنبد مخروطی قرار دارد و با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌شود، هنوز تخریب نشده.

برج رادکان

با چه چیزی برویم؟

برای رسـیدن به جهان نما و ارتفاع ۳هزار متری آن توصیه ما خودروهای دو دیفرانسـیل و شاسـی بلند است. اگر در روزهای بارانی سفر به جهان نما را انتخاب کرده‌اید، بدون ماشین شاسی بلند ممکن است در جاده گلی هم بمانید؛ به ویژه که صندوق عقب ماشین هم به رسم سـفرهای طبیعت گردی از زیر انداز و کیسه خواب، گاز پیک نیک و گالن‌های آب پر باشد. به هر حال توصیه ما این است که این سفر را حتما با خودرویی غیر سواری آغاز کنید و زنجیر چرخ هم همراه داشته باشید. اگر در فصل گرم هم وارد این جاده می‌شـوید، سالم بودن چرخ‌ها و برف پاکن‌ها هم مهم هسـتند زیرا به دلیل ارتفاع منطقه، در هر ماهی از سال امکان ریزش باران‌های شدید و ناگهانی وجود دارد.

کجا بمانیم؟

درازنو آخرین روستای منطقه است که بقالی و نانوایی هم در آن هسـت. به همین خاطر بهتر اسـت کم و کسری‌های خود را در همین جا برطرف کنید. زیرا در دهکده کوچک ییلاقی جهان نما نه از مغازه‌ای خبری هسـت، نه تلفن، نه آب لوله کشـی، نه برق، نه آنتن موبایل و نه حتی سـرویس بهداشتی. اگر می‌خواهید آب یا مواد غذایی بخرید یا از تلفن همراه خود تماس بگیرید، پس از ترک درازنو تا رسـیدن به ارتفاعات به مرور تلفن همراه آنتن برای تماس نخواهد داشـت. زیرانداز و چادرهای ضد آب، کیسه خواب، لباس گرم، کفش کوهپیمایی، گاز سبک کوهنوردی، چراغ قوه یا فانوس و حتما آب همراه داشته باشید. در ماه‌هایی که ییلاق نشینان در منطقه حضور دارند، روستاییان آب مورد نیاز خود را به وسـیله تانکرهایی که اداره منابع طبیعی به دهکده می‌آورد یا چشـمه‌های موجود در منطقه تامین می‌کنند. برای اطمینان بیشتر بهتر است از آب چشمه‌ها استفاده نکنید.

پس از رسیدن به جهان نما می‌توان از روستاییان کلبه‌ها و اتاقک‌های خالی‌ای را که خودشان استفاده نمی‌کنند، اجاره کرد که برای یک شب اقامت ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان باید بپردازید. اگر هم آشـنا یا فامیلی در منطقه دارید، می‌توانید قبل از رسیدن به روستا کلید خانه روستایی‌اش را برای یک شـب از او امانت بگیرید. این کلبه‌ها معمولا به جز یک بخاری هیزمـی امکانات دیگری ندارند. بهتر اسـت برای دور مانـدن از خطر احتمالی حیوانات وحشـی، چادر خود را در نزدیکی خانه‌های روستایی برپا کنید. البته همیشه باید به مهربانی ییلاق نشـینان منطقه امیدوار بود. چون تجربه سفر به این منطقه نشان داده است روستاییان، مسافران را حتی در کلبه‌های خودشان هم جا داده‌اند.



پروانه‌ای در بلندی‌ها
اگرچه در ارتفاعات کمتر می توان سراغی از پروانه‌ها گرفت اما در بهار جهان‌نما دشت پر از پروانه‌های رنگارنگ می‌شود. وقتی پایتان را روی زمین می‌گذارید، مراقب باشید

بلندی‌های گلستان
به دلیل ارتفاع زیاد این دشت، نور خورشید خیلی زود به چشم می رسد.در این ارتفاعات جهان‌نما، روز هم خیلی زود آغاز می‌شود و زود هم به پایان می‌رسد

چه می بینیم؟

ممکن است برای بسیاری مقصد همین دهکده باشد؛ اما برای بعضی دیگر پیاده روی و جنگل نوردی در ارتفاعات محلی مثل: شاهپسند و آتشان یا رسیدن به قهوه‌خانه مش اکبر، تخت میرزا و شاید هم جنگل‌نوردی تا شصت کلاته مقصد نهایی باشد. مش اکبر اگرچه چند سال است که فوت شده اما هنوز هم در میان ییلاق نشین‌های منطقه به درستکاری و مهمان دوستی معروف است و قهوه خانه اش که به وسیله پسرش اداره می‌شود، هنوز هم محل پر رفت و آمدی است و جایی است برای گپ زدن‌های روستاییان و کوهنوردانی که پیاده هوای رسیدن به جهان نما را دارند. قهوه خانه و تخت میرزا در ارتفاعی پایین‌تر از خود دهکده قرار دارند که اگر محل اتراق شما همان خانه‌های روستایی باشد، برای رسیدن به قهوه خانه و تخت میرزا یا همان صندوق که تخته سنگی بزرگ در نزدیکی قهوه خانه است، باید حدود یک ساعت به سمت پایین حرکت کرد. اما بهتر است از خود روستاییان منطقه یا کودکان آنها بخواهید شما را تا آنجا برسانند؛ چون اگرچه فاصله کم است اما شاید در میان دیگر کوره راه‌های جنگلی گم شوید.

در روزهای گرم به ویژه باید مراقب گزنه‌هایی که در کنار این رودخانه‌ها و چشمه‌ها می‌رویند بود؛ چون در صورت تماس با بدن، محل تماس به شدت دچار خارش و سوزش می‌شود. البته پادزهر گزنه یا همان گیاه پِلام، همیشه در کنار گزنه می‌روید. می‌توانید در صورت تماس با برگ‌های گزنه از برگ‌های این گیاه به محل گزیدگی بمالید. پلام، بوته کوچکی است در اندازه گزنه با برگ‌هایی کشیده و روشن که روی آن هم پرزهایی قرار دارد و همیشه در کنار گزنه می‌روید. در صورت بارندگی، سطح زمین‌های منطقه به شدت لیز می‌شوند و به همین دلیل بهتر است کفش کوهنوردی و لژدار بپوشید.در محل دهکده معمولا در فصل بهار گله‌های گوسفند، دسته‌های گاومیش و کندوهای عسل وجود دارند. ییلاق‌نشین‌ها معمولا شیر گوسفندان خود را به مسافران نمی‌فروشند؛ اما می‌توانید یک کیلو پنیر گوسفندی خوب به قیمت ۴هزار تومان از آنها بخرید. گاومیش‌ها با وجود ظاهر ترسناکشان حیوانات بی‌آزاری هستند و با دیدن هر آدمی فرار می کنند اما هیچ وقت در کوهستان نزدیک گله گوسفندها نشوید زیرا سگ‌های گله ییلاق نشینان بسیار خطرناکند و به هیچ وجه نباید به آنها نزدیک شد؛ به‌خصوص در فصل بهار که بره‌های زیادی در گله وجود دارد. آنها با هر گونه احساس خطری ممکن است همراه با دیگر سگ‌های گله به شما حمله کنند. آن وقت دیگر شاید از دست چوپان هم کاری برنیاید.

انتخاب با شماست
برای بازگشت دو راه پیش رو دارید بعد از خداحافظی از جهان نما می‌توان راه رفته را به سمت درازنو و کردکوی برگشت. اما برای برگشت؛ از جهان نما تنها راه همان مسیر آمده نیست. گزینه‌دیگری هم دارید، اگر ذخیره بنزین شما به حد کافی است می‌توانید به جای جنگل و دریا، کویر را برای بازگشت به پایتخت انتخاب کنید؛ یعنی رسیدن به چشمه علی و دامغان. این مسیر بخشی از جاده قدیم بندر گز- دامغان است که در زمان رضا خان و به دست آلمانی‌ها ساخته شده بود. حاجی آباد- چمن ساور- دیباج- چشمه علی - دامغان - سمنان- گرمسار- ایوانکی- تهران راه برگشت شما تا پایتخت است.



خطر در کمین
اگرچه ممکن است تجربه زیادی در طبیعت‌نوردی داشته باشید، اما برای حفظ سلامت خودتان هم که شده بهتر است در این ارتفاعات جنگلی تنها پیاده‌روی نکنید و به خصوص از ییلاق نشین‌های محلی کمک بگیرید

شکار ممنوع

جهان‌نما یکی از بهشت‌های ایرانی زیست‌شناس‌هاست. چون به دلیل آب و هوای سرد و مرطوب منطقه، گونه‌های گیاهی مختلفی در آن می‌روید و به خاطر همین پوشش گیاهی انبوه پستانداران و پرنده‌های مختلف در آنجا زندگی می کنند. اگر خوش شانس باشید، در جهان‌نما خرس‌قهوه‌ای، پلنگ، گراز، گرگ، روباه، شغال، خارپشت، کل، بز، خرگوش، عقاب طلایی، کبک دری، جغد و هما هم می‌توانید ببینید. البته مسافرانی که به این منطقه می‌آیند بیشتر از هر حیوان دیگری در این جنگل کل و بز و خرگوش و روباه دیده‌اند. با وجود آنکه شکار در این منطقه حفاظت شده هم ممنوع است اما با شکار غیرقانونی بعضی مسافران، تعداد پستانداران منطقه در چند سال اخیر کاهش پیدا کرده. ضمن آنکه حرکت جنگل نوردان و ییلاق نشین‌ها در مسیرهایی غیر از مسیر اصلی موجب از بین رفتن تعدادی از زیستگاه‌های این جانوران شده و به همین دلیل به کوه پیمایان توصیه می‌شود در زمان حرکت در جنگل فقط از مسیرها و کوره راه‌های اصلی حرکت کنند. معاون محیط زیست طبیعی استان گلستان می گوید تا امروز هیچ گزارشی مبنی بر اینکه حیواناتی مثل خرس و پلنگ، گراز یا گرگ به گردشگران حمله کرده باشد، به دستشان نرسیده. البته دام‌های ییلاق‌نشین‌ها و کندوهای عسلشان گاهی خرس یا گراز را به طرف محل سکونت آنها کشانده است. به همین دلیل توصیه محیط زیست منطقه هم علاوه بر عدم شکار این است که مسافران تا قبل از رسیدن به خود جهان نما در صورت نیاز به استراحت در نزدیکی جاده استراحت کنند و برای حفظ سلامت خود وارد جنگل نشوند.

چطور برگردیم؟

پیشنهاد دوم: در صورتی که مسیر دوم را انتخاب کرده اید باید به سمت میل رادکان برگردید. قبل از رسیدن به میل در منطقه «اسب نیره رودبار» یک راه فرعی به سمت جنوب جغرافیایی یا دست چپ شما وجود دارد. از اینجا تا رسیدن به آبادی چمن ساور-از توابع استان سمنان- آبادی دیگری نیست و شما را به استان سمنان خواهد رساند. در طول سه ساعت هوا به رو به گرمی می گذارد و کم کم رنگ طبیعت به رنگ خاکی و قهوه‌ای تغییر می کند. تا چمن ساور راه خاکی است و از آنجا هم تا دیباج باید ۲۵ کیلومتر راه آسفالت طی کنید. در دیباج پمپ بنزین وجود دارد. می‌توانید بنزین بزنید و به تماشای چشمه علی بروید. از چشمه علی تا دامغان هم حدود ۳۰ کیلومتر راه در پیش دارید. از دامغان تا رسیدن به تهران هم اگر ترافیکی در کار نباشد در عرض چهار ساعت به تهران خواهید رسید.



پیر بافنده
این پیرمرد یزدی که عمرش را بر سر «دارایی‌بافی» که یکی از صنایع‌دستی کهن است، گذاشته، سال‌هاست که در همسایگی زندان اسکندر پارچه‌های سنتی یزدی می‌بافد. اگر به محله فهادان و زندان اسکندر سری زدید سراغی هم از او بگیرید

عکس: علی اصغر نصری

دیدار بهاری با عروس کویر

یَتا شهر هزار مسجد

راهنمای سفر به بزرگ‌ترین شهر خشتی جهان

محسن امین / عکس: حمید نجفی

«وارد شهری شدم پر از دوچرخه.» جلال آل‌احمد، سفرنامه‌اش به شهر مردمان سختکوش کویر را با این جمله توصیفی آغاز می‌کند. دوچرخه‌هایی که هنوز هم کنجکاوی همه را در اولین دیدار از این شهر دامن می‌زنند؛ حتی اگر این روزها دوچرخه‌هایش گازی شده باشند و مردمانش موتورسوار.

برای دیدار و گشت و گذار در این شهر باید پیاده‌روی یا حداکثر دوچرخه را انتخاب کرد تا هم تجربه یزدگردی مشابه زندگی مردمانش باشد و هم نکته‌های ظریف شهر خشت وگلی کویر مرکزی ایران از دست نرود. ضمن اینکه باید خودتان را آماده کرده باشید که یک روز تمام فقط خشت و گل و بناهای قدیمی و خاطره‌انگیز ببینید. این را به آن دلیل می‌گویم که آنهایی که فقط از جنگل و جاهای سرسبز و هیجان‌انگیز لذت می‌برند، ممکن است وسط این دید و بازدید شهری بی‌حوصله شوند!

نخل عاشورا
مجموعه امیرچخماق را یک سردار تیموری و همسرش و برای مردم یزد بنا کردند که خود موزه کاملی است شامل تکیه، میدان، حمام، کاروانسرا، خانقاه، قنادخانه، چاه آب سرد و مسجد. نخل چوبی معروف یزدی‌ها که یک‌بار در سال و آن هم در روز عاشورا روی دست‌ها می‌گردد، گوشه این میدان جای دارد

عکس: جواد علیزاده

{راهنمای سفر}

شهر یک طبقه
در لابه‌لای خشت‌های قدیمی و کهنه یزد، رازها و رویاهای تعبیر نشده بسیار است. با نابودی بافت تاریخی شهرها، همه آن رویاهای خشتی هم نابود خواهند شد. یزد، شهری است یک طبقه که در آن هنوز گنبد و مناره مساجد از بقیه ساختمان‌ها بلندترند

چطور به یزد برسیم؟

برای رسیدن به یزد که فاصله‌اش تا تهران حدود ۶۵۰ کیلومتر است می‌توانید هواپیما، قطار یا خودروی شخصی را انتخاب کنید. قیمت بلیت هواپیما در مسیر رفت و برگشت ۷۴ هزار و ۲۰۰تومان است و حدود یک ساعت و ۲۰ دقیقه در راه خواهید بود. با قطار هم می‌توانید به یزد برسید. با قطار معمولی نه ساعت و با قطار تندرو شش ساعت در راه خواهید بود. هزینه رفت و برگشت شما با قطار معمولی ۱۶ هزار و با قطار تند رو ۲۰ هزار تومان خواهد بود. توصیه ما در این فصل مسیر جاده‌ای و البته خودروی شخصی است چون می‌توانید پس از گذشتن از شهرهای قم، کاشان، اردستان، نائین، اردکان، میبد و اشکذر و گشت‌وگذار در آنها به یزد برسید. برای ماندن در یزد اصلا نباید نگران بود زیرا علاوه بر مهمان‌نوازی این مردم کویری، شهر دارالمومنین پر از هتل و مهمانسراهایی است که بیشتر با شکل و شمایل سنتی‌شان میزبان شما هستند. پیشنهاد ما این است که اگر به دلیل قیمت بالای برخی از این هتل‌های سنتی نخواستید در آنها اقامت کنید، حتما با پرداخت ۵۰۰ تومان ورودیه به هتل فهادان سری زده و در کنار جوی باریکی که از داخل آن می‌گذرد، دست و رویتان را آبی بزنید.
مهم‌ترین نکته‌ای که ما در سفر به شهر بادگیرها به شما توصیه می‌کنیم، توجه و دقت شما به رعایت هنجارهای مذهبی است؛ چراکه این شهر علاوه بر مسلمانان، زرتشتیان معتقدی هم دارد.

روز اول: شهرگردی

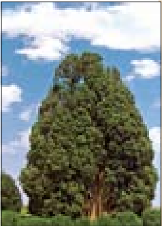
برای آغاز دید و بازدید، قبل از هر کاری ماشین را جایی پارک کنید و مثل توریست‌های خارجی‌ای که حتما در شهر می‌بینیدشان، کوله پیاده‌روی بردارید.
توصیه ما این است که پیاده‌روی را بعد از عبور از بافت قدیمی شهر از حوالی محله فهادان شروع کنید. خانه عرب‌زاده(موزه سکه)، خانه نواب وکیل، زندان اسکندر (مدرسه ضیائیه)، هتل موزه فهادان، خانه لاری‌ها، مسجد جامع، حمام و بازار خان، آب انبار، مجموعه امیر چخماق،زورخانه، موزه آب، باغ دولت‌آباد، میدان مارکار، آتشکده و موزه آینه و روشنایی از جمله محل‌هایی هستند که در یزدگَردی یک روزتان که احتمالا از یک صبح تا غروب طول خواهد کشید، تماشا خواهید کرد.
نه! اشتباه نکنید، وارد یک محوطه باستانی که مردمانش صدها سال است که رفته‌اند و نیامده‌اند نشده‌اید؛ اینجا زندگی جریان عادی خودش را دارد و البته به‌روز هم شده؛ طوری که هر لحظه ممکن است بنز آخرین سیستمی از کنار شما رد شود! بسته به حوصله و کندکاوتان، یک تا سه ساعتی طول می‌کشد. بافت قدیمی شهر خود به تنهایی موزه‌ای است که می‌توان حتی یک روز کامل را صرف گشت‌وگذار و تماشا در آن کنید.

مهم‌ترین نکته‌ای که ما در سفر به شهر بادگیرها به شما توصیه می‌کنیم، توجه و دقت به رعایت هنجارهای مذهبی است

راهنمای نقشه
مسیر سبز رنگ مسیری است که از آن می‌توانید بدون نیاز به خودرو به گشت‌وگذار در بافت قدیمی یزد بپردازید

برج وبارو
شروع مسیر
پایان مسیر پیاده روی
زندان
هتل
باغ
بادگیر
بقعه
مسجد
مسیر پیاده روی
بازار سنتی
حمام
زورخانه
مصلی
تکیه امیر چخماق
رستوران
میدان مارکار
آتشکده
موزه

سال‌های درون خانه
هنوز هم در پشت دیوارهای کاهگلی و درون خانه‌های قدیمی یزد ، سادگی‌های قدیمی فراوانند، به فرش و پشتی‌های لاکی، تلویزیون روی طاقچه، ساعت کوکی قدیمی، سماوری که بخارش به هوا می‌رود و پیرمرد و پیرزنی که بدون دندان می‌خندند، دقت کنید / عکس: سارا ساسانی



پیرترین ایرانی
در سفر یزد تماشای سرو ابرکوه که یکی از پیرترین ساکنان زنده جهان است را از دست‌ندهید. کارشناسان قدمت آن را بین ۴ تا ۷هزار سال تخمین می‌زنند. این درخت که به تازگی در فهرست میراث طبیعی کشور ثبت شده ۲۵متر ارتفاع و ۱۸متر محیط دارد



خلیفه‌های یزدی
این دو شیرینی پز از کارمندان حاج‌خلیفه رهبرند؛ یکی از قدیمی‌ترین شیرینی‌فروشی‌های یزد. به‌امیرچخماق که رسیدید خرید از شیرینی فروشی حاج خلیفه را فراموش نکنید، البته اگر دیر برسید به در بسته خواهید خورد

شهر در حصار ۷
یزد هم مثل تمام شهرهای قدیمی روزگاری برای خود برج و بارویی داشته. می گویند بخش اعظم این بارو سال‌ها قبل با سیلی که یزد را فرا می‌گیرد ویران شده، اما هنوز در بخش‌هایی از محله‌های قدیمی شهر می‌شود از این دیواره قدیمی سراغی گرفت



پسکوچه‌های فهادان
خانواده های یزدی هنوز هم پرجمعیتند. در چوبی یکی از خانه‌های محله فهادان که باز می شود، چند بچه‌قد و نیم‌قد از آن بیرون می آیند. در گشت و گذارتان در محله‌های قدیمی یزد حتما به آنها برمی‌خورید / عکس: سارا ساسانی



سه پند کهن ۸
وقتی وارد آتشکده یزد می‌شوید، بر بالای ساختمان آن، به نشان فِرَوَهر هم دقت کنید که سه گفتار کهن ایرانی: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک زیر آن نقش بسته / عکس: حامد جابرها



خانه دیروز
بسیاری از خانه‌های اعیانی و قدیمی یزد، قبل از اینکه تخریب شوند، تبدیل به موزه و هتل شده‌اند. این یکی از همان خانه‌هاست که در محله فهادان بسیار زیادند





مجموعه امیر چخماق

امیر جلال‌الدین چخماق از سرداران و امرای شاهرخ تیموری و حاکـم یزد با کمک همسـر خود فاطمه خاتون در جهت آبادانی یزد مجموعه‌ای شامل تکیه، میدان، حمام، کاروانسراها، خانقاه، قنادخانه، چاه آب سرد و از همه مهم‌تر مسجد امیرچخماق را بنا کرد. سنگ نصب شده در کریاس مسجد به طرف میدان، شبکه‌های ظریف از کاشی‌های معرق دور خارجی گنبد، محراب صفه اصلی با طاقنمای مقرنس کاری و... این مسجد را که در قرن هشتم هجری قمری بنا نهاده شده، از نظر زیبایی بعد از مسجد جامع قرار می‌دهد. در محوطه این مجموعه فرصت یک عکس یادگاری را از دست ندهید، ضمن اینکه باید برای بالا رفتن از مناره‌های تکیه امیرچخماق و البته تماشای مجموعه ۳۰۰ تومان ورودیه پرداخت کنید.

موزه آب

خانه کلاهدوزها یکی از آنهاست که از ده سال قبل در اواسط خیابان مجاهدین و نزدیکی میدان امیرچخماق تبدیل به موزه آب این شهر شده. در داخل دیوارهای آینه‌کاری شده دورتادور حیاط تا سه طبقه زیر زمین، از ابزار اندازه‌گیری حجم آب و ظروف حمل آب گرفته تا وقف‌نامه‌های قدیمی و کتابچه میرآب‌ها نگهداری و نمایش داده می‌شـود. موزه آب یـزد بهترین محل در کشور است که می‌توان در آنجا سیستم مهندسی ایرانیان در حفر قنات و دسـتیابی و نگهداری آب را از نزدیک دید. این موزه هر روز برای بازدید گردشگران از هشت صبح تا هفت بعدازظهر باز است و قیمت بلیت ورودی آن هم برای هر نفر ۵۰۰ تومان بیشتر نیست.

مسجد جامع

اینجا نماد دارالمومنین است؛ مسجد جامعی که یکی از با ارزش‌ترین یادگارهای تاریخی هنری و گنجینه‌ای از معماری اسلامی است. بانی ساختمان اصلی مسجد را علاءالدوله گرشاسب آل بویه در قرن ششم هجری قمری می‌دانند ولی مسجد فعلی مربوط به آل مظفر و تیموریان قرن هشتم و نهم هجری است. از امتیازات هنری و معماری این مسـجد می‌شـود به قدرت و استواری کاشی کاری‌های نفیس و جالب، سردر بلند، دو کتیبه نفیس یکی به خط کوفی و دیگری به خط ثلث روی کاشی لاجوردی معرق در کنار سردر باشکوه، دو مناره زیبا و تزئینات کاشی کاری شده دیوارهای داخلی شبستان و زیر گنبد و خارج گنبد اشاره کرد. حتما برایتان جالب است که بدانید آب سرداب زیر مسجد که بعد از پایین رفتن از ۶۴ پله به آن می‌رسید، ۳۰ کیلومتر دورتر و از قناتی در مهریز بیرون می‌آید.

موزه سکه

موزه سکه و مردم شناسـی حیدرزاده یا همان خانه عرب‌زاده که از بناهای قدیمی دوره قاجاریه اسـت، اگرچه به خانه‌های دیگر محله فهادان شباهت دارد، گچبری‌ها و نقش‌های اسـلیمی و تزئینات چوبی و کریاس آن را تبدیل به مـوزه‌ای زیبا کرده. علاوه بر این تماشـای قدیمی‌ترین قفل‌ها، زینت‌آلات نقره، تسبیح، زنجیر، انگشـتر، ترازو، قپان، منقل و سماور و قباله معاملات ملکی و نامه‌های مختلف را در این موزه از دسـت ندهید. این موزه از ساعت نه صبح تا نه شب- به جز ساعات دو تا چهار بعداز ظهر- برای بازدید عمـوم باز اسـت و قیمت بلیـت ورودی آن ۵۰۰تومان است.

زندان اسکندر یا مدرسه ضیائیه

این ساختمان مشهور به زندان اسکندر است و حدود هشـت قرن قدمت دارد. گنبد بلند و خشتی این بنا دارای تزئینات و آرایش گچبری است که با نقاشی با آبرنگ طلایی و لاجوردی زیباتر شده. بانی این بنا شرف‌الدین علی رضی است. گفته می‌شود اسکندر این زنـدان را پـس از ورود به ایـران در یزد قدیم همچون قلعه‌ای برای زندانیان و بازماندگان دولتی ساخته اسـت. احتمال زیادی وجود دارد که زندان اسکندر بقایای یکی از خانه‌های خاندان رضی و گنبد باقیمانده بقعه قبور آنها باشد. هزینه بلیت ورودی این بنا و گشت‌وگذار در آن و بازدید از زیرزمینش ۲۰۰ تومان است. زمانی که به تماشـای زندان اسکندر رفتید، حتما به کارگاه‌های پارچه‌بافی‌ای که در کنار ساختمان زندان قرار دارد، سری بزنید و پارچه‌های دستباف و سفره‌های سنتی سوغات بیاورید.

خانه لاری‌ها

خانه لاری‌هـا یکی از خانه‌هـای اعیانی کل ایران است که شاید تنها در محله فهادان بشود سراغش را گرفت. مالک این خانه حاج ابراهیم لاری بوده که در دوره قاجار همراه با اهل اندرونی در این خانه زندگی می کرده اسـت. اتاق‌های دورتادور حیاط در چهار فصل سال محل سکونت اعضای خانواده بوده که بنا به زاویه تابش نور خورشید و دمای اتاق‌ها به موقع خود مورد استفاده قرار می گرفتند. شاید دلیل مشهور شدن این خانه علاوه بر درختان درهم تنیده انگور و اتاق آینه‌اش، اتاق نقاشی آن باشد که روی دیوارها و سقفش تصاویر زیبایی از زنان اروپایی کشیده شده. در وسط حوضِ خانه تخت بزرگ چوبی‌ای قرار دارد که بعد از ظهرهای تابستان به دلیل خنکی‌اش محل نشستن صاحبخانه و مهمانانش بوده است.

ارسی‌های رنگین
داخل باغ دولت‌آباد، عمارت دوطبقه ای است که یکی از درهای عقبی آن که احتمالامخصوص اهل اندرون بوده، به باغ زیبایی باز می‌شود. این همان در است. بعد از ظهرها که این در نیمه باز است و نور خورشید مورب به شیشه‌ها می‌تابد، کف اتاق پر از رنگ می شود و اینجا زیباترین جای دولت‌آباد
عکس: مهدی مریزاد



به یاد بانوی سبز
زیارتگاه پیر چک‌چک حدود ۵۰ کیلومتر از یزد فاصله دارد و درمیان صخره‌های اردکان است و حدود ۱۰ دقیقه تا رسیدن به خود زیارتگاه باید از پله‌ها بالا بروید. در این نیایشگاه درخت کهنسالی است که می‌گویند عصای حیات بانو، شاهزاده خانمی بوده که این زیارتگاه به یاد او ساخته شده



بلندترین بادگیر دنیا
در شهر بادگیرها، بلندترین بادگیر بودن هم افتخاری دارد. بادگیر ۳۳متری که در وسط عمارت دولت‌آباد است، بلندترین بادگیر جهان است و هنوز هم از شاهکارهای مهندسی است. ساخت و حفظ چنین باغ سرسبزی در یک شهر کویری هم، دانش بسیاری می‌خواهد
عکس: مهدی مریزاد

دیدار با آتشکده
آتشکده‌زرتشتیان یزد مهم‌ترین آتشکده‌زرتشتیان ایران است و برای زرتشتیان بسیار محترم. به آنجا که وارد می‌شوید، به‌خصوص در اتاق آتشدان چیزی را لمس‌نکنید



برج خاموشان
برای رسیدن به دخمه زرتشتیان بهتر است برنامه سفر را طوری تنظیم کنید که سرظهر به آنجا نرسید، چون از سایه و آب خبری نخواهد بود

حل کردن مساله اقامت در یزد چندان دشوار نیست. در جدول زیر نرخ و شماره تماس چند اقامتگاه یزد را برای شما آورده‌ایم.

اقامتگاه	قیمت برای اتاق دو تخته	شماره تلفن
هتل فهادان	۸۵۰۰۰	۰۳۵۱_۶۳۰۰۶۰۰
مهمانسرای جهانگردی	۷۷۸۰۰	۰۳۵۱_۶۲۴۹۱۲۷
مهمانسرای فرهنگیان	۳۸۵۰۰ ۲۳۰۰۰ (مخصوص فرهنگیان)	۰۳۵۱_۸۲۵۰۰۴۱
مجتمع سنتی ساباط	۳۵۴۰۰	۰۳۵۱_۶۲۲۹۳۳۳

باغ دولت‌آباد

اگر تا به حال همه آنچه در یزد دیده‌اید اشیای عتیقه و خانه‌های قدیمی بود، در بـاغ دولت‌آباد علاوه بر اینها فرصت دارید که از طبیعت سبزی لذت ببرید که کمتر رنگ آن را در دیگر نقاط شـهر دیده‌اید. باغ دولت‌آباد در فاصله دورتری از مکان‌های دیدنـی قرار دارد که آنها را پشت سر گذاشتیم و بهتر اسـت اگر خودرو در اختیار ندارید، برای رسیدن به آنجا تاکسی سوار شوید. جالب‌ترین بنای مجموعه را عمارت هشتی و بادگیر تشکیل می‌دهد که نمونه کاملی از تلفیق جریان آب و هوا برای خنک کردن طبیعی خانه‌های کویری است. بادگیر باغ دولت‌آباد با ۳۳ متر بلندی از سـطح زمین شاهکار مهندسی و بلندترین بادگیر جهان است. در باغ دولت‌آباد می‌توانید به سمت چپ و پشت درختان انگور باغ بروید و روی تخت و نیمکت‌های چوبی آن طعم فالوده یزدی و بستنی سنتی را هم تجربه کنید.

آتشکده باستانی

آتشـکده‌های یزد بهترین جا برای دیدن یادگارهای دین زرتشت هستند، آتشـکده مارکار آتشی با قدمت دوران ساسانی را در دل خود دارد. آتش در محفظه‌ای بلندتر از سطح زمین در اتاقی نسبتا وسیع و دور از تابش خورشید قرار گرفته و اتاق‌هایی برای مراسم نیایش دور آن طراحی شده است. مارکار هر روز به جز روزهایی که برای انجام مراسم مذهبی تعطیل می‌شود، برای بازدید عموم باز است. حواستان باشد که به در بسته نخورید. زمانی که برای بازدید به محل آتشکده رفتید، بهتر است در حد امکان از پوشیدن لباس‌های تیره خودداری کنید و تا می‌توانید به ویترین‌ها، عکس‌ها و اشیا دست نزنید. ساعت بزرگ مارکار یا میدان ساعت یزد هم در نزدیکی این آتشکده قرار دارد.

دخمه زرتشتیان

دخمه زرتشـتیان آخرین محل تاریخی‌ای است که شـما در بازدید از یزد و در مسیر پیشنهادی ما به آنجا می‌رسید. دخمه، جایگاه قراردادن اجساد درگذشتگان زرتشتیان است که در جنوب شهر یزد و بربلندی‌های صفائیه قرار دارد. در آیین زرتشت مردگان زیر خاک دفن نمی‌شـده‌اند و در این جایگاه‌های سـنگی قرار می‌گرفته‌اند تا اجساد خاک را نیالایند.

برای بازدید آتشکده بهتر است از پوشیدن لباس‌های تیره خودداری کنید و به ویترین‌ها و اشیا دست نزنید

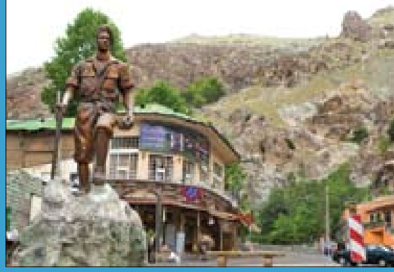
روز دوم: طبیعت گردی

می‌توانید روز دوم به سمت باغ‌های سرسبز انار و بادام تفت و روستای ییلاقی «ده‌بالا» در دامنه کوهی که مثل شیر میلیون‌ها سال است که نشسته و به کویر چشم دوخته بروید. مهریز با کوه‌ریگ، ابرکوه با سرو باستانی و اردکان هم با مجموعه زیارتگاه «پیردختر» – در راه برگشت به اصفهان– انتظار شما را می‌کشند!

ده بالا و دره گاهان: در ۴۵ کیلومتری شهر یزد و در محدوده شهر تفت، روستایی کوچک و ییلاقی هست به نام ده بالا که طرفدار زیادی هـم دارد چون هوای خنکی دارد و سرسبز و باصفاست. نکته اینکه ده‌بالا با دمای ۱۰ تا ۲۰ درجه خنک‌تر از شهر یزد، غافلگیرتان خواهد کرد. این ایام سال هم فرصت دارید که خودتان را به منطقه دره گاهان برسانید و در دل کویر، یک آبشار فصلی را که ناشی از آب شدن برف‌های شیرکوه و قله طرزجان است ببینید. وجود سنگ‌های مساعد برای صخره نوردی در کنار این آبشـار، اینجـا را محبوب کوه‌نوردها کرده.

کوه ریگ: منطقه‌ای است در محله بغدادآباد مهریز که طی سالیان طولانی و چند صد سـال پیش بر اثر وزش باد و جمع شـدن توده عظیمی از شن کنار یک کوه به وجود آمده.

سرو ابر کوه: این سرو نخسـتین اثری است که در فهرست میراث طبیعی ایران به ثبت رسیده و عمرش ۴هزار سال یا بیشتر تخمین زده می‌شود. زیارتگاه پیر سـبز (چَک چَک): زیارتگاه پیر سبز در ۵۲ کیلومتری شمال شرقی یزد در نزدیکی شـریف‌آباد (اردکان) در دامنه کوهی، در یک سراشـیبی تند و در دره عمیقی در بخش «خرانق اردکان» قرار دارد. گفته می‌شود نام «چک چک» یا به گویش زرتشتیان یزد «چک چکو» از صدای قطره‌های آبی گرفته شـده که از صخره‌ای می‌چکند. بر اساس باورهای مردم، این مکان مقدس جایگاه پنهان شدن «حیات بانو یا نیک بانو»، یکی از شاه‌دخت‌های ساسانی اسـت که هنگام حمله به این مکان گریخته و پناه گرفته بود و بعدها چوپانی او را در خواب می‌بیند و نیک بانو به او می‌فرماید تا بنای پیر سبز را بنیان گذارد. در این نیایشگاه درخت کهنسالی وجود دارد که به باور زرتشتیان، این درخت عصای نیک بانو، دختر یزدگرد– آخرین پادشاه ساسانی– است که پس از فرورفتن در زمین به درخت بزرگی تبدیل شده است.
نیایشگاه پیر سـبز امکانات رفاهی‌ای مانند برق، آب آشامیدنی و تعدادی اتاق دارد که برای استراحت ساخته شـده‌اند و به آنها «خیله» می‌گویند. در داخل یکی از اتاق‌ها هم چاهی به عمق بیش از ۵۰ متر وجود دارد که زرتشتیان به نیت برآورده شدن حاجتشان، نخی را بر دور طناب این چاه گره می‌زنند.



سلام سرباز
میدان سربند، نقطه شروع یک راهپیمایی تقریبا چهارساعته برای رسیدن به شیرپلاست. اگر آب خنک یا خوردنی سبک همراه ندارید، بهتر است همین جا از بقالی‌های دور میدان تهیه کنید، چون کم‌کم که بالا می‌روید، قیمت‌ها هم بالاتر می‌رود

پیش به‌سوی شیرپلا

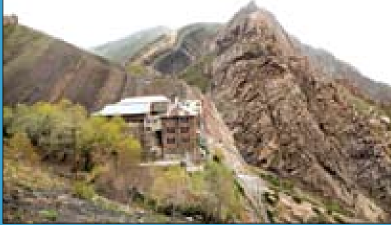
راهنمای کوهنوردی یک روزه در البرز مرکزی، از دربند تا شیرپلا

ایثار قنواتی/ عکس: بهنام موذن

فقط کافی است دود و دم تهران بگذارد تا کوه‌های سر به فلک کشیده‌اش را ببینید. کوه‌هایی بلند بالا که در این فصل از سال جان می‌دهند برای دست و پنجه نرم کردن با آنها. هر چند کارشناسان محصور شدن تهران بین کوه‌ها را به ضرر مردمش می‌دانند ولی برای آنهایی که می‌خواهند حداقل یک نیم‌روز از شلوغی این شهر درندشت سر به کوه و دشت بگذارند، بسیار هم دوست‌داشتنی است.

یکی از قله‌های بلند بالای تهران توچال است با ۳۹۶۰ متر ارتفاع. در واقع توچال بلندترین قله رشته کوه‌های البرز مرکزی است که از شمال تهران می‌گذرد. مسیرهایی که به این قله ختم می‌شود، هم برای کوهنوردهای حرفه‌ای که پیش‌برنامه کوهنوردی‌های سنگین‌شان را این مسیر می‌گذارند، طرفدار دارد و هم برای کوهنوردهای آماتور که بیشتر به هوای بیرون زدن از شلوغی شهر راهی کوه می‌شوند. کوهستان توچال سه پناهگاه بزرگ به نام‌های «کلک‌چال»، «پلنگ‌چال» و «شیرپلا» دارد. ما در این راهنما سراغ «شیرپلا» می‌رویم. پناهگاهی در ارتفاع ۲۸۰۰ متری با غذایی گرم و تختخواب راحت برای استراحت چندساعته کوهنوردهایی که قصد شب‌مانی در کوهستان شمال تهران را دارند.

حمام آفتاب
اینجا، نرسیده به قهوه‌خانه مش‌رجب است. بیشتر کوهنوردان قبل از رسیدن به این قهوه‌خانه چند دقیقه‌ای استراحت می‌کنند چون بعد از عبور از آن، مسیر سخت و کمی صخره‌ای می‌شود. در راه رسیدن به شیرپلا از این تخته‌سنگ‌های تخت و بزرگ برای استراحت زیاد می‌توانید پیدا کنید



همیشه بیدار
از غذاهای سبک کوهنوردی، سرویس بهداشتی تمیز، تخت‌های مرتب تا تجهیزات اولیه پزشکی در این پناهگاه مهیاست. ۱۰دقیقه آخر یعنی رسیدن به خود پناهگاه که شیب مسیر بیشتر و کار سخت‌تر می‌شود



کوهنوردان همراه
خوردنی‌ها و گرمای اجاق پناهگاه‌ها و قهوه‌خانه‌های بین راه معمولا توسط قاطرها به بالاآورده می‌شوند. در رفت و آمد در این مسیر همیشه آنها را با بارهای سنگین خواهید دید



گام اول؛ هفت صبح، دربند

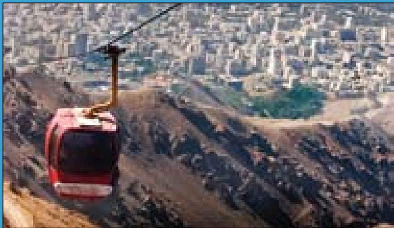
بهتر است قرارتان را بگذارید پای مجسمه آقای کوهنوردی که دست کم ۳۰ سالی هست که کوله به دوش در میدان دربند ایستاده. مسیر دربند و سربند در دسترس‌ترین راه برای صعود شیرپلاست. برای رسیدن به دربند هم اگر از مرکز، جنوب یا شرق تهران راهی می‌شوید، کافی است خودتان را به میدان تجریش برسانید و از آنجا با مینی‌بوس یا تاکسی راهی دربند شوید. اگر برنامه کوهنوردی را یک روز تعطیل گذاشتید، توصیه ما استفاده از مترو است. فقط کافی است از ایستگاه قیطریه از زیر زمین سر در بیاورید داخل خیابان شریعتی و از آنجا با راننده تاکسی‌هایی که از کله صبح فریاد «دربند... دربند» می‌زنند، راهی میدان دربند شوید. چون مسیر طولانی است، بهتر است هر چه زودتر راه بیفتید. اگر می‌خواهید از شیرپلا بالاتر بروید و هوای رفتن به قله توچال را دارید، حتما قبل از روشن شدن هوا راه بیفتید.



از پس قلعه تا گذر آقا مهدی

از کنار مجسمه کوهنورد و مسیر «تله‌سییژ» مسیر پاکوب و پهنی وجود دارد که باید آن را تا انتها بروید. ابتدای مسیر شیب نسبتا تندی دارد اما کم کم که از کنار تله‌سییژ می گذرید آبادی جمع و جور «پس قلعه» را زیر پای‌تان می‌بینید. روستایی در ارتفاعات شهرستان شمیران که در مسیر کوهستانی دربند قرار دارد. قلعه شمیران که حالا به آن سرقلعه می گویند، این‌قدر معروف بوده که اهالی، اسم روستای پشت سر این قلعه را پس‌قلعه گذاشتند. با اینکه حالا از قلعه چیزی باقی نمانده اما سال‌هاست که اسم روستای پشت سر قلعه همان پس‌قلعه مانده است. بعد از اینکه از روستا گذشتید، شیب کمی ملایم می‌شود و قهوه‌خانه‌ها یکی یکی خودشان را نشان می‌دهند. قهوه‌خانه‌های «تهرانی» و «عباد» که سال‌هاست در این مسیر وجود دارند و حالا پسران آنها چای داغ و نیمروی تخم‌مرغ دست کوهنوردها می‌دهند. اگر خیلی خسته نشدید و برنامه‌ای برای خوردن صبحانه دارید، بهتر است یک‌مقدار دیگر بالا بروید تا به گذر آقا مهدی برسید. گذر آقا مهدی همان پل چوبی روی رودخانه است که بیشتر شبیه یک سه‌راهی است. سمت پل چوبی مسیر بند یخچال، پناهگاه شروین، چشمه جعفر و چشمه نرگس و سمت چپ به سمت پاسگاه امداد و نجات داودی، پناهگاه شیرپلا، قله توچال، دره اوسون، دیواره اوسون و هتل اوسون می‌رود. در اینجا یک باجه تلفن کارتی هم هست که برای مواقع اضطرار حسابی به کار می‌آید. اگر کوهنورد حرفه‌ای نیستید و تجهیزات درست و درمانی ندارید بی‌جهت دنبال معدود کوهنوردانی که به آنجا می‌روند راه نیفتید. مسیر بند یخچال را بیشتر صخره‌نوردهایی می‌روند که با طناب و کلی تجهیزات دیگر هوای بالا رفتن از صخره به سرشان زده.

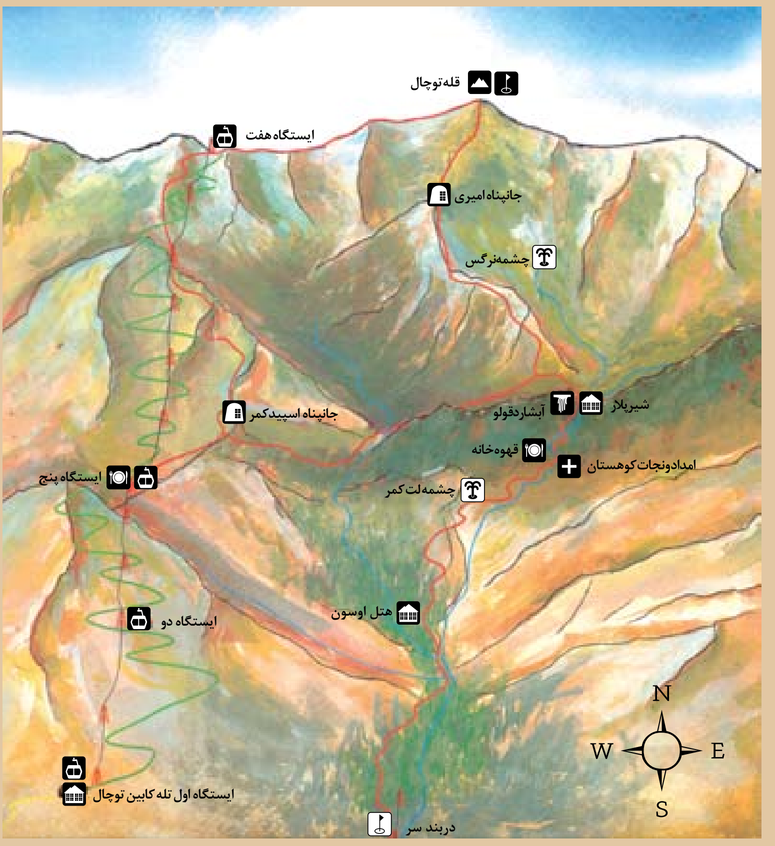
آبشار دوقلو
این آبشار نزدیک پناهگاه است و در بهار بسیار پر آب. قبل از پناهگاه، چند قدمی به‌سمت چپ بروید و آب سرد آن را به‌دست و رویتان بزنید



بام تهران
برای بازگشت از شیرپلا بهتر است از تله‌کابین توچال استفاده کنید، هم زودتر می‌رسید و هم ۲۰دقیقه بعد بر بام تهران خواهید بود. علاوه بر این چشم‌اندازی زیبا از پایتخت را تجربه خواهید کرد

پله‌پله تا قهوه‌خانه

بعد از گذر آقامهدی مسیر شبیه کوچه‌باغ‌های تنگ و باریکی می‌شـود که هر از گاهی شاخه درخت میوه‌ای از پشـت دیوار کاه‌گلی جلوی تان سـبز می‌شود. بعد از گذشـتن از کوچه باغ‌ها و یال نسبتا پرشیبی به یک دوراهی می‌رسید که یک راهش به وسیله تابلوی زرد رنگ و رو رفته نشان می‌دهد که به سمت منطقه زیبای «اوسون» می‌رود. هتل زیبایی هم در ارتفاع ۲۳۰۰ متری اوسون ساخته‌اند که جان می‌دهد برای یک خواب راحت و استراحت چند سـاعته. اما اگر قصد دارید مسیرتان را به‌سمت اوسون و اقامت در هتل‌اش ادامه دهید، بی گدار به آب نزنید و از قبل اتاق بگیـرد. اما اگر تصمیم دارید مسیرتان را به سمت شیرپلا ادامه دهید، باید دو راهی را مستقیم بروید. بعد از ۴۵ دقیقه‌ای که از یک شیب نسبتا تند بالا می‌روید، جایگاه هلیکوپتر قرارگاه امداد و نجات داودی پیدا می‌شود. درست بعد از آن، دیوارهای سنگی «کافه رجب» پیداست. کافه‌ای با عدسی، لوبیا، خامه، عسـل و نان داغ که می‌توانید خود را به یک صبحانه یا ناهار جانانه مهمان کنید. اما حواس‌تان باشد از اینجا به بعد مسیر حسابی سخت می‌شود. پس اگر نتوانستید ادامه دهید، در کافه رجب خستگی را در کنید و از همین مسیری که آمدید به سمت دربند سرازیر شوید.



یک نگاه تا توچال
می‌توانید با پرداخت دو هزار تومان شب را در یکی از اتاق‌های عمومی شیرپلا بگذرانید و صبح‌زود بعد از گذشتن از جان‌پناه امیری به توچال برسید. تقریبا چهار ساعت بعد در قله و ایستگاه هفت توچال هستید و حدود ۴۵ دقیقه بعد هم می‌توانید بر بام تهران باشید. گزینه دیگر آن است که از شیرپلا مستقیم به ایستگاه پنج برسید. تا این ایستگاه یک ساعت و نیم پیاده راه دارید

جنگ صخره‌ای تا پناهگاه

مسـیر از کنار قرارگاه امداد و کافه رجـب ادامه دارد. از اینجا به بعد، صخره‌نوردی با شـیب زیاد آغاز می‌شود. سیم بکسل، طناب و حفاظ‌های آهنی و پله، راه صعود به شیرپلا را آسان‌تر کرده‌اند. امسال با باران‌های بهار می‌توانید صدای آب و آبشارهای این مسیر را بشنوید. بعد از عبور از صخره‌ها به چشمه زیر شیرپلا می‌رسید. کمی بعد از چشمه، می‌توانید پناهگاه را ببینید. اگر قصد شـب‌مانی در پناهگاه را دارید، بهتر اسـت همان اول به مدیریت بروید و رسید بگیرید. قیمت خوابگاه‌های عمومی ۳ هزار تومان اسـت. اما بـرای خوابگاه‌های خصوصی و خانوادگی باید دست به جیب شوید و نفری بین ۷ تا ۸ هزار تومان پول بدهید. یادتان باشـد برای خوابگاه‌های خصوصـی و خانوادگی باید شناسـنامه همراه داشته باشـید. اگر وسـط هفته می‌روید، اصلا نگران پر بودن اتاق‌ها نباشید اما آخر هفته‌ها و تعطیلات، ریسک بی‌اتاق ماندن و بیرون خوابیدن را هم باید در نظر بگیرید. معمولا شب‌ماندن در پناهگاه کار کوهنوردهایی است که می‌خواهند صبح زود راهی قله توچال شوند. درست از پشـت پناهگاه آبشاری سـرازیر می‌شود که به آبشار دوقلو معروف اسـت. آبشاری که در این فصل سال حسابی پرآب اسـت و جان می‌دهد برای گرفتن عکس یادگاری.

راهی برای برگشت

برای برگشت سـه گزینه پیش‌رو دارید؛ یک راه آن اسـت که از همان راه رفته برگردیـد. البته برخلاف تصور عموم که پایین آمـدن را راحت‌تر از بالا رفتن می‌دانند، این راه شـاید مشـکل‌تر از بقیه باشد و به زانوهایتان فشار بیاورد. به همین دلیل توصیه ما این است: تا اینجا که آمده‌اید، کمی هم بالاتر بروید. یکی از گزینه‌های دیگر این است که مسیر شیرپلا را تا قله توچال ادامه بدهید و از آنجا روی خط‌الراس حرکت کنید و خودتان را به ایستگاه هفت تله‌کابین برسانید و از آنجا در تله کابین بنشینید و تا بام را استراحت کنید. اما شیب این مسیر زیاد است و تقریبا به همین اندازه که از دربند به شیرپلا رسـیدید، باید زمان بگذارید تا به ایستگاه هفت برسید. اما اگر هوای رفتن به قله را ندارید و نایی هم برای پیاده برگشتن برای‌تان باقی نمانده می‌توانید از شـیرپلا به سـمت ایستگاه پنج حرکت کنید. مسیر شیرپلا تا ایستگاه پنج بعد از کمی سربالایی، تقریبا سرازیری است. از شیرپلا تا ایستگاه پنج، یک ساعتی بیشتر راه نیست و می‌توانید با یک تله‌کابین‌سـواری در عرض یک ربـع خودتان را به ولنجک یا همان بام تهران برسانید. قیمت تله‌کابین از ایستگاه حدود پنج هزار تومان است اما از ایستگاه هفت باید هشت، نه هزار تومانی دست به جیب شوید. ولی اگر حس کوهنوردی حسـابی گیرتان انداخته و می‌خواهید پیاده پایین بیایید، همین مسـیر برای برگشت بسیار راحت‌تر و کوتاه‌تر است.



چهره ماندگار زبان‌شناسی ایران،
علی‌محمد حق‌شناس به حق پیوست

آرام بود و دریاوار

خاک بنفشه‌ده کلاردشت یک ماهی است پیکر مردی را در دل دارد، که دلبسته زبان و ادب فارسی بود و زاده جهرم فارس. دکتر علی‌محمد حق‌شناس در آدینه دهم اردیبهشت‌ماه ۸۹ در آستانه ۷۰سالگی، بر اثر بیماری قلبی، دلشکسته در تهران درگذشت. مقام استادی ممتاز دانشگاه تهران، چهره ماندگار زبانشناسی ایران، جوایز متعدد کتاب سال و کتاب فصل جمهوری اسلامی ایران تنها بخشی کوچک از افتخارات علمی اوست که عمری را به تحقیق و تدریس زبان‌شناسی پرداخت و همه زبانشناسان نامدار ایران امروز، مفتخر به شاگردی مکتب او هستند و نامدارترین مترجمان معاصر ایران مفتخرند که هر روزه بارها به فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی ـ فارسی او مراجعه می کنند. کتابی که سال‌ها پیش رکورد تجدید چاپ کتاب در ایران را شکست و جایزه بیستمین دوره کتاب سال را نیز به خود اختصاص داد. حق‌شناس در اردیبهشت ۱۳۱۹ در جهرم زاده شد. تا پایان دوره دبیرستان در همان شهر و شیراز تحصیل کرد. لیسانس زبان و ادبیات فارسی را از دانشسرای‌عالی و دکتری زبانشناسی و آواشناسی همگانی را از دانشگاه لندن گرفت. در ۱۳۵۲ به ایران بازگشت و نخست در دانشگاه ملی (شهید بهشتی امروز) و سپس در دانشگاه تهران تا زمان بازنشستگی به تدریس پرداخت. افزون بر مقالات متعدد علمی و پژوهشی در جشن‌نامه‌ها، یادنامه‌ها و مجلات معتبر، تالیفات و ترجمه‌های شیوایی از وی در قالب کتاب به یادگار مانده که هر کدام پس از چاپ نخست، بارها تجدید چاپ شده‌اند.

حق‌شناس در پژوهش‌های علمی روشی دقیق و بی‌نظیر داشت و هیچ‌گاه پژوهش‌های علمی و زبانشناسی وی، برخلاف بسیاری از دانشمندان معاصر، از مرز دانش و داوری‌های عالمانه فراتر نمی‌رفت و با وجود دلبستگی عمیقش به زبان و فرهنگ ایرانی که زندگی و تدریس در ایران را همواره به زندگی در فرنگ ترجیح می‌داد، رنگ احساسات ادبی و تعلقات میهنی به خود نمی‌گرفت. اما اشعار او سرشار از احساسات و عواطف لطیف انسانی و وامدار و برخاسته از فرهنگ کهن ایرانی بود. در مراسم تشییع پیکر حق‌شناس، تاثیرگذارترین سخنان را دوست و همکار دیرین او، دکتر ژاله آموزگار بیان کرد که گفت، حق‌شناس، آرام بود و دریا وار.

شکارچیان غیرمجاز یک قلاده خرس را در منطقه کلاردشت شکار کردند

شلیک غیرمجاز



کار از کار گذشته است؛ جنازه خرس روی زمین مانده و دو قبضه اسلحه، یکی برنو و آن یکی کمرشکن، در دست محیط‌بان‌هاست و شکارچی‌ها هم فراری هستند. شکارچیان غیرمجاز با نهایت بی‌رحمی جانوری را با گلوله زده‌اند که نسل‌اش در ایران به شدت در معرض خطر انقراض است و سازمان محیط زیست با انواع طرح‌ها و برنامه‌ها سعی در حفظ آن دارد.

این اتفاق اواسط اردیبهشت‌ماه امسال در منطقه کلاردشت افتاد. مامورین محیط‌زیست این منطقه در حال گشت و کنترل بودند که متوجه شکارچیان غیرمجازی شدند که یک قلاده خرس را با گلوله زده بوده‌اند.

عبدالرضا صادقی ـ رئیس اداره حفاظت محیط‌زیست شهرستان‌های نوشهر و چالوس ـ ادامه ماجرا را برای خبرگزاری ایسنا این‌گونه توضیح داده: «مامورین محیط‌زیست به محض دیدن متخلفین به تعقیب و گریز چند ساعته با آنها در هوای سرد پرداختند که متاسفانه شکارچیان غیرمجاز به محض مشاهده مامورین محیط‌بان پا به فرار گذاشتند. متخلفین با به‌جاگذاشتن دوقبضه اسلحه و همچنین لاشه خرس متواری شدند.»

البته بنا به گفته صادقی، مامورین محیط‌بان دست از تعقیب برنداشتند؛ «مامورین با توجه به موقعیت منطقه جنگلی و مه آلودشدن پس از جست‌وجوی فراوان موفق به کشف وسایل و ادوات شکار شدند.»

با اینکه قاتلین این خرس موفق به فرار شده‌اند، این امید وجود دارد که با توجه به شناسایی اسلحه بتوان آنها را شناسایی و به مجازات اعمالشان رساند. برای همین هم پرونده مقدماتی این اقدام غیرقانونی تشکیل و به مراجع قضائی تحویل داده شده است.



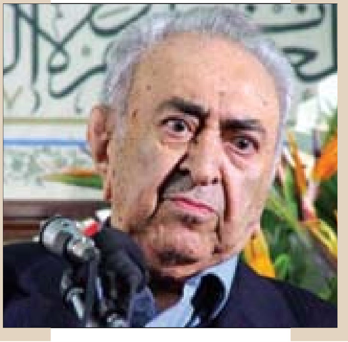
ساخت وساز در پارک ملی سرخه‌حصار دوباره آغاز شد

باز هم سرخه!

هنوز دو سال از پایان پرونده شهرک زیتون سرخه‌حصار نگذشته که باز هم ساخت‌وساز در این پارک ملی شروع شده است. زمانی که محیط‌زیست تهران موفق شد پس از ۲۰ سال درگیری، ساکنان شهرک زیتون را از پارک ملی سرخه‌حصار بیرون کند، همه تصور می کردند که این پرونده مختومه است؛ همان پرونده‌ای که مسوولان سازمان محیط‌زیست، سال‌های متمادی از به انجام رساندن آن ناامید شده بودند و قفل آن به دست محمدباقر صدوق باز شد که آن‌زمان رئیس محیط‌زیست تهران بود؛ همان کسی که به‌خاطر این کار از سوی مدعیان مالکیت این شهرک مورد ضرب و شتم هم قرار گرفت. حالا که همه‌چیز روبه‌راه شده و پارک ملی سرخه‌حصار تهران آزاد شده، ساختمان‌سازی در شهرک زیتون با وجود ممنوعیت قانونی آغاز شده است. بعضی از مدعیان مالکیت شهرک زیتون به‌قدری در کار خود مصمم هستند که خبرنگار سبز پرس را که در حال عکاسی از این ساخت و سازها بوده، نه‌تنها مورد ضرب و شتم قرار دادند بلکه دوربین او را گرفتند تا مطمئن شوند نتوانسته از این ساخت و سازها عکاسی کند. با وجود این، تصاویر منتشر شده به قدر کافی گویا هستند.

محمد بهمن‌بیگی، بنیانگذار آموزش عشایری درگذشت

خداحافظ معلم ایل



«محمد بهمن‌بیگی» از بیانگذاران نخستین مدارس عشایری ایران که به قول خودش در چادری در فاصله لار و فیروزآباد، به دنیا آمده بود، در سن ۹۰ سالگی در بیمارستان کوثر شیراز درگذشت؛ درست در آستانه جشن روز معلم. پیکر این معلم همیشگی را از میدان معلم شیراز تشییع و در میان بدرقه مردمی که صفی به طول پنج کیلومتر درست کرده بودند، در آرامستان منطقه کشن به خاک سپرده شد.

بهمن‌بیگی، زاده ایل بود. در سال ۱۲۹۹ در میان قشقایی‌ها به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلاتش در رشته حقوق به ایل بازگشت و با تلاش‌های بسیار در دهه ۱۳۴۰ باعث تصویب برنامه سوادآموزی عشایر شد. او توانست دختران عشایری را هم به مدرسه‌های سیار جلب کند و نخستین مرکز تربیت معلم عشایری را بنیان گذارد. بهمن‌بیگی به خاطر تلاش‌های فراوان در سال ۱۹۷۳ میلادی جایزه سوادآموزی یونسکو را دریافت کرد. کتاب‌های بخارای من ایل من، اگر قره‌قاچ نبود، عرف و عادت در میان عشایر، عرف و عادت در عشایر فارس، به اجاقت قسم و طلای شهامت و دیگر تجربه‌هایش در زمینه آموزش عشایری، هزاران کودک ترک، لر، فارس، ترکمن و عرب عشایری را با کلاس و درس آشنا کرد. زمانی که بهمن‌بیگی ده ساله بود، پدرش در راستای سیاست یک‌جانشین کردن اجباری عشایر، به تهران تبعید شد. شش روز پس از آن مادرش هم به جرم فراهم کردن آذوقه برای عشایر مخالف رژیم پهلوی، به همراه محمد به تهران آمد. به قول خود او: «زاده عشایرم و به مشکلات و مصائبی که به‌واسطه طرح‌های رضاخان بر آنها رفت واقف بودم، درباره کارهایی که او علیه عشایر انجام داد، مطلب و کتاب نوشتم. از همین جا بود که به ایجاد مدرسه عشایری متمایل شدم و افتخارم اگر باشد، این است که بنیاد دبستان‌های سیار عشایر را گذاشتم. از همین مدرسه‌های چادرنشینی بیش از هزار زن عشایر مهندس و دکتر شدند.»

باید در حفظ میراث کشاورزی‌مان دیگرگونه بکوشیم

میراث کشاورزی موزه‌ای نیست

علی شهیدی

کشاورزان بخشی از سومین طبقه هرم جامعه کهن ایرانی بودند که با کوشش و کار خود، جهان را آباد و مردمان را شاد می‌کردند. مراعات حال کشاورزان و رعایت حقوق ایشان، آنچنان بوده که در شاهنامه فردوسی یکی از پادشاهان ایران قدیم به سپاهیان خود، افزون بر توجه به کشاورزان ایران‌زمین، مراعات حال کشاورزان سرزمین دشمن را نیز سفارش می کند: «کشاورز یا مردم پیشه‌ور، کسی کو به رزمت نبندد کمر / مبادا که آزار بیند به راه، چنین است آیین تخت و کلاه.» سده‌ها از آن روزگاران گذشته و پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی در نیم قرن پیش، بسیاری از آیین‌های کهن کشاورزی برای همیشه از یادها رفته. اما آنچه از این میراث به جا مانده، ملموس نیست و برای شناخت آن باید چشمی روشن‌بین داشت و نگاهی نکته‌سنج. سال‌ها پیش کتاب «بُنه» دکتر جواد صفی‌نژاد را از راسته کهنه‌فروشان کتاب اطراف میدان انقلاب به بهایی اندک خریدم که از آنجا که خواننده و خریداری نداشت، کهنه‌فروش ده‌ها جلد نو و ورق نخورده از آن داشت. این کتاب بسیاری از رازهای کشاورزی کهن ایران را در خود دارد و خواندن آن بر پژوهندگان فرهنگ ایران واجب است. فصل‌هایی از آن را ژاپنی‌ها به زبان خود ترجمه کرده‌اند و تدریس می کنند و در عمل به کار می‌برند، اما در خاستگاه خود، خواننده و خریداری ندارد! این جمله را بسیار از رسانه‌هایمان شنیده‌ایم که می گویند: «ما ایرانیان در کارهای فردی موفق‌ایم اما در کارهای گروهی نه». گویندگان و نویسندگان جملاتی از این دست، بی‌گمان آثاری همچون «بُنه» را مطالعه نکرده‌اند و با فرهنگ یاریگری و نظام‌های تولید زراعی جمعی در ایران آشنایی ندارند. همکاری و همیاری تنگاتنگی که خودکفایی روستاها و روستاییان را در پی‌داشت و سرزمین‌مان را از واردات بی‌نیاز می کرد. هرگاه سخن از میراث کشاورزی می‌شود، تصویر مجسمه کشاورزی را به یاد می‌آوریم که در یکی از موزه‌های مردمشناسی، گاوی را می‌راند و با خیشی سرگرم شخم‌زدن زمین است. غافلیم از آنکه بخش اعظم و اصلی میراث کشاورزی موزه‌ای نیست.



درخت‌های ۲۰۰ ساله بوشهری قطع شدند

بابل‌های مزاحم!

اوایل اردیبهشت‌ماه امسال بود که ۱۳ درخت کهنسال «بابل» در محله چهارباغ رایانی بوشهر در مقابل چشمان حیرت زده ساکنان آن محله با اره برقی قطع شد. ماجرا از روزی آغاز شد که حدود ۵ هزار هکتار از زمین های این منطقه به مزایده گذاشته شد و کنسرسیوم خریدار هم بعد از در اختیار گرفتن زمین‌ها ساخت و ساز را آغاز کرد. خریداران با در دست داشتن حکم دادستانی در اولین اقدام شروع به قطع درختان مزاحم! کردند. مردم این محله هم با مشاهده اره‌های برقی و جرثقیل‌هایی که به جان درختان افتاده بود، سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهرداری بوشهر را در جریان قرار دادند. قطع این درختان کهنسال در حالی آغاز شده که یکی از باغ‌های قدیمی بوشهر در محله چهارباغ رایانی قرار دارد و این باغ محصور در میان ساخت و سازهای دیگر محله‌های بوشهر، یکی از تنفسگاه‌های این شهر جنوبی کشور است. تاکنون ۱۳ درخت بابل قدیمی در این منطقه قطع شده و شهرداری بوشهر فعلا توانسته است با رایزنی از قطع حدود ۷۰ درخت قدیمی باقی مانده جلوگیری کند. درختان بابل از درختان بومی استان بوشهر هستند که سایه‌ای زیبا و گسترده دارند و چوب آنها هم از ارزش بالایی برخوردار است. ایرج مشایخ مدیرعامل سازمان پارک‌ها و فضای سبز شهرداری بوشهر با اشاره به ارزش بسیار بالای این درختان برای صنایع لنج‌سازی به خبرگزاری مهر گفت: «متأسفانه افرادی که برای قطع درختان به این منطقه آمدند اول از همه سراغ درختان بابل رفته و آنها را از بین برده‌اند تا آنها را به سازندگان لنج و کشتی بفروشند. امروزه در برخی کشورها برای جلوگیری از تخریب محیط‌زیست و فضای سبز، شهرک‌های جدید را بر اساس موقعیت درختان کهنسال طراحی می‌کنند، اما متاسفانه درختان بسیار باارزشی تخریب شده‌اند تا یک خانه به جای آن ساخته شود. امیدواریم پس از این زمین‌ها با حساسیت بیشتری به مزایده گذاشته شوند تا شاهد تکرار چنین حوادث تلخ و ناگواری نباشیم.» علاوه بر خطری که جان این درختان کهنسال بوشهری را تهدید می‌کند، ۱۵ خانواده کشاورز هم که از حدود ۳۰ سال قبل در این محله زندگی می‌کنند، در صورت ادامه این ساخت و سازها، بی‌خانمان خواهند شد.

کمیته‌ملی‌موزه‌های‌ایران(ایکوم) خانه پروین را به موزه تبدیل می‌کند

خانه‌شاعر موزه شد



بخشی از خانه پدری پروین اعتصامی در محله عودلاجان و پایین‌تر از چهارراه سرچشمه توسط شهرداری تهران به ایکوم ـ کمیته ملی موزه‌های ایران ـ سپرده شد. درهای این خانه که به ثبت ملی رسیده است و حدود ۴ سال برای مرمت و تعمیر به روی بازدیدکنندگان بسته شده بود، روز ۲۸ اردیبهشت‌ماه همزمان با روز جهانی موزه‌ها، افتتاح شد. پس از افتتاح، شهرداری منطقه ۱۲ تهران مدیریت یک سوم از این خانه را به ایکوم سپرد تا این کمیته فعالیت‌های خود را برای هدایت و نظارت بر سایر موزه‌های شهر تهران در آنجا پیگیری کند. کمیته فنی ایکوم هم پس از در اختیار گرفتن این بخش از خانه قرار است با جمع‌آوری اطلاعات و احتمالا اسناد و اشیایی که از پروین اعتصامی به جا مانده، موزه را تجهیز و تکمیل کند. تاریخچه ساخت این خانه به حدود ۸۰ سال قبل و زمانی باز می‌گردد که هنوز معماری دوره قاجار کاملا از بین نرفته و معماری مدرن اروپایی هم کامل به ایران وارد نشده بود، در نتیجه عمارت دارای معماری تلفیقی است. زمانی که اعتصام‌الملک پدر پروین به تهران مهاجرت کرد پایین‌تر از راه سرچشمه و در جایی نزدیک به خانه‌های مدرس و وثوق‌الدوله ساکن شد. پروین اعتصامی هم پس از جدایی از همسرش به این خانه بازگشت. علاوه بر خانه پروین در تهران، خانه پدری وی هم که پروین در سال ۱۲۸۵ در آنجا به دنیا آمد نیز توسط معاونت حفظ و احیای اداره میراث فرهنگی تبریز در حال بازسازی و تبدیل شدن به موزه است. قدمت این خانه که در محله «ششگلان» تبریز قرار دارد، به دوره پهلوی اول باز می‌گردد و مشخصات معماری این دوره را دارد. اما با توجه به اقامت پروین اعتصامی در آن، دارای ارزش معنوی بسیاری است. این خانه به تازگی به تملک اداره میراث آذربایجان شرقی درآمده و در صورت تخصیص اعتبارات لازم بازسازی آن به زودی به پایان خواهد رسید.



کشند قرمز به رنگ سبز به آب‌های سواحل چابهار هجوم آورد

دریا سبز شد

اردیبهشت‌ماه امسال بود که تیم اعزامی برای بررسی مرجان‌های آب‌های ساحلی چابهار، با منظره‌ای روبه‌رو شدند که کمتر در آب‌های جنوب ایران رخ می‌دهد؛ دریای پارس سبز شده بود. تیم تحقیقاتی موسسه ملی اقیانوس‌شناسی که به دلیل عدم مشاهده وقوع این اتفاق، نتوانسته بود از مرجان‌ها نمونه‌برداری و عکاسی کند، تمرکز خود را بر بررسی این پدیده گذاشت. این تیم تحقیقاتی با بررسی نمونه‌هایی از آب دریافتند که کشند قرمز دوباره به خلیج‌فارس هجوم آورده و این بار در دو نوع متفاوت و توأمان به رنگ‌های سبز کمرنگ و قرمز شکلاتی رنگ شکوفا شده است. حمید رضایی– عضو هیات علمی موسسه ملی اقیانوس‌شناسی– از احتمال سمی بودن این کشند سخن به میان آورده و این کشند قرمز را مربوط به شکوفایی گونه‌ای تاژکدار پلانکتونی و گونه‌ای تاژکدار احتمالا سمی و خطرناک دانسته است. او در این‌باره به خبرگزاری ایسنا گفت: «تیم تحقیقاتی موسسه ملی اقیانوس‌شناسی در حال بررسی‌های دقیق‌تر برای پی بردن به گونه این کشند قرمز است.»

رئیس محیط‌زیست آمل از دستگیری متخلفان محیط‌زیست خبر داد

قاتلان ماهی‌ها



لاشه بیش از ۲هزار قطعه ماهی روی آب رودخانه گرم‌رود آمل شناور ماندند و خبر از وقوع یک فاجعه زیست محیطی دادند. محیط‌زیست آمل پس از این اتفاق سریعا وارد عمل شد تا علت این امر را بررسی کند. تحقیقات نشان داد که دو کیلومتر از مسیر رودخانه گرم‌رود توسط سم آلوده شده و ۲هزار و ۱۸۷ قطعه از ماهیان رودخانه تلف شده‌اند. بهمن صادق نژاد ـ رئیس اداره حفاظت محیط‌زیست شهرستان‌های آمل و محمودآباد ـ پیگیری برای شناسایی عاملان این کار را در دستور کار قرار داد که سرانجام محیط‌بان‌ها موفق شدند متخلفان را در حال ارتکاب جرم دستگیر کنند.

بهمن صادق نژاد این ماجرا را اینگونه توضیح می‌دهد: «ماموران محیط‌بانی منطقه دشت سرآمل بر اساس خبر دریافتی، از آلوده شدن رودخانه گرم‌رود به وسیله سموم خبردار شدند. محیط‌بانان این اداره پس از حضور در منطقه بلیران، صیادان متخلف را دیدند که برای صید ماهی، رودخانه را به سموم شیمیایی که فقط برای آبزیان خطر دارد، آلوده کرده‌اند. ماموران محیط‌بانی موفق شدند شش نفر از صیادان متخلف و عاملان غیرقانونی و غیرانسانی در سمی کردن رودخانه گرم‌رود در منطقه را شناسایی و دستگیر کنند.» صادق‌نژاد این نحوه صید را یکی از بدترین تخلفات زیست‌محیطی می‌داند که نه تنها محیط‌زیست رودخانه و جانوران آبزی آن را تهدید می‌کند، بلکه خطرات انسانی هم به دنبال دارد.

رئیس محیط‌زیست شهرستان‌های آمل و محمودآباد که پیگیر این ماجرا بوده، خبر داده که پس از تکمیل پرونده صیادان متخلف، پرونده تخلف برای آنان تنظیم و تحویل مراجع قضایی شهرستان شده‌اند و رودخانه گرم‌رود نیز با تلاش ماموران و اهالی منطقه از آلودگی سموم پاکسازی شده است.

مصوبه‌های زیست‌محیطی (+)

مجلس شورای اسلامی برای توجه به محیط‌زیست، شایسته یک نشان مثبت است، چرا که طی پنج مصوبه، دولت را مکلف به حفاظت از منابع طبیعی و محیط‌زیست کشور کرده است.

حفاظت از سنجاب (+)

اداره کل محیط زیست استان زنجان طی حکمی اعلام کرده که خرید، فروش و نگهداری گونه‌های وحشی همچون سنجاب غیرقانونی است و با متخلفان برخورد می‌شود. این حکم باعث می‌شود تا این اداره نشان مثبتی را در کارنامه خود به ثبت برساند.

مخربان خلیج فارس (+)

محمدباقر نبوی ـ معاون محیط زیست دریایی سازمان محیط زیست ـ مصرانه پیگیر است تا فعالیت شیخ‌نشینان امارات برای ساخت جزایر مصنوعی در خلیج‌فارس و تخریب گسترده محیط‌زیست را متوقف کند. نبوی در این پیگیری‌ها حتی به سازمان ملل هم نامه نوشته که گرچه جوابی نگرفته اما یک نشان مثبت می‌گیرد.

حراج سرمایه ایران (−)

فرش نفیسی متعلق به دوره صفوی و بافته شده در منطقه لاور کرمان، توسط کمپانی فرش کلارمونت آمریکا و در حراج کریستی به مبلغ ۹ میلیون و ۵۹۰ هزار دلار به فروش رفت. این موضوع برای سازمان میراث فرهنگی ایران یک نشان منفی دارد، چرا که حتی تلاشی هم برای به دست آوردن این فرش نکرد.

تحقیقات بر باد (−)

تصمیم اداره مسکن و شهرسازی گرگان برای تخریب باغ مرکز تحقیقات کشاورزی این شهر بسیار جدی است، چرا که در نامه‌ای، از این مرکز خواسته تا هر چه زودتر این ساختمان را تخلیه کنند. این اقدام یعنی از بین بردن یک مرکز تحقیقاتی و گرفتن یک نشان منفی.



مرگ لاله‌ها
این لاله‌های چیده شده از مهمترین و کمیاب‌ترین گل‌های ایران هستند. لاله‌های واژگون د رتمام سال تنها چند هفته عمر می‌کنند که متاسفانه با چیدن آن‌ها شکوفه دادن این گل برای سال بعد هم ممکن نیست/ عکس: عالیه سعادت‌پور

گردشگران، گل‌های سر به زیر و کمیاب ایران را می‌چینند

بخت واژگون

محسن ظهوری

از خون سیاوش که به مکر گرسیوز بر زمین ریخت، تنها سرو بلندبالا نروئید، غمی به دل لاله سربلند شاهد ماجرا هم افتاد، تا اندوه بیگناهی سیاوش، سرش را سـرخ‌روی و گریان به زیر افکَند: «چو سرو سیاوش نگونسـار دید / سراپرده و دشت خونسار دید / بیفکند سر را ز اندُه نگون / بشـد زان سپس لاله واژگون» یعنی همان گل زیبایی که در سراسر سـال تنها چند روزی را مهمان این کره خاکی است؛ هر سال اوایل اردیبهشت ماه گل می‌دهد و به آخر این ماه نرسـیده، بارش باران عمرش را می گیرد. اما همین عمر کوتـاه، برای خود خاطرخواهان زیادی دارد؛ هر سـال اردیبهشـت که از راه می‌رسد، گردشگران زیادی به جشن تولد این گل‌های منحصر به فرد می‌روند. گرچه، به یقین، لاله‌های واژگون نباید از این اتفاق سرمست باشـند، چرا که هر لحظه این امکان وجود دارد تا دست یکی از این گردشگران عمر کوتاه آن‌ها را کوتاه‌تر کند.

لاله واژگون را لاله سر به زیر هم می گویند؛ با این که قد و قامت بالایی دارد و بر و رویی زیبا، اما گل رنگارنگ و زیبایش همیشه رو به زمین است. انگار که غم این گل را پایانی نیست. هر سپیده‌دم، شبنم بر جا مانده از شب قبل را چون اشـکی بر زمین می چکد تا نام «گل اشک» یا «اشک مریم» را هم بی‌دلیل با خود همراه نداشته باشـد. اما استمرار این غم از اسطوره‌ها و افسانه‌های قدیم تا زمان ما بی‌دلیل نیست. این گل که یکی از مهمترین گونه‌های گیاهی ایران است، از دست انسان کم‌کم به کمیاب‌ترین تبدیل شد و حالا هم که دیگر چیزی نمانده تا نسل‌اش از کشور ما ور بیفتد. هر گردشگری با دیدن زیبایی این گل بی‌همتا، به خود اجازه می‌دهد تا آن را بچیند و برای خود داشته باشد. انگار که همه چیز در دنیا فقط برای لذت بردن آن‌ها آفریده شده و قرار نیست تا دیگر موجودات زنده هم نفعی از زنده بودن خود ببرند. این نگاه غلط به پدیده‌های خدادادی زمانی بیشتر به چشم می‌آید که به فهرست جانداران در معرض خطر نگاهی بیندازیم و با میزان مرگ و میر آن‌ها در سال بسنجیم، آن‌وقت است که متوجه می‌شویم برای خیلی‌ها از بین بردن نسل یک گونه جاندار هیچ اهمیتی ندارد. انگار بعضی‌ها منتظرند تا یکی از جانداران روی زمین در معرض خطر انقراض قرار گیرد تا بتوانند با از بین بردن آن برای خود سودی کسب کنند. کافی است در اواسط بهار به ویترین بعضی از گل‌فروشی‌های تهران و یکی دو تا از شـهرهای بزرگ ایران نگاهی بیاندازید، تا لاله‌های زیبا، سـر به زیر و مغموم دشت‌های ایران را برای فروش ببینید؛ همان لاله‌هایی که نه تنها برای زیبایی و سر به زیری‌شان افسانه‌ها گفته‌اند که نقش آن‌ها زینت‌بخش سرستون‌های ساسانی‌ها بوده است. اگر زمانی برای سـر به زیری لاله واژگون، اندوه خون سیاوش را دلیل می‌آورند، امروز دیگر می‌توان داستان جدیدتری روایت کرد؛ داستان کشتار موجودات زنده توسط انسان. زیبایی بلای جان لاله‌های واژگون شده و انگار راه فراری هم ندارند. حالا دیگر مدتهاست که لاله‌های زیبا و کمیاب ایران، سر را به زیر انداخته‌اند و با خود این شعر باباطاهر را زمزمه می کنند: «سیه بختم که بختم واژگون بی / سیه روزم که روزم سرنگون بی» ■



The Color of the Persian Gulf
What color is this Persian dress? Nothing but the color of nature.
Photo: Sami Hozni

Veiled in Mystery

What is Borqe?

Qeshm Island is an anthropology museum. In these days which all customs and traditions are fading out in the flood of modernization, travel to Qeshm is a good experience to meet the track of an old civilization.In south of Iran specially the province of Hormozgan, many old ceremonies are still done. Although Qeshm has a modern appearance with great commercial and financial centers but its local inhabitants are still bound to their old customs. One of these customs is wearing Borqe. Borqe is a kind of veil that women wear on their face. It is one of the traditons that is surviving through 3 centuries. You can only see the women, wearing Borqe in the coast of Persian Gulf. Borqe is called Borke in their dialect. The cloth of Borqe had been one of the goods that merchants who traveled by sailing Lenj to India had imported to Iran. It is not clear that exactly from when the Borqe is used by the women of the Persian Gulf but we can be sure that by Portuguese invasion, wearing it became prevalent. Its main origin had been Greece. Now Borqe is the most important feature of the women in south of Iran. All over the province of Hormozgan we can see Borqe but in different kinds and colors. The Borqe's color shows the social rank and the clan someone belongs to. For example red Borqe shows that the woman is Baluch. The new generation is not fond of this traditional veil, so wearing Borqe is being restricted to feasts and wedding celebrations. Day after day the workshops to make Borqe are getting closed.It is estimated that in 20 years, there would be no sign of Borqe.



Winged Lover

How Palm Dove lives in city?

Palm Dove or Ghomri in Persian is a beautiful meek bird that is the usual neighbor of citizens. The bird you can see everywhere in the city: out of window or on the branches. People rarely pay attention to the colorful design of Ghomri. Red foot, purple head and a black ruff around its neck are its apparent features. Their number is increasing day after day because of their flexibility to the new environment. Most people call Palm Dove as Ya-karim by mistake, though they are so different from each other. Ghomri doesn't need special things to nest, only some small branches to keep the eggs safe in the nest is enough. From the cultural aspect, the PalmDoves are the symbol of intimacy which makes to call them lovers. The Iranian proverbs and poems prove it.



The Green Tehran

Expedition in parks of Tehran

The trees are the green residents of Tehran, capital of Iran. They are in various shapes and colors. The parks of Tehran with 150 various kinds of trees are the lungs of the city. 50 years ago the plan of a vast garden in Tehran had been designed and built. Now we know it as Mellat Park. The Sandarac, fir, plane-tree, elme tree, acacia and weeping willow are the most common trees you see here. They have planted in Qajar era, and now become a part of Mellat Park. The climate of Tehran changes year by year. It becomes warmer. Consequently protecting and irrigating these trees and plants become more difficult. The parks of Tehran such as: Daneshjoo, Sa'i, Laleh and the others become more beautiful by these new planted trees.



Desert Bride

Going around Yazd

Yazd, a historical city full of old beautiful buildings, is well-known as the city of Bādgirs _ wind catchers. Every corner of this city is worthy to see, so use bicycles or go around the city on foot lest you lose somewhere. Follow us to show you the Iranian art and architecture in the heart of desert. First we visit the very old-built part of city which is still in use. You suppose you enter in an ancient enclosure. Then we go to the Amir Chakhmagh Complex. It contains a square, bathhouse, caravanserai, and the most important of all a mosque with beautiful tile-woks built in 8th century. Fortunately many old houses in Yazd changed to museums, such as Kolahduzes family house which is now the water museum. You can see the Persian engineering system of excavating Qanat in this museum. Another old Qajar building is also changed to coin museum. Laris house is one of the most luxurious houses in Iran. Its fame is for the mirror and painting room. Jame mosque is the worthiest jewel of the Islamic architecture treasure. Its old main building goes back to 6th century, but the present building is related to 8th and 9th century. Its architecture is unique. Yazd is the center of Zoroastrian culture, so we can see the memorials of this religion here, such as fire temple with a fire from Sassanid era.
Now let's go to a prosperous garden in the heart of desert, Dolat-Ābād Garden. It has been designed and built in Zand era. The tallest wind catcher of the world is standing in this garden, a fine example of desert Persian architecture to deal with the hot weather. Finally is the oldest resident of Yazd,"Abarghoo Cedar" which would be the narrator of 4 thousand year history if he could speak.



The art of Ābgusht
An old restaurant in Isfahan, fully covered with persian decorative arts is the best place to eat Ābgusht
Photo: Alie Saadatpoor

Eat Thou!

Detailed account of the Iranian traditional food, Ābgusht

In this issue we engage in the Iranian traditional food: Ābgusht. We are going to come through its history, cultural and social impressions and its different kinds. Ābgushthad been one of the Iranian old foods and now is one of the most favorite one. Thousands years ago, those who lived in the plateau of Iran built their primary tools and dishes from wood or stone. Then after they were capable of pottery, they used the vessels made of baked clay. Finally they knew quarries and started the art of casting metals. It is interesting that Ābgusht is still cooked in these three kinds of dishes which are remembrance of the ages of stone, pottery and metal in the archeology. Mostly cooking had been firstly in the royal court or in the noble families and then came to the common people. A French traveller who visited Iran in the late Safavids era says that the dominant food of Iranians is Ābgusht. JakobPolak the physician who stayed in Iran for 9 years in the Qajar court of Naser od-Din Shah tasted Ābgusht and also tells about a cooker, named Ali Akbar Khan, special cooker of the king that had cooked 14 different kinds of Ābgusht. The oldest document which is talking about Ābgusht is Divan-e-At'ame that has been written in 9th century. We can also read about it in Karname_ a cooking letter of Safavids.

What is Ābgusht? The mixture of water, meat, pea and some relishes cooked in a special dish named Dīzī. Ābgushtor Dīzī are the familiar names in Iranian culture. In all the encyclopedias with the title of Iran or about Iran we have entries for this food. But there is not its name in a menu in the restaurants of Tehran. To eat Ābgusht or Dīzī we should go to tea-houses or Dīzī-Sara, the restaurants which only Ābgusht is served. Although it is not so difficult to cook Abgusht, but it is difficult to eat if you don't know the formalities. Iranians know it well but a foreigner needs teaching. How to eat Ābgusht? You are sitting in a restaurant and order Ābgusht. The waiter puts the tray before you. There are a Dīzī, hot Sangak bread baked in furnace, a bowl and besides surely there are onion, pickle and vegetable. At first take the hot Dīzī up and tilt it to pour its watery part in the bowl with the slices of bread which is named Trid and then mix the peas and meat together that is Kobide. Due to different regions in different seasons, we have many kinds of Ābgusht in Iran. Its main contents are meat, water, peas and some relishes but some people may add something to it. Ābgusht is the juice of Iranian culture so we should not let it be easily forgotten.



Pretty Persian Gazelle

The swift-footed traveller of the plains of Iran

The gazelle is a beautiful graceful traveller of the plains and deserts of Iran that the Iranians have had a sympathetic feeling for, from the past to the present. We can see the gazelle on the historical designs and ornaments, on the engraved stones, earthenware and paintings. We also have it in our poems, tales and proverbs. It is named "Ahu "in Persian which is derived from the avestan (old Iranian language) adjective Asu which means swift-footed. The gazelle is from Antilopini family. Its livelihood is the plains with low-heighted plant cover. There are 15 various species of gazelle in the world which 3 kinds of them are in Iran. They are Iranian gazelle, Jabir and Kuhi.
Iranian gazelle is the bulkiest gazelle in Iran. It is cinnamon color and grey and is distinguished by its black horn. Today they live in 34 protected areas in 14 provinces of Iran. Jabir is another kind of gazelle which is smaller than the Irani gazelle. It mostly lives in central desert, east and south of Iran. The most important feature of jabir is the oaken line on its face, from the eyes to the snout. It is interesting that both male and female jabirs are horned. The third kind is Kuhi gazelle which is dispersed widely on the southern coast of the Persian Gulf. Iranian gazelle almost live in herds, but the number of gazelles in the herd makes different season by season. The herd is in majority in the spring. The mating season begins from middle of autumn and continues to early winter. The glasswort and Dormane are the main food of the gazelle. The wolves are the main hunters of gazelles after human being. Many groups of gazelles are extinct in last two decades. But protection and safe livelihood would help them to reproduce.

Sarzamin-e-Man

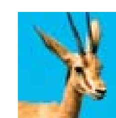
Iranian Cultural and Geographical Studies Journal

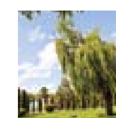
Hamshahri Magazines Group
Address: 101, Karim Khan Zand Ave.
Tehran, IRAN
Postal Code: 15856
Phone: + 98 - 21- 84321- 316
Advertising: + 98 - 21- 888 -12267
Subscription: + 98 - 21- 84321- 843
email: sarzamineman@hamshahrimags.com

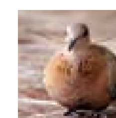


114/ **Touch the Sky**
Jahan-Nama, the safeguarded region in Golestan province

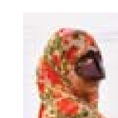
Beauty Show
Jahan-Nama is a show of beauty, a favourable place for the lovers of nature and biologists. This region is always cloudy because of its height
Photo: Hamed Khorshidi


18 / **Pretty Persian Gazelle**
The swift-footed traveller of the plains of Iran

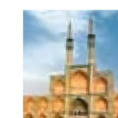

30 / **The Green Tehran**
Expedition in the parks of Tehran


38 / **Winged Lover**
How Palm Dove lives in city?


50 / **Rays of Hope**
The largest grave-yard in one of the oldest cities of Persia


56 / **Veiled in Mystery**
What is Borqe?


66 / **Eat Thou!**
Detailed account of the Iranian traditional food, Ābgusht


104 / **Desert Bride**
Going around Yazd


112 / **Tehran’s Roof**
How to reach Shirpala?

ویکوک

تفال

سریع پز و خورش پز



مادری خوشحال
با هدیه‌ایی ایده‌آل

Tefal®

WIKOOK





Made in France

تلفن دفتر مرکزی: ۸۸ ۷۳ ۳۶ ۵۸